

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانهٔ دانشگاه



تصویر خواجه نصیرطوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)



یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیر طوسی		انتشارات دانشگاه تهران

۳۰۹

سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی

با انضمام

بعضی از رسائل و مکاتبات وی

نگارش:

محمد مدرسی (زنجانی)

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانهٔ دانشگاه

مقدمه

عظمت وافتخار هرملتی با آثار علمی وادبی وهنری وباعلاقه‌ایکه بحفظ شئون‌ملی‌خود ابرازمیداردشناخته میشود. خوشبختانه ملت ایران از آغاز بیدایش مدنیت تاکنون نوابغ زیادی درخود پرورش داده‌است که‌درعلم‌وادب شهرت‌جهانی پیدا کرده‌اند. ونتائج‌افکارعالیه‌ومصنوعات هنری آنان هنوز هم باعث‌اعجاب وتحسین ناظرین میگرددوزینت‌افزای موزه‌هاوکتابخانهای دنیا میباشد.

یکی ازخصوصیات ومزایای ایرانی ابراز علاقهٔ او بحفظ اصالت نژادی وسنن ملی میباشد. چنانچه درتمام اوج و حضیض تاریخ چندین هزارسالهٔ خود توانسته است استقلال وشئون ملی خود را نگاه بدارد وهنگام اوج وقدرت فرهنگ ایرانی را تااقصی نقاط عالم گسترش بدهد؛ بطوریکه ملل واقوام مغلوب درکتب مذهبی وتاریخهای خود ازشئون اجتماعی این قوم ستایش کنند؛ ودرموقع هجوم قبائل واقوام‌مختلف هم دربرابر طوفانهای سهمگین وسیلهای خروشان مانندسدمحکمی ایستادگی نموده وکم‌کم نفوذ معنوی برملل غالب پیدا کرده وآن قوم را تحت سیطرهٔ خود در آورده است.

یکی ازبلاهای بسیار هولناک حملهٔ تاتار ومغول بایرانست که لطمهٔ‌جبران‌ناپذیری‌بآبادی وجمعیت وفرهنگ‌ایران واردساخت‌ونزدیک بود رشتهٔ حیات اجتماعی این ملت قطع شود ولی نبوغ فکری یکی از فرزندان این آب وخاک همچون سد محکمی جلو هجوم سیل آسارا گرفت وآن قوم‌یغماگر راتحت نفوذ معنوی‌خود درآورده وبا این‌ترتیب‌فرهنگ

و تمدن ایرانی را محفوظ نگاه داشت. آن راد مرد بزرگ **خواجه نصیر الدین طوسی** است که باتفاق کلیهٔ مورخین آنعصر بر عقل هولاکو چیره شد و تامی توانست ازقدرت ونفوذ خود بنفع کشور عزیزاستفاده نموده وبجهان علم وادب وترویج مذهب حقهٔ اثنی عشری خدمات شایان تمجید وتحسین انجام بدهد.

قدرت معنوی دانشمند طوسی سبب شد! مغول خونخواروو‌حشی که قبلا ازکشتن عالم وعارف وانهدام آثار باستانی پروائی نداشتند، در اشاعهٔ علم وهنر واحترام دانشمندان بکوشند وبتأسیس دانشگاه بزرگ مراغه ورصدخانهٔ بینظیر آنجا همت بگمارند.

بزرگترین عطایای طبیعت درنهاد حضرت خواجهٔ طوسی جمع بود زیرا علاوه ازجامع بودن درفنون مختلف علمی درجهان سیاست نیزسرامد اقران بوده است ودرمکارم اخلاق افضل اهل عصر بشمار میرفت. با این مقدمه میتوانیم ادعا کنیم که درصفحات تاریخ مرد بزرگی که جامع مقام شامخ علمی وسیاسی و مذهبی بوده باشد نظیر خواجه نصیرالدین نادر و کمیاب است.

جای بسی خوشوقتی است که دانشگاه تهران درمقام تجلیل ازاین بزرگوار برآمده وبمناسبت هفتصدمین سال خواجهٔ طوسی کنگره ای تشکیل داده وبطبع آثار او پرداخته است.

این اقدام بسیار شایان تمجید وتحسین میباشد. زیرا پس ازدانشگاه جندیشابور که قبل از اسلام درایران دائر بوده است؛ وبعد ازمدرسهٔ نظامیه که خواجه نظام الملک وزیر دانشمند ایرانی دربغداد تأسیس کرده است سومین دانشگاه بهمت والای خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه دائر گردید.

در کمیسیرن کنگرهٔ خواجهٔ نصیر طوسی برحسب پیشنهاد یکی از دوستان دانشمند ارجمندم و تصویب استادان معظم مقرر میگردد ، باینجانب ابلاغ شود که یاد داشتهائیکه راجع بخواجهٔ طوسی تهیه نموده‌ام با بعضی از رسائل آن بزرگوار تقدیم دبیر خانهٔ کنگره بنایم . این دستور ضمن مرقومهٔ شماره ٤ / ۳۱۸۰ مورخ ۲/۵ / ۱۳۳۵ ادارهٔ کل انتشارات و روابط دانشگاهی باینجانب ابلاغ گردید .

نگارنده با توجه ببضاعت مزجاة خود وبعلت اینکه مدت پانزده سال بود که کار علمی را کنار گذاشته وبقول فرزانهٔ طوسی دست تقدیر برخلاف میل باطنی مرا درخدمت وزارت دارائی پای بند کرده است ؛ اجرای این دستور را خارج ازحدود توانائی خود تشخیص داده وباتوجه بضیق وقت انجام آن مشکل بنظر میرسید . ولی از طرفی امتثال امررا برخود واجب دانسته‌تصمیم گرفتم بااجرای دستور اولیاء معظم‌دانشگاه بقدر استعداد وتوانائی خود کمکی بنشر افکار و آثارخواجهٔ طوسی کرده باشم . این بود که از خداوند متعال استعانت طبییده و خلاصه‌ای از یادداشتهای خودم را دراین موضوع مدون وبصورت فعلی تقدیم محضر ارباب فضل و دانش نموده . امید است مورد قبول افتد.وهر گاه‌صفحاتی از این دفتر بشرف مطالعهٔ آنان مشرف گشت وباشتباهات غیر قابل عفو و اغماض بر خوردند ، نگارنده را مستحضر فرمایند . تا چنانکه موفق بتجدید طبع آن شدم در تجدید نظر، آن اشتباهات مرتفع گردد. دراینجا لازم است از استادان ارجمند خودم بخصوص از حضرت استاد بزرگوار آقای مشکوة مدظله‌العالی که دراوان تحصیل قسمت عمدهٔ این یادداشتها بارشاد و راهنمائی ایشان از کتابخانهٔ نفیس معزی الیه تهیه شده‌است؛ صمیمانه تشکر کنم وبعد هم که‌ایثار بنفس فرموده آنرا بدانشگاه تهران

اهدا نمودند. بوسیلهٔ دوست دانشمند ارجمندم آقای دانش پژوه از آن گنجینهٔ گرانبها استفاده نمودم . و لذااز صمیم قلب از آندوست گرامی که در تمام مراحل طبع کتاب بنگارنده کمک و مساعدتهای ذیقیمتی نمودند تشکرمی کنم. ونیز بروح پرفتوح دونفر ازدانشمندان در گذشته که حق استادی و ارشاد به‌بنده داشتند درودمیفرستم ؛ یکی عارف ربانی و حکیم اشراقی مرحوم حاج میرزا مهدی آشتیانی طاب ثراه میباشد که از سال۱۳۱۶ تااردبهبشت‌ماه ۱۳۳۲ که دار فانی راوداع کردندهمواره از محضر درس و مجلس عالی آن فقید سعید مستفید و بهره مند بودم . دیگری فقیه و متکلم واستاد ماهر در علم مذاهب ورجال و سائر علوم اسلامی مرحوم شیخ الاسلام زنجانی قدس‌سره (متوفی اول سال ۱۳۳۳) که از حیث اخلاق و کردار یگانه روزگار ونمونه‌ای از علماء سلف در قدس‌و تقوی‌بودندو کتابخانهٔ نفیس داشتند که غالباً در اختیار اینجانب می گذاشتند و یک‌قسمت ازاین یادداشتهاباراهنمائی آن علامهٔ فقید تهیه شده است .

در خاتمه از اولیاء دانشمند و دانش پرور دانشگاه تهران که نگارنده را موظف و مأمور بانجام کاری فرمودند که شوق فطری آنرا داشتم.ولی بملاحظهٔ بی فائده ماندن نتیجهٔ زحمات ؛ از رغبت طبیعی کاسته‌واز تحقیق‌ومطالعه‌بازمانده بودم .ولی براثر این‌تشویق،اینجانب را بادامهٔ تحقیق ومطالعه امیدوارساختند. انشاءاله تعالی‌بتحقیقات‌خودم راجع بآثار خواجهٔ طوسی ادامه داده ونسبت بنشر و چاپ رسائل‌مختصر و افادات سودمند آن بزرگوار اهتمام خواهم ورزید .

محمد مدرسی (زنجانی)

فهرست متن رسالەها ونامەها وافاداتیکه ازخواجهٔ طوسی در این کتاب نقل شده است

فهرست مطالب کتاب

موضوع	صفحه
جواب صدرالدین سرخسی بنامهٔ امام‌فخر رازی	۱۶
ابوالعباس لوکری	۱۷
بهمنیار	۱۸
ابوعلی‌سینا	۱۸
شاگردان خواجه‌نصیرالدین طوسی	۲۰
علامهٔ حلی	۲۰
ابن‌میثم	۲۲
ابن طاوس	۲۳
سیدرکن‌الدین استرابادی	۲٤
ابن‌الفوطی	۲۵
حموئی	۲٦
شیخ نورالدین ابوبکربن علی شیرازی	۲٦
اجازهٔ خواجهٔ طوسی بشیخ نورالدین شیرازی	۲٦
اثیرالدین اومانی	۲۷
اقامت خواجهٔ طوسی درقهستان والموت	۲۷
استیصال ملاحده وخلاصی خواجهٔ طوسی	۳۱
علاءالدین ابوالسعادات	۳۳
رکن‌الدین خورشاه	۳٤
ناصرالدین عبدالرحیم‌بن ابی‌منصور	۳٤
فتح بغداد	۳۵
دفاع ازخواجه نصیرالدین طوسی وابن‌علقمی	۳۹
المستعصم بالله (خلیفهٔ عباسی)	۳۹
سلامت‌ماندن اهل حله وکوفه وکربلا ونجف ازهجوم مغول	٤٤

موضوع	صفحه
حدیث زوراء	٤٥
اباقاخان	٤٧
نصیحت‌نامهٔ خواجه نصیرالدین براباقاخان	٤٧
ابن‌علقمی	٥٢
خواجه شمس‌الدین محمد جوینی	٥٣
خواجه بهاء الدین محمد جوینی	٥٣
آئین ومذهب خواجهٔ طوسی	٥٤
افسانه هائیکه راجع بخواجهٔ طوسی گفته‌اند	٥٦
صورت وسیرت خواجهٔ طوسی	٥٩
وفات خواجهٔ طوسی	٦٣
بازماندگان خواجهٔ طوسی	٦٥
صدرالدین علی	٦٥
اصیل‌الدین‌حسن	٦٥
علم‌الدین موصلی	٦٦
علم‌الدین شامی	٦٧
عین‌الدولةالصوری	٦٧
فخرالدین احمد	٦٧
بخش دوم ـ درآثار علمی وعقائد فلسفی خواجهٔ طوسی	٦٩
رصدخانهٔ مراغه	٧٠
آلات رصدی مراغه	٧٤
هیئت علمیهٔ رصدخانهٔ مراغه	٧٦
مؤیدالدین عرضی دمشقی	٧٦
نجم‌الدین کاتبی قزوینی	٧٧
فخرالدبن اخلاطی	٧٨

موضوع	صفحه

موضوع	سطر
عزالدین زنجانی (پاورقی)	۱۱۴
ترجمهٔ صورالکواکب	۱۱۵
رساله درشعاع	۱۱۵
رسالهٔ معینیه	۱۱۶
ذیل رسالهٔمعینیه	۱۱۶
زیج ایلخانی	۱۱۷
مقدمهٔ زیج ایلخانی	۱۱۷
بیست باب درمعرفت اسطرلاب	۱۲۱
زبدةالهیئة	۱۲۱
تعریف زیج (پاورقی)	۱۲۱
سی فصل	۱۲۲
رساله درحساب وجبر ومقابله	۱۲۲
زبدة الادراك فیهیئة الافلاك	۱۲۳
مدخل فی علم النجوم	۱۲۳
صدباب درسعرفةاسطرلاب	۱۲۴
استخراج قبلة تبریز	۱۲۴
اخلاق	۱۲۵
دیباچهٔ سابق اخلاق ناصری	۱۲۶
خاتمهٔ سابق اخلاق ناصری	۱۲۸
سلطان العلماء ؛خلیفه سلطان (پاورقی)	۱۲۹
اوصاف الاشراف	۱۳۰
ترجمهٔ کتاب اخلاق ناصرالدین محتشم	۱۳۰
تفسیر	۱۳۱

موضوع	صفحه
مقنعه	۱۹٤
آغاز و انجام	۱۹٤
رساله در اصول دین	۱۹٤
رساله در عصمت	۱۹٤
روضة القلوب	۱۹٤
روضة التسلیم	۱۹٥
رسالهٔ سیر وسلوك	۱۹٥
تحفه درمعرفت نفس	۱۹٥
رساله در رسم و آئین پادشاهان قدیم	۱۹٦
ترجمهٔ ادب الصغیر ابن المقفع	۱۹٦
مکاتبات خواجهٔ طوسی با دانشمندان هم عصر خودش	۱۹۷
نامهٔ خواجهٔ طوسی باثیرالدبن ابهری	۱۹۷
شرح حال اثیرالدین ابهری (پاورقی)	۱۹۷
نامهٔ خواجهٔ طوسی بشمس الدین خسرو شاهی	۲۰۱
شرح حال شمس الدبن خسرو شاهی (پاورقی)	۲۰۱
رساله سئوالیه خواجهٔ طوسی از عین الزمان جیلی	۲۰۳
شرح حال عین الزمان جیلی (پاورقی)	۲۰۳
نامهٔ شمس الدین کیشی بخواجهٔ طوسی	۲۰٦
شرح حال شمس الدین. کیشی (پاورقی)	۲۰٦
جواب خواجهٔ طوسی بسئوالات کیشی	۲۱۰
اجوبةالمسائل نجم‌الدین کاتبی	۲۱۷
جواب‌خواجهٔ‌طوسی‌بپرسش کاتبی‌راجع بحرارةوبرودة	۲۱۸

موضوع	سطر

خاندان خواجه نصیر الدین طوسی

ابو جعفر محمدبن محمد بن حسن بن ابی بکر مشهور بخواجه نصیر الدین طوسی از خانوادهٔ علمی فیروزشاه جهرودی میباشد. صاحب مستدرك الوسائل ازریاض العلماء نقل کرده که اصل خواجه ازدهی بوده بنام ورشاه که ازبلوك دستگرد بوده ودستگرد ازتوابع جهرود ازولایات قم میباشد که درآن زمان جزء ساوه بوده است وچون درطوس متولد شده بطوسی معروف گردیده است (۱)

تاریخ ولادت

بعقیدهٔ اغلب مورخین خواجهٔ طوسی درروز شنبه یازدهم جمادی الاول سال پانصد و نود وهفت هجری قمری مطابق یکهزار و دویست میلادی هنگام طلوع آفتاب متولدشده‌است. جرجی زایدن وصاحب معجم المطبوعات وبروکلمان آلمانی دانشمند طوسی را اشتباهاً متولد سال ششصد وهفت هجری ضبط کرده‌اند زیرا مطابق اجازهٔ روایتی سالم بن بدران که بعد ذکر خواهد شد خواجهٔ طوسی درتاریخ ششصدونوزده کتاب غنیة النزوع ابن زهره را نزد سالم بن بدران درس خوانده وبنقل روایت ازآن دانشمندمجاز گردیده‌است. دراین صورت لازم میآید درسن سیزدهسالگی چنین اجازهٔ تحصیل کرده باشد واین امر بعید بنظر میرسد. ازیك عبارت مستدرك الوسائل استنباط میشود که مرحوم میرزاحسین نوری آندانشمند

---

۱ - بنگرید به فرائدالسمطین - تذکره هفت‌اقلیم - مجالس المؤمنین تاریخ گزیده

را مولود سال ۵۹۳ میداند زیرا درمقام اعجاب از مضمون اجازهٔ روایتی سالم‌بن بدران چنین میفرماید «واذا نظرت الی تاریخ ولادة المحقق ظهر لک ان‌عمره وقت هذه‌الاجازة کان ستة وعشرین‌سنةوبلغ فی هذه‌المدة الی مقام یکتب‌فی‌حقه‌مارایت وذلک فضل‌الله یوتیة من یشاء» اعتمادالسلطنه بااینکه در کتـاب مطلع‌الشمس قول‌معتبر یعنی‌سنه ۵۹۷را تاریخ ولادت محقق طوسی دانسته در کتاب منتظم ناصری آنجناب را مولود سال ۵۹۵ ضبط کرده است.

سرگذشت خواجهٔ طوسی درایام تحصیل واستادان او

محقق طوسی راجع بایام تحصیل خود در کتاب سیروسلوک چنین میفرماید «...اما پدربنده که مردی‌جهان‌دیده وسخن‌اصناف مردم شنیده وتربیت ازخال‌خود که ازجله‌شاگردان‌ومستفیدان‌داعی‌الدعاة تاج‌الدین شهرستانه بوده و تقلیدآن قواعد (مرادقواعداهل‌ظاهراست) مبالغه کمتر نمودی بنده کمترین‌را بتحصیل فنون علم واستماع سخن ارباب مذاهب ومقالات ترغیب کردی تااتفاق را شخصی‌ازشاگردان‌افضل‌الدین کاشی رحمه‌الله تعالی که اورا کمال‌الدین‌محمدحاسب گفتندی ودرانواع حکمت خصوصاً درفن ریاضی تقدمی حاصل کرده بود وباپدر بنده کمترین سابقه دوستی ومعرفتی‌داشت بدان دیار افتاد پدر بنده را باستفادت ازاو وتردد بخدمت او اشارت کرد وبنده درپیش او بتعلم فن‌ریاضی مشغول‌شد...» تااینکه‌میگوید: «...آن‌شخص‌سفر کردوپدرفوت‌شدخودم هم‌بحکم‌وصیت پدر مسافرت اختیار کرده در هرفنی که استادی میبافت استفادت مینمود ولی چون میل باطنی برای‌تمیز حق ازباطل‌بود درعلومی مانند حکمت‌و کلام غورمیکردم...» وبعد انتقاد ازعلم کلام‌وحکمت‌نموده‌میفرماید: «دوسه سؤال ازمخدوم سعید شهاب‌الدین ازآنچه در سخن حکما متناقض

یافته ودرآن حرف داشت استعلام کرده وباخذ جواب توفیق مییابد وبعد ازآن فرصتی جسته درسفر یکه از عراق بخراسان میشد برمحروسهٔ معظمهٔ کوه حماه‌الله‌تعالی گذری کرد و روزی دوسه خدمت او دریافت وطرفی ازسخن‌دعوت ازلفظ اواستماع کردچون ملازمت‌خدمت اوبسبب موانعی مهیا نشد ازآنجابخراسان‌آمد ...» .دردرةالاخبارولمعةالاثارمذکوراست: «خواجه درریعان جوانی‌وعنفوان جوانی از ولایت طوس‌مسقطالراس و مصدرانفاس بنیشابور آمده ودرحلقه درس امام سراج‌الدین قمری ازبحار ذخار علم اغتراف رشحات فضل‌میکرد ...».

اشکوری درمحبوب‌القلوب مینویسد محقق طوسی اشارات را نزد استاد خود فریدالدین‌داماد تحصیل کرده واو شاگرد صدرالدین‌سرخسی بوده وصدرالدین‌شاگردافضل‌الدین‌غیلانی‌واوشاگرد ابوالعباس‌لوکری شاگرد بهمنیار بوده وبهمنیار شاگرد ابوعلی‌سینا است.

محقق طوسی‌درمدت تحصیل درنیشابورعلاوه براستفاده ازمجلس درس قطب‌الدین سرخسی‌وفریدالدین داماد بزیارت عارف نامی‌آن‌عصر معروف‌بشیخ عطار نائل‌آمده (۱)

دیگر ازاستادان خواجه طوسی ابوالسعادات اصفهانی است که به اتفاق سیدعلی‌بن طاوس حسینی و شیخ میثم بن علی بن میثم بحرانی از

---

۱ ـ فریدالدین‌سعیدبن یوسف‌بن‌علی‌یعرف‌بالعطارالنیشایوری«العطارالعارف» کان من‌محاسن الزمان قولا وفعلا ومعرفة واصلا و عملا رآه مولینا نصیرالدین ابوجعفر محمدبن‌محمدبن‌الحسن‌الطوسی بنیشابور وقال‌کان شیخا مفوها حسن الاستنباط والمعرفة بکلام‌المشائخ والعارفین والائمة السالکین‌وله دیوان‌کبیرو له کتاب منطق‌الطیرمن‌نظمه‌المثنوی‌واستشهد علی یدالتتاربنیشابور . قال‌سمعت ان ذا النون المصری کان یقول‌الصوفیة آثروالله علی کل شیئی فآثرهم علی کل شیئی (مجمع‌الاداب‌ابن‌الفوطی)

محضر درس آن استاد ارجمند درقم استفاده میکردند.

صلاح‌الدین صفدی در الوافی بالوفیات شیخ کمال‌الدین بن یونس موصلی ومعین‌الدین سالم بن بدران مصری معتزلی‌را از استادان خواجهٔ طوسی نام برده است.

مشایخ روایتی خواجهٔ طوسی

درغالب کتب رجال سلسلهٔ روایتی محقق طوسی‌را ازطریق والد بزرگوارش باین‌ترتیب نقل کرده‌اند:

در علوم شرعیه شاگرد والد خود محمدبن‌حسن طوسی بوده واو شاگرد سیدابی‌الرضا فضل‌الله راوندی شاگرد سیدمرتضی‌علم‌الهدی‌است بدیهی‌است راوندی شاگردمستقیم‌علم‌الهدی‌نمیباشد بلکه‌بدو واسطه‌ازآن بزرگوار اجازهٔ روایتی‌داشته‌است. نگارندهٔ ریاض‌العلما ازخط‌خود راوندی مشایخ‌اجازهٔ روایتی اورا بسیدمرتضی‌علم‌الهدی باین‌ترتیب نقل‌میکند:

۱- شیخ ابونصرالغاری از اجلهٔ مشایخ سیدفضل‌الله راوندی است واو شاگرد ابی‌منصور عکبری واو شاگرد سیدمرتضی علم‌الهدی است.

۲- نجم‌الدین حمزةبن‌ابی‌الاعزاز مشایخ راوندی که اجازه داشته روایت‌کتاب غرردرر تألیف سیدمرتضی را ازقاضی‌ابی‌المعالی‌بن قدامة و او هم ازطرف علم‌الهدی مجاز بنقل آن‌کتاب بوده است.

در قصص‌العلما اساتید خواجه طوسی در علوم نقلیه بترتیب ذیل قید گردیده است:

خواجه از شاگردان پدرش محمدبن‌الحسن است و او تلمییذ سید فضل‌الله راوندی و او تلمیذ سیدمرتضی رازی برادرسیدمجتبی‌ابن‌الداعی است واو شاگرد جعفربن‌محمد دوریستی‌است واو تلمیذ سید رضی‌صاحب نهج‌البلاغه‌است. مرحوم شیخ‌عباس‌قمی دررجال خودمینویسد: خواجه

طوسی ازوالدش اجازهٔ روایتی داشته واو ازسیدابی الرضا فضل‌الله بن علی-الحسینی و او ازسید ابی الصمصام ذی‌الفقاربن محمدبن معبدالحسینی واو ازشیخ طوسی مجاز بنقل روایت بوده است.

دیگر از مشایخ روایتی خواجه طوسی معین‌الدین سالم‌بن بدران بن‌علی‌مصری‌مازنی‌میباشد که متن‌اجازهٔ‌او درغالب کتب‌رجال واجازات نقل‌شده است. خوشبختانه نگارنده اصل اجازه‌ایرا که درپشت کتاب غنیة-النزوع ابن زهره تحزیر شده وخط خود خواجهٔ طوسی هم در آن کتاب دیده میشود در کتابخانه فقید سعید شیخ‌الاسلام زنجانی طاب ثراه زیارت کردم ودرنتیجه باتطبیق معلوم شد کلمهٔ نسیب درکلیه کتب رجال از متن اجازه از قلم افتاده است ودر کتاب اجازات بحار الانوار ومستدرك-الوسائل عبارت نسیب وافضل خراسان ساقط شده است و لذا صورت اجازه‌ایکه دراینجاآورده میشود مطابق‌بااصل‌بوده وانشاءالله اگرخانواده فقید سعید اجازه دادند عین اجازه کلیشه ومنتشر خواهد شد:

« قراء علی - جمیع الجزء الثالث من کتاب غنیةالنزوع الی علمی الاصول والفروع من اوله الی‌آخره قرائة تفهم وتبین وتامل متبحث عن غوامضه عالم‌بفنون جوامعه واکثرالجزءالثانی‌من هذاالکتاب وهوالکلام فی‌اصول‌الفقه‌للامام‌الاجل‌العالم‌الافضل‌الاکمل‌البارع المتقن‌المحقق‌نصیر الملة والدین وجیه الاسلام والمسلمین سندالائمة و الافاضل مفخرالعلماء والاکابر نسیب وافضل خراسان محمدبن محمدبن‌الحسن‌الطوسی زادالله فی‌علائه واحسن‌الدفاع عن‌حوبائه واذنت له فی روایة جمیعه عنی عن-السیدالاجل‌العالم‌الاوحدالطاهرالزاهدالبارع عزالدین ابی‌المکارم حمزة بن علی‌بن زهرةالحسینی قدس‌الله روحه ونور ضریحه وجمیع تصانیفه و جمیع تصانیفی ومسموعاتی وقراآتی واجازاتی‌عن‌مشائخی مااذکراسانیده ومالم‌اذکراذا ثبت ذلک عنده ومالعلی‌ان‌اصنفه‌و هذا خط اضعف خلق‌الله

واقرهم الی عفوه سالم بن بدران بن علی المازنی المصری کتبه ثامن عشر جمادی الاخری سنة تسع عشر وستمائه حامدالله مصليا علی خير خلقه محمد وآله الطاهرين.

درهامش کتاب بخط خواجۀ طوسی این عبارت دیده میشود:

ووقع الفراغ من مقابلة القسم الثالث بنسخة صحيحة والحمدلله تبارك وتعالی فی جمادی الاولی اربع عشر وستمائه هجرية كتب محمد بن محمد بن الحسن الطوسی بخطه.

دیگر از مشایخ روایتی خواجه طوسی شیخ برهان الدین همدانی را شمرده‌اند که از شیخ منتجب الدین قمی صاحب فهرست اجازۀ روایت داشته است.

مختصری از سرگذشت استادان خواجۀ طوسی

۱ـ وجيه الدين محمد بن الحسن الطوسی بعضی ازعلما اورا بلقب فخر الدین یاد کرده اند ولی ابن الفوطی درمجمع الاداب لقب او را وجیه‌ـ الدین ذکر کرده‌است. این بزرگوار ازشاگردان سیدفضل الله بن علی بن عبیدالله است وازاو بنقل روایت مجاز گردیده است ونیز ازقطب الدین ابوالحسین سعیدبن هبةالله بن الحسین الراوندی اجازۀ روایت داشته است.

۲ـ ضياء الدين ابی الرضا فضل الله بن علی بن عبیدالله بن الحسین الراوندی الکاشانی ازبزرگ زادگان ودانشمندان عصرخود بوده ومشایخ روایتی آن بزرگوار ببیست نفر بالغ میشود که ازجملۀ آنها سیدمرتضی وسید مجتبی فرزندان داعی حسنی وسید ذوالفقار مروزی و شیخ ابی السعادات مستجزی وسیدابوالبرکات حسینی مشهدی میباشندوعده‌ای ازبزرگان امامیه مانند شیخ راشدبن ابراهیم بحرانی ومحمدبن الحسن الطوسی پدرخواجه نصیر الدین وبرهان الدین محمد قزوینی ومحمدبن شهرآشوب مازندرانی و شیخ

عبدالله‌بن جعفر دوریستی ازسیدفضل‌الله راوندی اجازه روایت داشتند.

ازجمله مؤلفات این دانشمندضوءالشهاب‌فی‌شرح‌الشهاب،الاربعین فی‌الاحادیث،نظم‌العروض‌للقلب‌المروض،والموجزالکافی‌فی‌علم‌العروض میباشد.

۳-سیدمرتضی‌علم‌الهدی ذوالمجدین ابوالقاسم‌علی‌بن‌حسین‌بن‌موسی بن محمدبن موسی‌بن‌ابراهیم‌بن‌الامام موسی‌الکاظم‌علیه‌السلام‌عالم جلیل القدریکه بعلت کثرت علم وارشاد وتعلیم‌بعلم‌الهدی‌ملقب شده است در علم فقه و کلام وادب مقام شامخی‌را احرازکرده است ونقیب طالبین‌در بغداد بوده است.

علم‌الهدی در سال ۳۵۵ متولد شده است و نزد شیخ مفید باتفاق برادرش سیدرضی صاحب نهج‌البلاغه بتحصیل اشتغال ورزیده‌است. ابن ابی‌الحدید درنهج‌البلاغه مینویسد شیخ مفید شبی‌درخواب میبیند که در مسجد کرخ نشسته وحضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها دست امام حسن وامام حسین‌را درحالیکه‌طفل هستند گرفته وبنزد شیخ مفید آمد وفرمود «یاشیخ علمهماالفقه» پس بیدارشد ودرحیرت‌افتادفردای‌آن‌شب درهمان مسجد نشسته بود ناگاه دید فاطمه دختر حسین‌بن احمدبن حسن‌بن ناصر اصم‌آمد و کنیزان دور اوراگرفته‌وفرزندانش سیدمرتضی وسیدرضی‌رادر درجلوانداخته‌بشیخ مفیدمیفرماید«ای شیخ باین دوفرزند من‌فقه یادبده» شیخ‌تعبیر خواب را درك کرده ودراحترام آنها کمال مبالغه روا داشت.

شیخ بهائی از خط شهید نقل کرده که علم‌الهدی در تمام شعب علوم ماهر بود وتدریس‌میکرد اما همه اورا مروج‌سدهٔ چهارم میدانند. او کتابخانه‌ای‌داشته که هشتاد هزارجلد کتاب‌درآن‌بوده‌ومؤلفات‌او‌بهشتاد جلد رسیده و هشتادسال عمر کرده باینجهة اورا ابوالثمانین گویند. کتاب دررو‌غرر ومسائل‌ناصریات‌و کتاب الشافی درامامت‌و کتاب‌المختصر در

اصول و کتاب التنزیه درعصمت انبیا ازمؤلفات آن بزرگوار است. صاحب ریاض العلماء مینویسد که خواجهٔ طوسی دراثناء درس هر وقت اسم سید مرتضی رابزبان میآورد میگفت «صلوات الله علیه» بعدرومیکرد بقضاة ومدرسینی که دردرس حاضر بودند میفرمود چگونه بشریف مرتضی صلوات فرستاده نشود.

ابوالعلاء معری درضمن قصیده ایکه دررثاء پدرعلم الهدی سروده درمدح شریف رضی وسید مرتضی میگوید:

ابقیت فینا کوکبین سناهما | فی الصبح والظلماء لیس بخاف
ساوی الرضی والمرتضی وتقاسما | خطط العلی بتناصف و تصاف

وفات این بزرگوار درربیع الاول سال ۴۳٦ اتفاق افتاد.

۴- کمال الدین بن یونس موصلی

ابوالفتح موسی بن ابی الفضل یونس بن محمدبن منعه بن سالک بن محمد ملقب بکمال الدین پیشوای مذهب شافعی درعصر خود بوده فقه را نزد پدرش جوانده سپس ببغداد مسافرت کرده در مدرسهٔ نظامیه نزد شیخ رضی شیرازی اصول و علم خلاف را تحصیل کرده ادبیات را از ابی البرکات عبدالرحمن بن محمد انباری فرا گرفته بعد بموصل بازگشته پس ازوفات پدر بامر تدریس اشتغال ورزیده است. آوازهٔ شهرت او درعالم اسلامی بیچیده دانشجویان ازنقاط مختلف میآمدند و فنون مختلف را نزد آن دانشمند فرا میگرفتند. ابن خلکان دروفیات الاعیان مینویسد سال ٦۲٦ در موصل بخدمت آن دانشمند رسیدم وبعلت آشنائی که با پدرش داشتم چندین بار باهم صحبت کردیم ولی چون قصد اقامت نداشتم و میخواستم بفوریت بشام بر گردم درمجلس درسش حاضر نشدم. فقها میگفتند کمال-الدین دربیست وشش فن مهارت دارد. محصلین هرمذاهب کتاب اختصاصی خودشان را نزد اومیخواندند. اهل ذمه توریة وانجیل را ازاو یادمیگرفتند. طلاب حنفی مذهب، فقه خودشان را ازاو فرا میگرفتند. درفن خلاف و

اصول فقه و تفسیر و ادبیات عرب و تاریخ ورجال و بخصوص ریاضیات سرآمد اقران بود. ارشاد عمیدی وقتی بموصل رسید با اینکه فضلای زیادی در موصل بودند غیر از کمال الدین کسی دیگر اصطلاحات آنرا نفهمید واو در دو روز حل کرد وبرای دیگران بیان نمود شیخ اثیرالدین مفضل ابهری سال ۶۲۶ از موصل باربل آمد ومن در دارالحدیث علم خلاف نزد او میخواندم. یک نفر ازفقهاء بغداد بخدمت او رسید در اثناء بحث صحبت کمال الدین شد ازفقیه پرسید سالی که شیخ کمال الدین عازم حج بود وارد بغداد شد شماآنجا بودید؟ جواب داد بلی. پرسید رجال دولت چگونه ازاو استقبال کردندجواب داد قدراورا ندانستند. اثیرالدین گفت والله شخصی مانند کمال الدین وارد بغداد نشده است. این حرف بسیار بمن گران آمدعرض کردم خیلی مایهٔ تعجب است. این بیان شما، اثیرالدین گفت وقتی ابی حامد غزالی وارد بغداد شد ازاواحترام زیادی کردنددرصورتیکه اومقام علمی کمال الدین را نداشته است. اثیرالدین فقط بمنظور استفاده ازآن دانشمند بموصل رفته ودر مدرسهٔ بدریه سکنی کرده بوده. ابوالبرکات مبارک بن مستوفی درتاریخ اربل مینویسد که کمال الدین ریاضیات را ازشرف الدین مظفربن محمدالمظفر طوسی صاحب اصطرلاب معروف بعصا فرا گرفته در مدرسهٔ علائیهٔ وقاهریه وبدریه ومسجدامیرزین الدین صاحب اربل که بعدها بواسطه طول تدریس آن دانشمند درآن مسجد بمدرسه کمالیه شهرت یافته بود تدریس میکرد. ازمؤلفات او کشف المشکلات وایضاح المعضلات در تفسیر قرآن و کتاب مفردات الفاظ قانون و کتاب عیون المنطق و کتاب اسرار سلطانیه در نجوم میباشد. بعضی معتقدند آن دانشمندعلم سیمیا بلد بوده. خرزجی درتاریخ خودازقول قاضی جلال الدین حکایت کرده: نزدابن یونس بودم که بدرالدین لؤلؤصاحب موصل شخصی را فرستاد که یکنفرازجانب ابرور پادشاه فرنگ آمده ومسائلی ازنجوم وعلوم دیگر دارد که بایستی

کمال‌الدین جواب بدهد و پیغام داد که خودرا آمادهٔ پذیرائی از نمایندهٔ پادشاه فرنگ بنماید. لباس خوب بپوشد و مجلس را آراسته نماید. چون میدانست او در لباس بی‌تکلف است ودر مدرس او فرش مناسبی نیست. شیخ جواب مناسب داد تااینکه خبر دادند نمایندهٔ پادشاه فرنگ آمد. چند نفر ازفقها باستقبال رفتند. وقتی که حضور شیخ رسید دیدیم فرشهای بسیار عالی گسترده شده و غلامان و خدام مقابل شیخ آمادهٔ خدمت هستند. نمایندهٔ پادشاه مسائل را مطرح کرد شیخ کلیهٔ آنهارا جواب داد پس ازباز گشت نماینده، ما دیدیم دیگر آثاری ازفرش و غلامان نیست. ما درشگفت شدیم از شیخ اسرار این قضیه راپرسیدیم ولی او بخنده اکتفا کرد وجواب صریحی بما نداد. تقی‌الدین عثمان بن عبدالرحمن معروف بابن الصلاح فقیه شافعی از کمال‌ـ الدین تقاضای درس خصوصی سری علم منطق را کرد مدتی رفت وآمد نمود و کمال الدین باو منطق راتعلیم میداد ولی او نمیتوانست اخذ کند کمال الدین گفت ای فقیه مصلحت دراینست که ازفرا گرفتن این علم منصرف شوی. علتش را پرسید گفت برای اینکه مردم تورا شخص خوبی میپندارند و هر کس هم علم منطق بخواند اورا بفساد اعتقاد میشناسند. دراینصورت تو عقیدهٔ مردم را دربارهٔ خودت فاسد میکنی بدون اینکه ازاین فن چیزی عائد توبشود واوقبول کرد ودرس منطق را ترك گفت. بعضی او را در عقیده متهم میکردند برای اینکه علوم عقلیه اش غلبه داشت وموسیقی هم درس میداد. صلاح الدین صفدی ازقول شمس الدین بن مؤیدالدین عرضی مینویسد که خواجهٔ طوسی شاگرد ابن یونس بود. ولادت آن دانشمند در روز پنجشنبه پنجم ماه صفر سال ۵۵۱ ووفاتش چهاردهم شعبان سال ۶۳۹ میباشد.

۵ ـ سالم بن بدران

معین‌الدین سالم بن بدران بن علی المصری المازنی فقه را نزد شیخ فقیه محمد بن ادریس عجلی حلی صاحب کتاب سرائر خوانده وازابن زهره

حلبی اجازهٔ روایت داشته است. فقهاء معروف شیعه امثال علامهٔ حلی و شهید رای اورا در کتب خود ذکر کرده‌اند. خواجه نصیر الدین در کتاب جواهر الفرائض درفصل نصیب ذی‌القرابتین والقرابات چنین میفرماید «ولنوردالمثال الذی ذکره شیخنا الامام السعید معین الدین سالم بن بدران المعتزلی فی کتابه الموسوم بالتحریر ....» علامهٔ حلی درمختلف الشیعه کتاب فرائض مسئله ششم پس ازطرح مسئله میفرماید «...وقال معین الدین المصری و اعلم ان هذه المسئله قد اختلفت فی بعض تعریفها بعض اصحابنا المتاخرین والمسئلة :متوفی ترك عمة لابنه وخالةوابن عمه لابیه وامه . قال قطب الدین الراوندی المال للعم و الخال و قال العماد القمی یعرف بالطوسی المال ...» صاحب روضات الجنات مینویسددر بعضی اجازات اصحاب دیده شد که سالم بن بدران کتابی داشته بنام الانوار المضیئة الکاشفة لاصداف الرسالة الشمسیه ونیز رسالهٔ دیگری ازآن بزرگوار دیدم درفرائض که درآن ازقاضی نعمان مصری صاحب دعائم الاسلام زیاد نقل کرده است

۶ـ شیخ برهان الدین

شیخ برهان الدین محمدبن محمدبن علی الحمدانی القزوینی محدثی جلیل وعالمی نبیل بوده در ری سکونت داشته ازشیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن عبدالله بن الحسن صاحب کتاب فهرست وسید فضل الله راوندی اخذ حدیث کرده است و نیز از سدیدالدین محمود حمصی اجازهٔ روایت داشته است. علامهٔ حلی در اجازه مهنابن سنان این بزرگوار را ازمشایخ روایتی خودذکر کرده است.

۷ـ قطب الدین مصری

قطب الدین ابوالحارث ابراهیم بن علی بن محمدالسلمی المصری الاصولی ازدانشمندان معروف عصرخود واصلا ازمردم مغرب زمین بوده مدتی درمصر اقامت نموده بعد بخراسان آمده در خوارزم وهراة نزد امام فخر رازی بتحصیل مشغول شده است امام فخراز فهم و ذکاء او تمجید

کرده‌است. درطب وحکمت تألیفات زیادی داشت. کلیات قانون ابن‌سینارا بتمامه شرح کرده و در آن کتاب طب مسیحی و ابن خطیب را بطب ابن سینا ترجیح داده وعین عبارتش اینست - والمسیحی اعلم بصناعة الطب من الشیخ ابی علی فان مشایخنا کانوا یرحجونه علی جمع عظیم ممن هم افضل من ابی علی فی هذا الفن وقال ایضا وعبارة المسیحی اوضح وابین مما قاله الشیخ و غرضه فی کتبه تقییدالعبارة من غیرفائدة وقال فی تفضیل ابن الخطیب علی الشیخ الرئیس فهذا مما تنحل من کلام الامامین العظیمین الامام المتقدم والامام المتاخرعنه زمانا الراجح علیه علما وعملاواعتقادا ومذهبا.

نگارندۀ الوافی بالوفیات پس از نقل عبارت راجع بتفضیل قطب مصری، مسیحی وابن خطیب را بر ابوعلی سینا گوید«قلت کان الامام فخر الدین رحمه الله کان یفهم من انفاس القطب الخطاء علی الرئیس لانه حکی انهما دخلا یوم عیدالاضحی علی خوارزمشاه یهنیانه بعید. وجلسا ناحیة وتلک الاضاحی تنحر ففکر الامام و دمعت عینه فقال له القطب مم بکاوك یا امام قال فی هذه الانعام وما یراق من دمائها فی هذالیوم فی اقطار الارض فقال القطب مافی هذا شیئی، حیوان خسیس ابیح دمه لمصلحة حیوان شریف فقال له الامام ان کان الامر کما قلت فانت ینبغی ان تذبح للرئیس ابی علی سینا

خواجه نصیر الدین طوسی این اشعاررا ازاو دانسته است.

ذل السئوال شجا فی الحلق معترض   من دونه شرق من خلفه حرض
ماماء کفک ان جادت و ان بخلت   من ماء وجهی ان افنیته عوض

درسال ٦١٨ در موقعیکه لشکریان تاتار شهر نیشابوررا قتل عام کرده اند قطب الدین هم درمیان آنها کشته شد.

۸ - خواجه ابوالسعادات اصفهانی

شیخ ابوالسعادات اسعدبن عبدالقاهر (یاعبدالقادر) بن اسعدالاصفهانی

مؤلف رشح الولا فی‌شرح دعاء صنمی‌قریش واکسیر الصادقین وغیره، استاد شیخ میثم بحرانی وسیدرضی‌الدین بن طاوس وخواجه نصیرالدین طوسی بوده‌است. سیدرضی‌الدین در کتاب فلاح‌السائل گوید: درصفر سال ٦٣٥ در جانب شرقی بغداد درمنزلی که خلیفه‌المستنصرعباسی‌باوا هداء کرده بود از استادمجاز شدم.

۹ـ فریدالدین داماد نیشابوری

فریدالدین ابومحمد حسن بن محمدبن حیدر فریومدی حکیم‌فاضل نیشابوری ازشاگردان امام فخر رازی بوده وبنقل روایت جمیع مصنفات استاد مجازبوده است؛ ورساله‌ای‌دراثبات صانع دارد که استادارجمندآقای مدرس رضوی دراحوال وآثار خواجه نصیرالدین طوسی عیناً چاپ کرده است. ابن‌دانشمند گوشه‌نشین واهل تحقیق ومطالعه بوده است.

۱۰ـ سیدصدرالدین‌علی بن ناصرحسینی سرخسی‌مقیم‌نیشابور

صدرالدین سرخسی از دانشمندان نامی معاصر با امام فخر رازی میباشد ونامه هائی بین آن دو نفر مبادله شده است که از مفادنامهٔ ابن‌الخطیب بسرخسی مقامات ارجمند صدرالدین روشن میشود. برای مزید فائده ابتدا نامهٔامام فخروسپس‌نامهٔ سید صدرالدین که درجواب اونوشته است درج میشود (۱)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. عونک‌یالطیف! رایت‌فی‌السفر الخامس‌من التوریة ان‌الله سبحانه وتعالی قال لموسی علیه‌السلام یاموسی‌احب ربک بکل قلبک. و انا اخبر سیدی وسندی ومولائی‌الصدرالاجل المبجل السید السند الطاهر الظاهر النقی‌التقی‌صدرالملة والدین شمس‌الاسلام والمسلمین ملک السادات افتخارالعترة الطاهرة قدوة المحققین فی‌العالم خصه‌الله

۱ـ در فهرست کتب‌دانشگاه نگارش‌آقای‌دانش‌پژوه صفحه ۳۰۷ ازاین نامه معرفی کامل شده است.

تعالى من السعادات القدسية والكرامات العلوية باكمل درجاتها وافضل غاياتها بانى اجد من صميم قلبى واحب ان احبه وابغض ان لااحبه وكيف لاوقددلت البراهين اليقينية على انه لايجوز ان يكون كل محبوب محبوباً لغيره والا لزم الدور والتسلسل بل لابد من الانتهاء الى مايكون محبوباً لذاته ومطلوباً لماهيته وحقيقته واحق الاشياء بان يكون كذلك الكمال فدل هذا البرهان على ان الكمال محبوب لذاته والكمال اللائق بالنفس البشرية والفطرة الانسانية هو العالم الناجح والعمل الصالح كما قال الخليل رب هبنى حكما (الحكمة العمليه) والحقنى بالصالحين ولن يحصل الاستعداد فى جوهر النفس الناطقة المطهرة لقبول هاتين الصفتين والاستكمال بهاتين السعادتين الا اذا كانت النفس مشرقة الجوهر طاهرة الطينة عالية العنصر علوية الغريزة ولااقول كلاماً على سبيل التجزيف والتحريف ثم ادعى انى وجدت نفسه النفيسة موصوفة بهذه الصفات واصلة الى درجات هذه الكمالات الى اقصر الغايات و ابلغ النهايات والشعور بالكمال من حيث انه كمال يوجب حبا لا يقبل الزوال والانحلال فلهذا السبب الاصلى والموجب الجوهرى حصلت هذه المحبة الروحانية والعلاقة النفسانية و مثل هذه المحبة لايضعف اركانها ولاينهدم بنيانها بسبب تباعد الاجساد واضطراب احوال عالم الكون والفساد فان السبب اذا كان مبراءً عن قبول التغيرات سبعدآ عن اوضار عالم الجسميات كان المسبب من الباقيات الصالحات وهذا باب فيه اطناب لارباب الالباب واقول لقد قضى الله تعالى على بالدخول فى ديار الهندسرتين والحضور فى معركة الطائفتين المتقابلتين وقويت سوجبات الآفات وعظمت اسباب المخافات وكنت غافلاعن كيفية استدادها والتيامها غير واقف على استكمالها وانتظامها الا ان الله تعالى برحمته التى لايتوقف سطوع نورها على حيل المحتالين واجتهاد الطالبين عصمنى من تلك المحن العظيمة والافات الجسمية وانا الآن ساكن خطة هرات افاض الله عليها انواع

الخيرات و لقد ارشد تهم الى دلائل التنزيه و التوحيد فقبلو ها و لم يمتردو اعن الانقيادلها و لو لم يحصل الاهذه النعمة العظيمة و المنحة الجسيمه من الله تعالى فى حق هذا الفقير الكبير لما قدر على الوفاء بشكر ها و ذكر ها و الحمدالله الذى اذهب عناالحزن ان ربنا لغفور شكور

و من جملة المكتوبات التى اتفق تلفيقها و تنميقها فى هذه الاسفار المتوالية المتواترة شرح عيون الحكمة للشيخ الرئيس اعلى الله درجتة و لقدار سلت منها نسخة الى تلك الحضرة الشماء رفع الله اعلام معاليها الى عنان السماء و حامل هذه الرقعة الشيخ الامام ركن الدين سيدالعلماء حرس الله قدره رجل حسن السيرة مرضى الطريقه بعيد عن الموذيات ـ محترزعن السيآت وطراز تلك الخيرات الفوز بخدمته والاستسعاد بالوصول الى بساط حضرته وفى الكلام كثرة لكن فى الطبع اللطيف ملالة ونختم الكلام بالحمدلله الذى لانهاية له والشكر الذى لاغاية لهلذى الجلال والاكرام و الحمدلله على نعمة الاسلام و الصلوة على محمد خيرالا نام و على آله فى الليالى و الايام

و كان قدكتب على ظهرالكتاب هذا الفصل :

و لقدكنت اردت اناكتب هذا الكتاب بخطى و ابالغ فى تصحيحه و تنقيحه حتى لانتضاعف الزحمة بسبب اختلال الكلام الاان السنح نحيف والسنح ضعيف وليس مع العجز تكليف وكان لى و احدمن الاصدقاء الموصوفين بالصدق والصفا المحترزين عن الريبة و الريا يقال له يحيى بن شافعى المزدقانى و كان قدكتب لنفسه هذهالنسخة و زعم انه سعى فى تصحيحها و تسديد ها فاخذتها منه و ارسلتها الى تلك الحضرة التى هى منشاء الخيرات و منبع السعادات وارجوامن الله ان يقع من تلك الحضرة بعين القبول و لقد صنفت تفسيرا كبيرا لعله تبلغ الفاً و خمسمائة جزأ و اكثر

وتيسرت مباحث علوية و دقائق يقينية و حفيقينية فی‌تفسير تلك الايات‌و السورقريبة من المعانی و الحقائـق مبراة عن اوضار الصور ولئن ايـدنی التوفيق والتسدبد فلعلی‌اقدرعلی ان‌ارسل شيئاً من تلك المجلدات‌ليضاف الی ماسبق من انواع الابرامات والله ولی لكل خيرات .

جواب صدرالدين سرخی

و قال لازالت عين الله تعالی علی عالی صدر مولانا ولی النعم‌فخر الملة والدبن حجة الاسلام والمسلمين علامة العصر ملك العلماء محی العلوم افتخار العالم و صرف عنه عين الكمال و ساق اليه وفـود الا قبال وزف اليه‌من منحه ما تحسر دونه مطامع الابصار وبقصرعنه مطامع‌الآمال و تكفل عن طلبة العلم احسان جزائه شرح كتاب عيون الحكمة فكم قد فجرفيه عيونا نطف موارد هاتشفی غلة الصادبن فی بيداء الحيرة ببرد زلالها ونتف فوائد هاتزكی مشكاة الهداية للخابطين فی ظلماء الضلالة بذبالها فان قلت انهاتقرعيون‌الناظر بن‌بعين‌الانصاف فماجسرت ولاشططت وان قلت انهاتسخن عيون المائلين الی‌الانحراف فلاحقاً جحدت ولالططت و فيما خصص مولانا ادام الله علوه عبده باهداء ذلك الكتاب اليه‌مشغوفا بكنابه الكريم الذی هوعنوان الحكمة وبنيان الكرم انعاما بعيی شقائق الفصحاء عن شكره و ينسی دفائق البلغاء فی عذره

لقد لفظ البحر الخضم بدرة ... انی غدت تزهوعلی نخب الدر
فلم‌ببق قدرللدراری عندها ... و لكن تخطرهامها شرفا قدری
لمولای‌فخر الدبن‌عندی‌انعم ... لايسرها قد ضاق ذرعی بالشكر
فكم‌خطة عمياء عنی فرجت ... بتبيينه‌المربی علی ساطع الفجر
اخواالخاطر الوقادلم‌تبق عقدة ... من العلم الاحلها هو بـالفكر

هذا ولولا لهج الدهرالخؤون‌بضرب‌الاسداد يبن‌الـطالب والمراد

وشغف الزمن الحزون بقطع الامداد دون المرتاد والمراد لا امتطيت ولو غارب الشمال او اختطبت ولو حافياً على النعال ابتداء الى حضرة قد عكفت جنود الملاء الاعلى ووقفت عليها وفود الآيات الكبرى ففيها الفوز بالحسنى ونيل سعادات الاولى والاخرى والرقي الى الدرجة القصوى وثم مراتع العلم ساله مأمورة ومراتع الفضل مسلولة ممطورة و لكن العوائق الضرورية التى لا تخفى على الراى العالى المولوى قد قصت قوادم هوائى وحصت حوافى منائى فتخيل ماشئت من تحسر وتلهف وتصور ماشئت من تحنن وتأسف .

و صرت كبازی الجو قص جناحه   یری حسرات كلما طار طائر
یری طائرات الجو يحففن حوله   ویذكر اذریش الجناحين وافر

فالعبد وان قصرت يداه عن اختراف مخارف محاوراته والاغتراف من مغارف مباحثاته فهو دائماً مقتبس من انوار مصنفاته ما عسى يتحلى به للفكر المرام وملتمس من بحار مؤلفاته ماعسى يتحلى به فى النظر الافهام والله الماسول فى تسهيل ادراك تلك الخدمة و هو المسئول به فى تحويل تلك النعمة فى اقرب الاوقات على احسن الحالات والهيئات انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير .

۱۱ـ ابى العباس لوكرى

دردرة الاخبار آمده است كه در خراسان انتشار علوم حكمت ازو شد چه بدقائق وجلايل حكمت دانا بود ودر پیری ازبینائی سستی یافت. از خداوندان خاندان كهن بود در مرو ، از تصانیف او بیان الحق بضمان الصدق ميباشد ـ او ودرآخرعمر نابيناشد وچون ديگر نمی توانست كسب معلومات كند آرزوی مرگ میکرد و قصیده ای دارد بنام اسرار الحكمة بطريق سؤال وجواب و در آنجا راجع بقیاس چنین میگوید

آیا شنیدهٔ قیاس و شناختهٔ برهان   گرفته یاد مقالات منطق یونان
سؤال دارم چندین جواب باید كرد   اگر غوامض منطق تراشده است آسان

قیاس را زچه‌معنی نهاده‌اند اشکال بشکل وصورت او را چه نسبت است آسان

۱۲ - بهمنیار

حکیم ابوالحسن بهمنیاربن مرزبان دیلمی آذربایجانی از اجلهٔ شاگردان ابن‌سینا است کتاب‌التحصیل را برای دائی خود ابی منصوربن بهرام‌بن خورشیدبن بردیار تألیف کرده ومباحث منطق و حکمت طبیعی والهی‌رابطریقهٔ‌مشائین درآن بیان کرده است صاحب ریاض‌العلما گوید: نسخهٔ دیگری ازآن بفارسی دیدم معلوم نیست خودش ترجمه کرده ویا شخص دیگری. نیزازمؤلفات او کتاب‌البهجة والسعادة است.

علت پیوستن او بخدمت ابن سینا را چنین بیان کرده‌اند وقتی که طفل بود شیخ اورا دردکان آهنگری دید که‌آتش‌میخواست‌آهنگر گفت ابزار ندارم برچه نهم بهمنیار پس از کمی تأمل مقداری خاك بر کف دستش بریخت گفت‌بگذار روی خاك تا ببرم شیخ را ازفطانت‌وذکاء او خوش آمد ودرکنف تربیت‌خویش گرفت. مشهوراینست که دین‌اسلام را پذیرفته‌است وازکتاب تحصیل هم این معنی استنباط میشود ودرسال ۴۵۸ فوت کرده است.

۱۳ - ابوعلی سینا

حسین‌بن عبدالله‌بن حسن بن علی‌بن سینا ملقب به حجة الحق، شرف‌الملك معروف بشیخ‌الرئیس فیلسوف بزرگ ایران پدرش عبدالله از مردمان بلخ و از اعاظم و اعیان آن شهر بوده در ایام سلطنت نوح‌بن منصور سامانی ازبلخ مهاجرت نموده ودرشهر بخارا که پایتخت سلاطین سامانیان بود رحل اقامت افکند پس ازچندی بحکومت خرمیثین منصوب گردید وازقریه افشنه‌زنی‌را بنام ستاره بعقد ازدواج درآورد. ابوعلی‌در ماه صفر ۳۷۰متولد شد ودرپنج سالگی‌پدرش‌ببخارا مراجعت کرد وشیخ را بتحصیل علم و کمال بر گماشت هنوز سنین عمرش بده سالگی نرسیده

بود قرآن و ادبیات را تکمیل کرد وفقه را نزد اسمعیل زاهد خواند و ریاضیات را ازمحمود مساح فراگرفت تااینکه ابوعبدالله ناتلی فیلسوف به بخارا آمد پدرش اورا درمنزل خود سکنی داد وابوعلی نزد او بتحصیل ریاضی ومنطق مشغول شد پس ازمدتی ناتلی بگرگان مسافرت نمود ابن سینا بتنهائی بمطالعهٔ فنون حکمت پرداخت بعد بعلم طب اشتغال ورزید ودراندك مدتی دراین فن مهارت یافت دراینموقع نوح بن منصور بمرض قولنج مبتلا شد اطباء معروف ازمعالجهٔ او درماندند ابوعلی احضار شد و شروع بمعالجه نمود پس از اندك مدتی بهبودی یافت امیر از حسن معالجهٔ او و ذکاوت و هوش اوتحسین کرد وازندماء خود قرار داد و کتابخانهٔ مهم سلطنتی را دراختیار ابوعلی گذاشت واوازآن گنجینهٔ گرانبها استفادهٔ کامل نمود ودر سن هجده سالگی در تمام علوم عصر خود ماهر گردید. بعدبکتاب ماوراءالطبیعه پرداخت بمشکلاتی دراین علم برخورد که ازحل آن عاجز شد تا اینکه پس ازچندی در بازار شخصی کتابی بر شیخ الرئیس عرضه کرد شیخ باکمال اکراه آنرا بسه درهم بمنظور مساعدت بفروشنده خرید پس ازمطالعه دریافت که کتاب از ابونصر فارابی است وراجع بماوراءالطبیعه است وازمطالعهٔ آن مشکلاتی که در این موضوع داشت حل شد.

بعد چون اوضاع دولت سامانی بهم خورد ناچار بگرگانج مسافرت نمود وازصدرنشینان مجلس علی بن مأمون خوارزمشاه گردید . و پس از استیلاء سلطان محمود غزنوی برآن نواحی بخوارزمشاه دستور داده بود که دانشمندان را بدربار او روانه دارد. ابوعلی وابوسهل مسیحی حاضر نشدند وبطرف جرجان وری عازم شدند. ومقصدآنهاابوالمعالی قابوس بن وشمیکر بود قبل ازاینکه ابوعلی بآنجا برسد قابوس ازسلطنت معزول ومحبوس شد وناچار بجوزجان برگشت وازآنجا بری رفت مجدالدوله ومادرش مقدم او

راگرامی شمردند بعد بهمدان رفته بخدمت شمس‌الدین برادرمجدالدوله رسید چندی متقلد امر وزارت او شد درمدت وزارت چندین‌بار حبس ویا متواری‌شد واموال او غارت گردید ومجدداً بمنصب وزارت بازگشت و پس از فوت شمس الدوله تاج اللملک پسرش خواست منصب وزارت را باو تفویض نماید قبول نکرد و پنهانی در لباس صوفیان از همدان عازم اصفهان شد وازندماء علاء الدوله گردید .

ابوعلی‌سینا با اینهمه حبس ومتواری‌شدن ومسافرتها ودشواریها و قبول مناصب‌دولتی از تألیف وتصنیف هیچگاه غفلت نداشت. مولفات این دانشمند از صد جلد افزون است و معروفترین آنها کتاب شفا و اشارات در حکمت ومنطق وکتاب قانون در طب و مختصر مجسطی و دانشنامۀعلائی‌وکتاب‌الانصاف‌وحکمة المشرقیه‌است. وفات‌این‌بزرگوار در روز جمعه اول ماه رمضان سال ۴۲۸ در همدان اتفاق افتاد .

شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی

۱ — جمال الدین ابومنصورالحسن‌بن الشیخ سدیدالدین یوسف‌بن علی بن محمد المطهرالحلی معروف بعلامه حلی، جامع علوم حکمت و اصول وحدیث و فقه و کلام و ادب و شعر ومروج مذهب شیعۀ اثنی عشری دارای تألیفات زیاد وبر ارج وصاحب اجازۀ روایتی‌ازبسیاری‌از دانشمندان‌عصرخوداعم ازشیعه‌و سنی‌بوده ودرتاریخ‌شب جمعه هفدهم رمضان المبارك سال ۶۴۸ در حله قدم بعرصه وجود گذاشته و پس از هفتاد و هشت سال عمر پر افتخار در تاریخ یازدهم محرم الحرام سال ۷۲۶ وفات‌یافته‌است. اوابتدا نزدپدرش‌سدیدالدین بکسب‌دانش اشتغال ورزید سپس از دائی خود محقق حلی استفاده برده چندی هم درخدمت خواجه‌نصیرالدین‌طوسی‌مشغول‌تحصیل‌شده‌است. علامۀحلی‌دراجازه‌ایکه به بنی‌زهره داده عده‌ای ازمشایخ روایتی خودرا نامبرده‌است.وقتیکه از

حضرت خواجه نصیر الدین طوسی اسم می برد تجلیل زیادی میکند و می فرماید «وکان هذا الشیخ افضل اهل عصره فی العلوم العقلية و النقليةوله مصنفات كثيرة فی العلوم الحكميةوالشرعية على مذهب الامامية وكان اشرف من شاهد ناه فی الاخلاق نورالله ضریحه قرأت عليه الهيات الشفاو بعض التذكرة فی الهيئة ثم ادركه الاجل المحتوم ..»

در کتاب مختلف الشیعه فصل فرائض در مسئله ششم ضمن بحث از اینکهٔ در ارث پسر عموی ابوینی مقدم برعموی پدری میباشد از معین الدین سالم بن بدران مطالبی نقل میکند و در آخر مسئله این عبارت را ذکر می فرماید :

« و هذه الاحتمالات الثلثة سمعناها مشافهة من الشيخ الاعظم نصيرالدين محمد بن الحسن الطوسی . »

دیگر از استادان آن دانشمند سید جلالالدین احمدبن طاووس و سید رضی الدین علی بن طاوس وشیخ میثم بحرانی و نجم الدین کاتبی قزوینی میباشند وازهمهٔ اینها اجازهٔ روایتی داشته واینمطلب ازاجازهای که شیخ عزالدین حسین بن شیخ عبدالصمد پدر شیخ بهائی (متولد اول محرم ۹۱۸ ومتوفی ۹۸٤) بسید بدرالدین حسن بن سید نورالدین علی بن حسن بن علی بن شدقم داده استفاده میشود عین عبارتش اینست:

«عن الامام الحبر البحر المحقق المدقق ملك الحكماء وسلطان الفضلاء ومعتمد الفقهاء ملاذ العلماء استاد الكل فی الكل جمال الدنيا والدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلی طيب اله مضجعه واسكنه الجنة مع الائمة الطاهرين عن جم غفير من العلماء خاصة وعامة منهم والده سديدالدين يوسف والشيخ المحقق ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن سعيد الحلی و السيدان العالمان الفاضلان الكبيران رضی الدبن علی وجلال الدين احمدبن موسی بن طاوس الحسنيان قدس الله ارواحهما و الشيخ المعظم ناصر مذهب اهل البيت

بیده ولسانه مقیم الحجج علی اعدائهم بقلمه ولسانه الوزیر الکبیر خواجه نصیرالدین الطوسی رحمه‌اله تعالی وغیرهم » .

علامهٔ حلی به پسرش فخرالدین محمد و خواهرزاده هایش سید عمید الدین وسید ضیاء الدین اعرج حسینی وسید تاج الدین محمد بن قاسم وشیخ زین الدین ابوالحسن علی بن احمد مرندی وشیخ تاج الدین حسن وعده‌ای دیگر اجازهٔ روایتی داده است .

علامهٔ حلی درعهد اولجا یتو با پسر خود فخرالمحققین بسلطانیه آمده وبا شاعهٔ مذهب تشیع پرداخته وباعث تشیع سلطان محمد اولجاتیو گردید ودر حقیقت تجدید بنای مذهب شیعه و تایید اصول و احکام آن قبل از نهضت عهدصفویه بر اثر مجاهدات علامه واستاداو خواجهٔ نصیرالدین است. علامهٔ حلی بالغ برنود جلد کتاب بزرگ و کوچک درفقه واصول و کلام ورجال و منطق تألیفات دارد ازجمله: نهایةالفقه، قواعدالاحکام ارشادالاذهان ،تحریرالاحکام ،مختلف‌الشیعة، تذکرةالفقها، تبصرة المتعلمین نهایة الاحکام در فقه، کشف المراد درشرح تجریدالاعتقاد، کشف‌الفوائد در شرح قواعد العقائدالابحاث المفیدة فی تحصیل العقیدة، نهایةالمرام فی علم الکلام دراصول دین و کلام ،

کتاب الاسرار، کتاب المحاکمات بین شراح الاشارات، کتاب کشف الخفا من کتاب الشفا لابن‌سینا، کتاب لب الحکمة، کتاب التعلیم الثانی، کشف المشکلات من کتاب التلویحات در معقول جوهرالنضید در منطق خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، نهایة الاصول وغیره .

۲ـ ابن میثم

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی از بلغا و فضلای معروف طائفهٔ شیعهٔ امامیه است و درتمام فنون اسلامی و ادبی و فلسفی وعرفانی مبرز بوده. او دربادی‌امر منزوی ومعتکف دربحرین می‌زیسته

تا آنگاه که علمای حله و عراق درنامه‌ای که بدو نوشتند از اعتزال و انزوای او گله کردند واو دعوت آنها را پذیرفته بآن سر زمین رفته و در آنجا نهج البلاغه را بنام عطاملك جوینی شرح کرد .

شیخ میثم بحرانی از معین الدین سالم بن بدران مصری اجازهٔ روایت دارد ودر مجلس‌درس محقق حلی حاضر میشد روزی باشیخ نجم الدین مباحثه میکند که موردپسند محقق حلی واقع‌میشود و نیز ازمحضر شیخ جمال الدین علی بن سلیمان بحرانی مستفید گشته شیخ سلیمان بن عبداله‌بحرانی‌در کتاب‌سلافةالبهیه‌مینویسد که‌خواجهٔ‌طوسی‌استاد ابن‌میثم بوده در حکمت وابن میثم استاد محقق طوسی بوده درفقه ولی این امررا صاحب لولوتی‌البحرین‌مستبعد میداند و میگوید خواجهٔ طوسی بتصریح علامهٔ حلی ودیگران افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلی و نقلی چگونه میشود شاگردی ابن میثم را کرده باشد درفقه

علامهٔ حلی‌از شاگردان ابن‌میثم است.ابن طاوس‌سید عبدالکریم بن احمد ونیزمفید الدین بن جهم‌از اوروایت میکنند.تألیفات‌وی عبارت است : ازسه شرح برنهج البلاغه شرح کبیر ومتوسط و صغیر، کتاب استقصاء النظر ، شرح اشارات شیخ جمال‌الدین علی بن سلیمان و کتاب دیگر او قواعد در علم کلام است که در ٦٧٦ بپایان رسانید ونسخهٔ‌آن جزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکاة بدانشگاه موجود است .

وفات ابن میثم درسال ٦٧٩ اتفاق افتاده است .

۴ـ ابن طاوس

سید غیاث‌الدین ابوالمظفرعبدالکریم بن جمال‌الدین ابی‌الفضائل احمد بن موسی بن‌جعفر بن‌محمدبن‌محمدبن‌احمدبن‌محمدبن محمدبن‌طاوس علوی،ابن‌فوطی گوید:فقیه‌ونسابه‌وادیب‌عصر بوددرخانهٔ‌اواعیان‌واشراف اجتماع میکردندریاست سادات دربغداد باوتفویض‌شده‌بودودرشعبان‌سال

٦٤٨ متولد گردید و از محضر بزرگان مانندعلامهٔ‌حلی‌ومحقق‌طوسی‌وسید عبدالحمیدبن فخارموسوی‌ورضی‌الدین بن‌طاوس‌وجمال‌الدین پدرش استفاده کرده و بنقل روایت مجاز شده است و اززکریابن‌محمودقزوینی‌صاحب عجائب المخلوقات‌نیز‌اجازهٔ‌روایت‌داشته‌است‌ابن‌الفوطی گویدمن‌ازمشایخ خود کسی را در نسابه بودن‌وحفظ احادیث‌واخبار‌وحکایات‌واشعار‌مانند غیاث الدین ابوالمظفر ندیدیم خوش‌مشرب وخلیق وحافظه قوی‌داشته است و درششم شوال سال٦٩٣ در کاظمین وفات‌یافت وبنجف حمل‌شد. کتاب‌الدر المنظم فی ذکر من‌تسمی بعبدالکریم را ابن فوطی برای او نوشته است . از مولفات این دانشمند الشمل المنظوم فی مصنفی‌العلوم و فرحةالغری میباشد .

۴ـ سید رکن الدین

ابوالفضائل حسن بن محمدبن شرفشاه علوی شیعی استرابادی‌در مراغه نزد خواجهٔ طوسی تلمذکرد وآنگاه که قطب الدین شیرازی در ممالک روم بود خواجه نصیر الدین اورا مقدم‌ورئیس اصحاب درمراغه قرار داد. درس حکمت را خوب ایفا کرد درسال ٦٧٢ آنگاه که خواجهٔ طوسی ببغدادمیرفت ملازم خواجه‌بود وپس ازمرگ خواجه بموصل‌شد و توطن گزید ودر مدرسه نوریهٔ آنجا بندریس پرداخت ونظر دراوقاف آنمدرسه باو مفوض گشت. شخصی‌متواضع‌وحلیم بود ونزد زعماء مغول اعتبار واحترام داشته چندی‌هم تدریس‌فقه شافعی‌را درسلطانیه‌عهده دار بوده است . از کتب او سه شرح بر مقدمهٔ ابن حاجب و مشهور ترین آن شروح شرح متوسط است و نیز اوراست حواشی بر تجرید استاد و شرحی برقواعد العقائد که بخواهش یکی از پسران خواجهٔ‌طوسی نوشته است وفات او درچهاردهم صفر سال٧١٥ بوده است .

ازجمله شاگردان این بزرگوار شیخ تاج‌الدین علی بن عبدالله‌بن ابی‌الحسن اردبیلی بوده است.

۵ـ ابن الفوطی

کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد بن ابی‌المعالی شیبانی بغدادی معروف بابن‌الفوطی و یاابن‌الصابونی یکی ازمورخین و وقایع‌نویسان قرن هفتم است که بواسطهٔ شاهد وناظر بودن در وقائع جاریهٔ آن عصر وطول عمر نوشته های‌او ذیقیمت و پرارزش‌است. تولدش درمحرم سال۶۴۲ بودو نزد محی‌الدین‌بن‌الجوزی و مبارك بن مستعصم‌بالله درس خوانده درسن چهاردەسالگی آنگاه که هولاکو بغداد را تسخیر کرد باسارت درآمده به آذربایجان برده‌شده‌بودودرسال۶۵۷ دراهر باسارت سرمیبرده تااینکه‌درسال ۶۶۰ آزاد شده و بخدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسیده بتکمیل دانش وفنون‌خویش پرداخته‌است وچون‌صاحب‌خطی‌نیکوبودآثارخواجه‌و کتب دیگررابرای‌اواستنساخ میکرد. صفدی‌درالوافی‌بالوفیات ازقول‌شخصی که اورادیده بودنقل‌میکند که ابن‌الفوطی‌رسمش براین بود که میخوابید به پشت ودست‌را بالانگاه‌میداشت‌ودرآن‌حال‌مشغول کتابت میشد، اومتجاوز ازده سال دررصدخانهٔ مراغه ودر کتابخانهٔ مهم‌آنجا مشغول‌خدمت بوده است. مدتی‌هم‌دربغداددر کتابخانهٔ‌مستنصریه کتابداربوده‌است. درزمان ارغون‌خان وغازان‌وسلطان‌ابی‌سعیددردستگاه حکومت وقت مقام‌ومنزلتی داشته‌وباوزراء واعیان‌ورجال‌ودانشمندان‌عصر تماس گرفته‌ودرنوشته های خود حوادث آن عصررا که برأی‌العین دیده وتراجم احوال دانشمندانی که‌بصحبت‌آنان نائل‌آمده بسبک بدیعی‌برشتهٔ‌تحریردرآورده‌است. ازجملهٔ تألیفات‌او الحوادث‌الجامعه، دیگر مجمع‌الآداب فی‌معجم‌الاسماء والالقاب میباشد. وفات ابن‌دانشمند درسال ۷۲۳ دربغداد اتفاق افتاده است.

٦ ـ حموئی

ابراهیم بن شیخ سعدالدین محمدبن مؤید ابی بکر بن شیخ ابی عبدالله محمدبن حمویة بن محمد جوینی معروف بجموئی از خاندان علم وحدیث مؤلف کتاب فرائدالسمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین، سمط اول مخصوص اخبار واردۀ درفضائل علی علیه السلام وسمط دوم درمناقب سایر اهل بیت میباشد.

تاریخ فراغت از تألیف ۷۱٦ است. او ازشیخ سدیدالدین یوسف بن مطهر وپدرعلامۀ حلی ومحقق حلی ویحیی بن سید پسر عموی محقق وابن طاوس وشیخ مفیدالدین بن جهم ازعلماء بزرگ حله اجازۀ روایتی داشته ونیز ازخواجه نصیرالدین طوسی وسید عبدالحمیدبن فخاربن معدین فخار موسوی اجازۀ روایتی داشته است. درموضوع خواجه نصیرالدین میفرماید: علی ما اخبرنا الصدر الامام العلامة نصیر الدین ابوجعفر محمدبن محمدبن الحسن بن ابی بکر المشهدی الطوسی رحمه الله بروایت ازدائی خود نورالدین علی بن ابی منصور شعبی— تاریخ ولادت این دانشمند ٦٤٤ ووفات ۷۳۲ میباشد.

۷ـ شیخ فریدالدین ابو بکر بن علی شیرازی . صاحب ریاض العلماء مینویسد که او حکیم وعالم وفاضل وظاهراً ازعلماء عامه بوده وازاجلۀ تلامذۀ خواجه نصیرالدین طوسی امامی بشمار میرفت. درقسطنطنیه درکتابخانۀ وقفی اجازه‌ای دیدم بخط محقق طوسی که درپشت کتاب نقدالمحصل امام فخر رازی تألیف خود خواجۀ طوسی درعلم کلام نوشته شده بود و چنانکه خط آن بزرگوار نیکو نبود مانند خطوط سائر دانشمندان ودرآن اجازه شیخ نورالدین را توصیف بلیغ کرده است وصورت اجازه اینست.

بحث الامام الکبیر الزاهد العالم الشیخ نورالملة والدین شمس الاسلام والمسلمین قدوة العلماء والافاضل مفخم الحکماء والاکابر قدوة المشائخ و اهل الطریقة ابوبکر بن ابی علی الشیرازی ادام الله فضله و فضائله هذا

الکتاب عند قرائته علی بحثاتا مامستقصی و دقق فی مواضع الاسئولة و الاجوبة تدقیقاً بالغاً مستوفاً الی ان اتی آخره وفقه‌الله لما یرضیه ورزقه مایمتناه فی الدارین بحق حقه وقد کتب هذه الاسطر احوج خلق الله محمد بن محمد بن الحسن الطوسی فی اواسط جمادی الآخر سنه تسع وستمایه الهجریة و الحمدلله شکراً انتهی

در نسخهٔ خطی ریاض العلماء بین تسع وستمائة حتماً کلمه‌ای ساقط شده است والا درآن تاریخ خود خواجهٔ طوسی تحصیل میکرده است.

۸ـ اثیرالدین اومانی نامش عبدالله است و اصل او از قریهٔ اومان از توابع همدانست. نزد خواجهٔ طوسی تلمذ نموده و مداح سلیمانشاه حاکم کردستان بوده است و از دوستان کمال‌الدین اسمعیل بشمار میرفت قبل از سال ۶۳۵ یعنی سال کشته شدن کمال الدین اسمعیل در قتل عام اصفهان بدست مغول باصفهان مسافرت کرده و شاید در آنزمان بوده که محقق طوسی هم در محضر ابوالسعادات اصفهانی بتحصیل اشتغال داشته واثیر الدین هم شاگردی خواجه طوسی را کرده است؛ و یادر ایامیکه محقق طوسی در موصل بدرس کمال الدین بن یونس حاضر میشده اثیر الدین هم نزد خواجه تلمذ کرده است. دیوان اثیر الدین قریب پنجهزار بیت است در قصیده‌ای از آمدوشد خود ببغداد و نا یافتن خانه دریکی از رحلات خود خطاب بسلیمانشاه گوید.

جهان فضلم اگر نیست خانه‌ام شاید ازآنکه نیست جهان را بجز جهان خانه
زبی وثاقی و بی خانگی همی باشد گهی بمسجد و گاهی بمیهمان خانه
گهی پیاده و گاهی باسب چون شطرنج بجمله شهر بگشتم یگان یگان خانه
ولیک بی مدد دیگری بتنهائی چو نرد مهره گرفتن نمی توان خانه
مرا بدست تو یا رسال حاصل بود چنانکه بدبفلان کوچه در فلان خانه

اثیر الدین درسال ۶۵۶ وفات یافته است.

اقامت خواجهٔ طوسی درقهستان و الموت

مورخین علت رفتن محقق طوسی را بقهستان مختلف ذکر کرده‌اند.

قاضی نورالله شوشتری درمجالس المؤمنین مینویسد: که بلاد خراسان مورد تاخت وتاز مغول واقع شده بود و ازطرفی تعصب وتفتین سنیان موجب شد، محقق طوسی دعوت ناصرالدین محتشم را قبول کرده بقهستان برود. در کتاب درةالاخبار چنین ذکر شده است « وازدرگاه الموت وپیشوای اسماعیلیان فدائیان بحمل او از نیشابور بدارالالحاد مأمور شدند ومقاقصة اورا در شارع بساتین یافته بقتل و آزار تخویف کرده برتوجه بالموت تکلیف نمودند وسالها آنجا پای بند تقدیر ماند » سرجان ملکم در تاریخ خودعلت رسیدن خواجه رابدربارناصرالدین محتشم باین طریق بیان میکند.

«... علاءالدین محمد پس ازپدرش جلال الدین درسن ده سالگی وارث مسند پدر گشت وچون برسریر فرمانروائی متمکن گشت جمعی از رؤساء ملت راکه امنای حضرت بودند ببهانهٔ مسموم ساختن پدر معدوم ساخت واین عملش موجب شدکه پیروان ازاوروگردان شوند باین سبب مالیخولیای صعب بروی طاری گشت لذا وزراء چنان مصلحت دیدندکه بجهت استخلاص وی ازآن حالت خواجه نصیرالدین محمدبن حسن طوسی راکه ازمعارف حکمای عصربود ودرحکمت وریاضی وهیئت سرآمدابنای روزگاربود بصحبت وی طلبدارند وخواجه درآن اوان دربخارا میزیست آنچه کردند باین امر راضی نشد لاجرم حکمی ازعلاءالدین بحاکم قهستان صادر شدکه این کاررا بانجام رساند روزی خواجه درباغهای قریب شهر تفرج مینمود چند نفر بااسبی دور اورا گرفته اشارت کردندکه بر اسب سوار شود وپیش ازآنکه کسی مطلع شود ازنیمه راه بطرف قهستان گذشته بود...»

درتاریخ مسامرةالاخبار آمده است که خواجه از اصفهان بقلاع ملاحده افتاد.

خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ اخلاق ناصری چنین میفرماید «... تحریر

این کتاب که موسومست باخلاق ناصری دروقتی اتفاق افتاد که بسبب تقلب روزگارجلاء وطن اختیار کرده بود ودست تقدیر اورا بمقام خطهٔ قهستان پای‌بند گردانید» ودر کتاب سیروسلوك پس ازاشاره بمکاتبه‌ایکه باشهاب‌الدین نموده وباخذ جواب نائل آمده میفرماید «...بنده بعدازآن فرصتی جسته در سفریکه ازعراق بخراسان میشد برمحروسهٔ معظمهٔ کوه حماه‌الله‌تعالی گذری کرد وروزی دوسه‌خدمت او دریافت.» ازاین‌بیانات معلوم میشود که محقق طوسی پس از حملهٔ مغول بشهرهای خراسان و ایجاد اغتشاش وبلواجلاء وطن اختیار کرده ابتدا بعراق رفته وسپس در مراجعت نزدشهاب‌الدین آمده وازآنجا مجدداً بخراسان‌باز گشته وبالاخره بنا بدعوت ناصرالدین‌محتشم‌بقهستان رفته ومدت زیادی‌درنهایت احترام نزد محتشم بکار تألیف وتصنیف اشتغال‌ورزیده است. ولی‌چون باطناً از کرداراسمعیلیه ناراضی‌بوده بنابنوشتهٔ‌صاحب وصاف‌الحضرة قصیده‌ای در مدح‌مستعصم‌سروده‌وبانامه‌ای‌نزد ابن‌علقمی‌وزیرخلیفه میفرستد تابحضور خلافت تقدیم‌دارد. ابن‌علقمی‌چون برفضل وکمالات خواجه واقف بود ازتقرب وی بخلیفه اندیشناك شدکه مبادا لطمه بمقام او واردآید. فلذا برپشت همان قصیده بناصرالدین محتشم نوشت که مولانانصیرالدین به خلیفه آغاز مکاتبات ومراسلات نمود، از این اندیشه غافل نباید بود و چون آن‌نوشته بنظر ناصرالدین رسید خواجه را حبس نمود ودروقتی که خود ازقهستان بمیمون دز میرفت اورا بااکراه باخودبرد وخواجه‌ناچار درآنجا بماند ودرکتابخانهٔ آنجا بمطالعه پرداخت تا اینکه علاءالدین را یکی از حاجبان او در حالیکه مست خفته بود بقتل میرساند. رکن‌الدین خورشاه بمقام پدر برقرار میگرددوخواجهٔ‌طوسی‌تاآخرسلطنت‌رکن‌الدین درالموت بسرمیبرد.

سعایت‌این علقمی ازخواجه بناصرالدین محتشم باملاحظهٔ رفتاری

که خواجه نسبت بابن‌علقمی درموقع فتح بغداد کرده بعید بنظرمیرسدیا باید گفت نامه قبل ازاینکه بابن علقمی برسد بدست مأمورین ناصرالدین محتشم افتاده واوخواجه را حبس کرده است ویابگوئیم‌مقام شامخ محقق طوسی با بیاناتیکه علماء عصر در حق او دارند که علامهٔ حلی بعبارت «افضل من شاهدناه‌فی‌الاخلاق» اورا توصیف میفرماید اغراض‌خصوصی را کنار گذاشته وبرای رعایت‌حال مسلمین خصوصاً شیعه چنین‌صلاح دیده که‌ابن علقمی راتقویت کرده و وزارت او را تثبیت‌نماید تاحدی از افراط کاریهای‌مغول‌وحشی وخونخوار جلوگیری شود .

دانشمند طوسی درتمام مدتیکه نزد ملاحده مانده با اینکه ظاهراً معرز ومحترم بوده چنانکه کریم آقسرائی‌درمسامرةالاخبار گوید«خواجه نصیر وزیر مطلق صاحب دعوة ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده بمثابتی بود که اورا خواجهٔ کائنات گفتندی . . .» ولی چون ازلحاظ عقیده باآنان مخالف‌بوده و گاهی‌برخلاف‌میل‌باطنی‌خود مجبورمیشده درستایش زعمای‌آن‌قوم‌تألیفاتی‌بکند روحاً درعذاب‌بوده‌است واینموضوع ازعبارتی که درآخر شرح‌اشارات که درتاریخ ٦٤٤ نوشته شده ثابت میشود وآن عبارت‌اینست.

«... رقمت اکثرها فی حال صعب لایمکن اصعب منها حال و رسمت اغلبها فی‌مدة کدورة بال لایوجد اکدرمنه بال بل‌فی‌ازمنة یکون کل جزء منهاظرفالغصة وعذاب الیم‌وندامة وحسرة عظیم‌و امکنة توقد کل آن فیها زبانیة نار جحیم وبصب من فوقها حمیم ماضی وقت لیس عینی فیه مقطر اولا بالی مکدر او لم یجی حین لم یزدالی ولم یضاعف همی وغمی نعم ماقال‌الشاعر بالفارسیة:

بگرداگرد خود چندانکه بینم بلا انگشتری ومن نگینم

ومالی نیس فی‌امتداد حیوتی‌زمان لیس‌مملوا بالحوادث‌المستلزمة

للندامة الدائمة والحسرة الابدية وكان استمرار عيشي امين جيوشه غموم وعساكره هموم اللهم نجني من تزاحم افواج البلاء و تراكم امواج العنا بحق رسولك المجتبى ووصيه المرتضى صلى الله عليهما وآله وفرج عني ما انافيه بحق لااله الاانت وانت ارحم الراحمين .» ولذا ازدرگاه الهی مسئلت نموده است که اورا ازاین قید نجات دهد ودعای او بهدف اجابت مقرون گردیده است .

استیصال ملاحده و خلاصی خواجهٔ طوسی

چون ظلم وتعدی اسمعیلیه نسبت بسایر فرق مسلمین بمنتهادرجهٔ شدت رسید مخصوصا مردم قزوین که بمرکز ملاحده نزدیک بودند بیشتر تحت جور وستم آنها قرار میگرفتند بستوه آمده قاضی شمس الدین احمدکافی را بعنوان رسالت بقراقرم فرستاده ازمنکوقاآن استمداد طلبیدند . ازطرفی امرای مغول مأمور ایران هم که از تعرض آنان مصون نبودند شکایت کردند مغولها هم که ازاول ظهور واقتدارشان پیوسته در فکر تسخیر بغداد وقلع وقمع ملاحده بودند واوضاع درهم وبرهم دربارخلافت عباسی را بواسطهٔ مخالفت دواتدار باابن علقمی شنیده بودند موقع را مغتنم شمردندومنکوقاآن برادرش هولاکورا بایکصدوبیست هزارنفرلشگر برای فتح ممالک غربی روانه کرد واو درغرهٔ ذیحجهٔ ۶۵۳ از جیحون گذشت ابتدا ملک شمس الدین کرت حاکم هرات را بقلعهٔ سرسخت نزد ناصر-الدین محتشم فرستاد وویرا دعوت باطاعت کرد واوبعلت پیری وناتوانی تسلیم شد ومجدداً ازطرف هولاکو بحکومت تون منصوب گردید سپس قلاع اسمعیلیه را یک بیک تسخیر کرد تاانکه بمیمون دزرسید هولاکو-خان رسولی نزد خورشاه فرستاد واو را بایلی دعوت کرد .دراین موقع عدهٔ زیادی ازبزرگان ودانشمندان مسلمین که درآنجا گرفتار بودند ودر

رأس آنها محقق طوسی قرار گرفته بود خورشاه را بایلی وا داشتند .
خور شاه جمعی از وزراء و اعیان دولت را باتفاق برادر کوچک خود شهنشاه با تحف و هدایای بسیار بیرون فرستاد و چون رسولان بدربارهولاکور رسیدند ملازمین پادشاهآنها را پراکنده فرود آورده واز وضعیت قلعه بازجوئی کردند گویند خواجهنصیر الدین چون نزدهلاکو رسید باو گفت پادشاه نباید از حصانت ومتانت قلاع ملاحده بیندیشدزیرا از دلائل نجومی و اوضاع فلکی چنان معلوم میشود که دولت اسمعیلیه بانقراض رسیده وآفتاب سلطنتایشان روی درمغرب فنانهادهاست. پادشاه خواجه را در اردونگاه داشت تااستیصالآنجماعت ثابتشد. ولیازبعضی تاریخها معلوم میشود که خواجه مجدداً بقلعه بازگشت وپس از مبادلهٔ پیغام و آمد ورفت سفراکه خور شاه ازرفتن پیش هولاکو امتناع داشت نتیجهٔ عائد نشده ناچار روز یکشنبه اول ذی قعده پادشاه باتفاق خواجهٔ طوسی و فرزندان رئیس الدوله واصیل الدین بدربار هولاکو روانه شد و خانهٔ ۱۷۱ ساله رابدرود گفت چنانکهدرتاریخ غازانی ضمن ابیات زیر باینموضوع اشاره شده است .

همان روز خور شاه فرزند را — بزرگان و خویشان و پیوند را
بدرگه فرستاد و روز دیگر — خود آمد بر شاه پیروز گر
حکیمان عالم اصیل و نصیر — طبیبان عصر و موید وزیر
از آنقلعه با او فرود آمدند — چو باران بر ژرف رود آمدند

خواجهٔ طوسی هم دراین باب ماده تاریخی سروده است :

سال عرب چو ششصد و پنجاه چار شد
یکشنبه اول سه ذی القعده بامداد
خور شاه پادشاه سماعیلیان ز تخت
بر خاست پیش تخت هولاکو بایستاد

پادشاه خواجهٔ طوسی و خواجه اصیل الدین و فرزندان رئیس الدوله را که از اطباء بزرگ ومعتبر بودند و آنها خورشاه را دلالت بر تسلیم نموده واز کشت و کشتار و خونریزی جلوگیری کرده بودند بنواخت وبا تمام اهل وعیال‌و متعلقان وخویشان از آنجا بیرون آورده ملازم رکاب خویش گردانید وبسمت همدان حرکت کرد وباردوی بزرگ بیوست. گویند در خلاصی نصیر الدین فرحی بروی دست داد و او را مصاحب خود قرار داده همواره در غایت اعزاز و اعتماد باآن فیلسوف بزرگوار سلوك نمودی و دز امور مهم با او مشورت کردی و در واقع وزارت خود را باو تفویض کرد. فدائیان اسمعیلیه هم تارومار شدند و درنتیجهٔ این سرکوبی تا سال ٦٧٠ نتوانستند جنب‌وجوشی بکنند وتجدید حیاتی بنمایند ودر آن سالها بود که مجددا تشکیلاتی بسر پرستی پسر آخرین بادشاه خودرکن الدین خور شاه داده وپس از چهار سال قلعهٔ الموت را باز تسخیر نمودند و لکن اندکی بعد اباقاخان بر آنها استیلا یافت و بکلی آنها را برانداخت .

اجمالی از سرگذشت علاء الدین، رکن الدین و ناصر الدین محتشم

علاءالدین ابوالسعادات محمد بن‌جلال الدبن حسن نومسلمان بن محمد پادشاه اسمعیلی شخصی بوده خوش اخلاق و دوستدار خیرو درا کثر اوقات منزوی‌بودو کمتر درمجامع حاضر شدی و گاه‌گاه گوسفند چرانیدی .درسال٦١٨ در سن نه سالگی بجای‌پدرنشست وپس از پنجسال حکومت بواسطه فصدی که کرد بما لیخولیا مبتلا شد بدین سبب کسی جرأت نمیکرد راجع بامور مملکت با او سخنی‌گوید. در نتیجه اختلالی

درامور حاصل شد. عاقبت‌الامر باشارۀ پسرش رکن الدین، ملازم علاء الدین در شب آخر شوال سال ٦٥۳ او را کشت ودرایام او چرماغون بقهستان آمد و مدتی آنجا را محاصره نمود ولی بدون اخذ نتیجه باز گشت [1].

رکن‌الدین خور شاه بعدازیکسال که قائم‌مقام پدر بودازحصار بیرون آمدو تمامی قلاع وممالك را به هولاکو خان تسلیم کرد. پس از چندی بیکی از دختران مغول تعلق خاطری پیداکرد وبا اوازدواج نمود سپس بتقاضای خودش هولاکو اورا نزد منکوقا آن فرستاد چون بکنار جیحون رسید بفرمان منکوقاآن محافظانش او و جمیع کسانش را کشتند.

ناصرالدین‌عبدالرحیم‌بن‌ابی‌منصور از طرف علاء الدین محمد بن حسن پادشاه اسمعیلی محتشم قلاع فهستان بود. خود طوسی سالهانزد او زندگی میکرد وبتألیف و تصنیف می‌پرداخت. خود ناصر الدین هم اهل فضل ودانش بوده کتابی دراخلاق مشتمل برآیات قرآنی و اخبار نبوی وآثار علوی وبعضی از ائمۀ دین‌وکلمات داعیان اسماعیلی‌وسخنان حکما ودانشمندان درچهل‌باب جمع آوری کرده ولی‌بعلت تراکم‌اشتغال نتوانسته استآنرا باتمام برساندواز خواجۀ طوسی خواسته است که آنرا تکمیل نماید وخواجه هم پس‌ازتکمیل آنرا بفارسی ترجمه کرده است.

ناصرالدین هنگام هجوم‌هولاکوبایران‌بوساطت‌شمس‌الدین کرت حاکم هرات‌بحضور هولاکو رفته‌و تسلیم‌شدومجدداً حکومت تون‌بوی تفویض گردید و در ماه صفر ٦٥٥ فوت کرد.

---

[1] بنگرید به: مجمع الاداب ـ نظام التواریخ

فتح بغداد

ابن خلدون درتاریخ خود مینویسد « هنگامیکه هولاکو برای گشودن میمون دزپایتخت اسماعیلیه راه می‌پیمود در اثنای راه نامه ای ازابن علقمی رسید واورا برای فتح بغداد دعوت کرده و وعده میدهد که وسائل تسهیل فتح را فراهم سازد ونامهٔ دیگری بدوست خودش ابن الصلایا پادشاه اربل نوشته وباوتأکید میکند که هولاکو را درتسخیر بغداد تشویق نموده وازمساعدت خودداری‌ننماید.علت اینکه ابن‌علقمی درصدد برانداختن خلافت ازخاندان عباسی برمیآید آن بوده است که بین اهل تسنن ومردمان‌محلهٔ کرخ که مذهب تشیع داشتند نزاع درمیگیرد پسرخلیفه که مأمور رفع غائله میشود تعصب بخرج داده عدهٔ زیادی از شیعه‌ها را میکشد واموالشانرا غارت میکند وزیر که شیعی مذهب‌بود ازاین پیش‌آمدسخت خشمناك‌شده درصدد برمیآید که خلافت‌راازخاندان عباسی خارج سازد لاجرم با هولاکوبنای مکاتبه را میگذارد.»

ولی چنانکه ازجامع التواریخ استفاده میشود این افترائی است که مجاهدالدین ایبک دواتدار در بارهٔ علقمی زده وشهرت پیدا کرده است وجهتش این بوده که دواتدار اوباش را بخود جلب کرده میخواسته مستعصم راکه بی‌تدبیر بود خلع بکند ودیگری ازعباسیان را بجای او نصب کند.وزیر این قضیه‌را بمستعصم خبر داده و او را ازتوطئه ایکه برضد اوشده بود آگاه میسازد مستعصم ازبس سست اراده بود دواتدار را خواسته گفتهٔ ابن علقمی را باو تقریرمیکند دواتدار ازخود دفاع نموده وزیر را متهم بمکاتبه با هولاکوکرده است.

بعضی گویند که هولاکو پس از قلع وقمع ملاحده عزم قسطنطنیه کرد اما خواجه نصیر الدین ویرا از این اراده مانع آمد وبفتح بغداد

تحریص نمود.

آنچه مسلم است هلاکو از اول حمله بایران سودای تصرف بغداد را داشت وچون کار اسمعیلیه بپایان رسید درصدد حمله به بغداد آمدولی ازطرفی عظمت بغداد واستحکام آنجا را فکر میکرد کثرت قشون ، مقام ظاهری ومعنوی خلیفه‌را درنظر میگرفت میترسید مصادف بانیروی فوق العاده زیادی شده شکست بخورد ولذ با سران لشگر وارکان دولت در باب عزیمت مشورت میکرد. هریک برحسب معتقدخود چیزی میگفتند. هولاکو (۱) حسام الدین منجم را که بفرمان قاآن مصاحب او بود تا اختیار نزول و رکوب کند پیش خود خواسته فرمود که هرآنچه درنجوم می‌نماید بدون ملاحظه تقریر کن. حسام‌الدین چون در دربار مغول قدر ومنزلت عظیم‌داشت بالصراحة بهلاکو گفت مبارك نباشدقصد خاندان خلافت کردن ولشگر به‌بغداد کشیدن زیرا از اول هر پادشاه که قصد عباسیان کرد ازملك وعمر تمتع نیافت اگر پادشاه سخن نشنودوقصد بغداد کند شش‌فسادظاهر گردد. اول آنکه همهٔ اسبان بمیرند ولشگریان بیمارشوند. دوم آنکه آفتاب برنیاید. سیوم آنکه باران نبارد. چهارم باد صرصر خیزد وجهان‌از زلزله خراب شود. پنجم گیاه اززمین‌نروید. ششم آنکه پادشاه بزرگ‌درآنسال وفات کند. هولاکو علت‌پرسید. حسام‌الدین ازبیان آن عاجزماند. سپس هولاکو خواجه نصیرالدین‌را خواسته باوی مشورت کرد خواجه متوهم گشت وپنداشت که برسبیل امتحان‌میپرسد. گفت، هیچیك ازاین‌احوال که‌حسام‌الدین‌میگوید حادث نمیشود. پادشاه پرسید، پس‌چه‌اتفاق‌می‌افتد، گفت بجای‌خلیفه هولاکوخان‌بود. هولاکو حسام الدین را طلب کرد تا باخواجه بحث کنند دانشمند طوسی گفت، باتفاق‌جمهور اهل‌اسلام بسیاری ازصحابهٔ کبارشهید شده‌اندوهیچ فسادی

۱- روضة الصفا

ظاهر نشده واگر گویندخاصیت‌عباسیان است می‌بینیم طاهر بحکم مأمون ازخراسان آمد وبرادرش‌محمد امین‌را کشت.ومتوکل‌را پسرش‌باتفاق امرا کشت.منتصرومعتزرا امرا وغلامان کشتند.وعلیهذاچندخلیفهٔ‌دیگر هرکدام بقتل رسیدند و خللی در دنیا ظاهر نگشت هولاکو بصوابدید خواجهٔ طوسی وسائر سران لشگر بجانب بغدادعزیمت‌کرد چون‌بهمدان رسید نامه بخلیفه‌نوشت مشعر براینکه‌تو وعده‌دادی که‌دراستیصال‌ملاحده بماکمک کنی ولی انجام ندادی.حال اگر وزیر یا دواتدار یا سلیمانشاه را نزد من بفرستی وپوزش طلبی، ممکن است که ما از آمدن بآن سامان صرفنظر بکنیم. چون‌نامه بخلیفه‌رسید ازفرستادن‌یکی‌ازآن‌سه‌نفرخودداری کرد. خواست‌بافرستادن‌تحف وهدایائی‌هولاکوراازوسط راه‌بازگرداند لیکن هولاکو ازتصمیم خود برنگشته رهسپار بغدادگردید. وآنشهر با عظمت را محاصره نمود پس از مختصر زد وخوردی قشون مغول .بپای حصار شهر رسیدند واز روز سه‌شنبه بیست ودوم محرم سال ٦٥٦تا آخر این ماه بغداد درمحاصره بود. ودراین‌مدت‌مغول شهر راقدم بقدم‌خراب میکردند وبرجها میگشودند وپیش‌میرفتند.خلیفه چون دید کاری‌ازپیش نمیرود چند بار با فرستادن‌رسولان وتحف سعی کرد که هلاکو را ازفتح بغداد منصرف کند ولی او دراینموقع دیگر استدعای خلیفهٔ بی تدبیر را نپذیرفت وخواجه نصیرالدین را باحضار سلیمانشاه‌ودواتدار پیش‌معتصم فرستاد.خلیفه‌ناچارشدهردورا خدمت‌هلاکوروانه نمود.سپس هولاکو ابن علقمی را احضارکرد خلیفه باو امرکردنزد خلیفه برود وزیراظهار داشت اگر من بروم کلیه امور مختل خواهد ماند معذلک خلیفه اصرار برفتن کرد ابن علقمی هم‌بحضور هولاکو باریافت و خواجه نصیر الدین اورا چنانکه شاید در پیشگاه هولاکو معرفی کرد و مورد تکریم قرار گرفت.

خلیفه هم چون دید مقاومت نمیتواند بکند بمصاحبت فرزندان خود ابوالعباس احمد وابوالفضل عبدالرحمن وابوالمناقب مبارك با سه هزارنفر ازسادات وقضاة واکابر واعیان شهر بیرون آمده وتسلیم شدند. خواجهٔ طوسی دراین باب ماده تاریخی سروده وآن اینست:

سال هجرت ششصد وپنجاه وشش   روز یکشنبه چهارم از صفر
چون خلیفه نزد هولاکو رسید   دولت عباسیان آمد بسر

هولاکو امر داد مستعصم را بند نهادند وخودش روز نهم صفر بدارالخلافهٔ آمده امرا واعیان دولت را بار داد ومستعصم خلیفه را که هنوز مقید بود در آن مجلس طلبیده و گفت تو میزبانی و ما مهمان آنچه مکنت تو بآن رسد بیاور. مستعصم مقدار زیادی طلاونقره و جامه عرضه نمود. هولاکو توجه نکرد وبحاضران بخشید گفت دفائن را عرضه بده بعد ازاذیت زیاد ومعلوم نمودن دفائن، ظرفی طلا پیش خلیفه نهاد گفت بخور خلیفه گفت نمیتوان خورد. هولاکو گفت پس چرا نگاه داشتی وبمردم ندادی واز آن پیکان نساختی وبکنار جیحون نیامدی تامن نتوانم از آن عبور کنم. خلیفه گفت تقدیر خدای چنین بود. پادشاه گفت آنچه بر تو خواهد رفت هم تقدیر خدایست. سپس فرمان داد تااورابکشند. حسام الدین منجم پیش هولاکو رفته گفت اگر خلیفه کشته شود عالم تاریک شود وعلامت قیامت مشاهده گردد. هولاکو ازاین کلمات مهابت آمیز درتردید افتاده با خواجه نصیر مشورت کرد. دانشمندطوسی گفت زکریای پیغمبر و یحیی معصوم راکشتند هیچیک ازاین احوال واقع نشد واگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال دراثر خونریزی آل عباس رخ دهد غلط است زیرا که چند تن از ایشان را پیش ازاین کشته اند واتفاقی رخ نداده است و برای احتراز ازاین شبهه ممکن است بفرمائید تا فراشان غضب اورا در نمدی پیچند واز در احتیاط اندك اندك بپای ودست مالش دهند اگر در

این اثنا دیدند ویاشنیدند که آثار رعد وبرق وباد وطوفان وغرش آسمان بروز کرد وزمین بلرزه درآمد دست نگاه دارند والا خاطر مبارك را از تشویش حیات وی‌آسوده سازند. هولاکو این رأی را تحسین کرد وباین دستور المعتصم‌بالله (۱) خلیفه راکشتند وهیچ انقلابی‌درعالم‌ایجادنشد.
هولاکو پس ازفتح بغداد وقتل خلیفه وغارت شهر بخواجه نصیرالدین دستور داد. که فتحنامهٔ نوشته بکشورهای‌مجاور بفرستند. محقق طوسی فتحنامهٔ باانشاء بسیارعالی‌نگاشته وبممالك مجاورفرستاد. ایلخان پس‌از یکهفته توقف دربغداد غنیمتها را جمع کرده چهاردهم‌صفر ازشهرخارج وپانزدهم صفر ازآنجا کوچ کرد وحکومت‌شهررا بابن‌العلقمی‌سپرد.

بقول بعضی ازمورخین دراین واقعه بالغ‌بر هشتصدهزارنفر کشته شدند ولی ابن‌خلدون‌مینویسد یك‌ ملیون وسیصد هزارنفر جان‌سپردند و دولت پانصدساله عباسیان منقرض‌شد وازاولاد خلیفه جزپسر کوچکش ابوالمناقب‌مبارك که بشفاعت‌الجای خاتون زوجهٔ هولاکو از آن مهلکه نجات یافت کسی‌دیگر جان بدرنبرد هولاکو پسر کوچك خلیفه را هم بخواجهٔ طوسی سپرد.

دفاع‌ازخواجه‌نصیرالدین‌وابن‌علقمی

درخصوص دخالت خواجه‌نصیرالدین طوسی‌وابن‌علقمی‌درتسخیر بغداد وقتل خلیفه المعتصم‌بالله مورخین بیاناتی متضاد کرده‌اند مورخین عامه که از واقعهٔ قتل خلیفه و انقراض عباسیان متأثر بوده‌اند چنین نقل

(۱) ابواحمد عبدالله‌بن منصوربن محمد آخرین خلیفه عباسی ملقب به المستعصم‌بالله در روز پنجشنبه یازدهم شوال سال۶۰۹ در زمان خلافت جد پدرش متولد شد شخصی بوده حلیم نیك نفس متدین ولی ضعیف‌الاراده از مؤید طوسی بنقل‌روایت مجاز گردیده است ومحی‌الدین‌بن‌الجوزی‌ونجم‌الدین البادرای‌ازاو اجازه‌روایت داشتند. درسال ۶۴۰ بخلافت رسید و در ماه صفر سال ۶۵۶ بامر هولاکو‌کشته شد.

میکنند که ابن‌العلقمی بعلت شیعه بودن بر اثر تألمی که از قتل و غارت محلهٔ کرخ بغداد بدست ابوبکر پسر خلیفه پیدا کرده بود کینهٔ بنی‌عباس را دردل گرفته مصمم‌شدبهروسیله باشد هولاکورا بربغداد مستولی کند وبنیاد آل عباس را براندازد وباین‌قضیه، پنهان از خلیفه مکرر رسولانی پیش هولاکو وخواجه‌نصیرالدین فرستاد واحوال‌ضعف خلیفه وسهولت تسخیر بغداد را بایشان گوشزد کرد ودر ضمن قشون خلیفه را باطراف روانه نمود وباو گفت که با هولاکو ترتیب صلح داده شده و بلشگر احتیاجی‌نیست. حتی بعضی‌از مورخین اهل تسنن نوشته‌اند که در موقع زد وخورد مردم بغداد بالشگریان مغول در اطراف‌آن‌شهر، ابن‌العلقمی امر داد که سد یکی از نهرهای بیرون بغداد را گشودند و لشگر خلیفه باین ترتیب کشته شدند.

یافعی درسرآت‌الجنان گوید «. که ابن‌علقمی‌درنظر داشت خلافت را ازخاندان عباسی‌سلب ویکی‌ازعلویین‌را بخلافت بردارد. پس برادر وغلام‌خودرا نزد هولاکو فرستاد ودرتسهیل کار فتح‌بغداد باووعده‌ها داد ودرخواست کرد که از طرف هولاکو نیابت بغدادرا داشته باشد. هولاکو هم نسبت‌بعلقمی‌وخانواده‌اش‌امان‌داد سپس‌لؤلؤ صاحب موصل تهیهٔ وسائل اقامت لشگریان تتار را فراهم آورد وابن‌علقمی نامه‌هائیکه ازاطراف برای‌خلیفه میفرستادند تااورا ازتصمیم هولاکومستحضر دارند نمیگذاشت‌بدست‌خلیفه‌برسد. واگرهم میرسید ثمرهٔ نمیبخشید زیراخلیفه نیز بخود ابن‌علقمی مراجعه میکرد.

وقتیکه‌آمدن هولاکوببغدادمسلم‌شد. خلیفه، شمس‌الدین‌بن‌الجوزی را بعنوان رسالت پیش هولاکو فرستاد ووعدهٔ تحف و هدایا داد تا او برگردد هولاکو نپذیرفت وبادویست‌هزار سوار ازلشگر تاتار وگرجی وعده‌ای‌هم که‌صاحب‌موصل کمکی‌فرستاده‌بود بطرف بغداد حرکت کرد

رکن‌الدین دواتدار هم برای مقابله از شهر خارج شد جنگ درگرفت، مسلمین شکست خوردند ودربغداد متحصن‌شدند ابن‌علقمی اجازه خواست که برای پیشنهاد صلح نزد هولاکو برود، پس خبیث بیرون آمد، و ازبرای خود وخانواده‌اش امان گرفت وبرگشت. گفت هولاکو میخواهد دخترش را بپسر تو امیر ابوبکر تزویج کند. واو را بخلافت بردارد و برگردد، بهمان رویه‌ایکه نیاکان تو باسلجوقیها داشتند. پس مستعصم باتمام اعیان‌دولت برای دیدن هولاکو ازشهر بیرون‌آمد، بعدوزیر، علما ورؤسا را برای حضور در مجلس عقد دعوت کرد آنها هم بیرون آمدند بگمان شرکت در مجلس عقد وتماماً کشته شدند همینطور دسته بدسته بیرون آمدند وبقتل رسیدند تااینکه رعیت بدون چوپان ماند. سپس‌تاتار داخل بغداد شده‌تاچهل‌روز اهالی‌راز دم شمشیر گذراندندو کسی سالم نماند مگر اینکه درچاه ویاقناة خودرا مخفی کردوخلیفه‌را نیز باپسرش خفه کردند..

وقتیکه هولاکوازقتل‌خلیفه واهالی‌بغداد فارغ‌شد نواب خودش را درعراق معین کرد وابن‌علقمی اصرارنمود که خلیفهٔ علوی معین کند هولاکو موافقت نکرد وتوجهی بحرف او ننمود وابن‌علقمی ازاین غصه مرد. خدا نیامرزداورا.»

وراجع بخواجهٔ‌طوسی گویند چون او ازابتدا ترویج مذهب تشیع را هدف نهائی خود قرار داده بود؛ در این راه مشقاتی را متحمل شد و جهت تقربش بهولاکو هم این بوده که اورا بفتح بغداد وادارد. حتی گویند که ایلخان بعد ازتسخیرایران عازم قسطنطنیه بود دانشمندطوسی وی را ازاین اراده مانع شد وبفتح بغداد تحریص‌نمود وپس‌ازفتح بغداد هم بکشتن خلیفه دلالت کرد چنانکه سبکی در طبقات‌الشافیه گوید: « هولاکو خلیفه را شبانه احضار کرد واز او سؤالاتی نمود بعد دستور

کشتن وی را صادر کرد. بهولاکو گفتند اگر خون خلیفه بزمین ریخته شود دنیا تاریک میشود زیرا او پسرعموی رسول خداست وخلیفهٔ روی زمین است .پس قیام کردشیطان‌مبین‌حکیم‌نصیرالدین‌طوسی، گفت کشته میشودوخونش هم بزمین نمیچکد .نصیرالدین ازدشمنان‌سرسخت‌مسلمین بود براهنمائی‌اوخلیفه رادرنمدی پیچیدندومالش دادندتااینکه‌خفه‌شد.» فقط ازمورخین عامه عمادالدین ابی‌الفداء (متوفی۷۷٤) صاحب تاریخ‌البدایة والنهایة راه انصاف‌را پیموده‌است و میگوید: اینکه شهرت دارد خواجهٔ طوسی‌هولاکوراوادار بقتل‌خلیفه نمود؛حقیقت امر را خدا دانا است ولی بنظر من ازشخصی عاقل وفاضل چنین کاری سر نمیزند .اما مورخین‌شیعی مذهب برخلاف آنها ساحت‌ابن‌علقمی‌وخواجه‌نصیررا ازاین‌اتهامات بری میدانند، وتمام این‌پیش‌آمدهای ناگواررا نتیجهٔ سستی‌عزم وضعف ارادهٔ خلیفه وظلم وجور پسرش ابوبکر ونفاق امرا وسران لشگری بایکدیگر میدانند مخصوصاً محمدبن علی‌بن طباطبا مؤلف کتاب‌الفخری که آنرا در سال ۷۰۱ یعنی‌چهل‌وپنج‌سال‌پس‌از فتح بغداد بدست‌هولاکو،نوشته‌است شدیداً اینگونه نسبتهارا که عامه بابن‌العلقمی‌میداده‌اند ردمیکند ودرستی وامانت ودیانت آن وزیررا میستاید وشرح احضار هولاکو ابن‌علقمی‌را وامتناع اورا ازرفتن‌نزد هولاکو ازقول‌خواهرزادهٔ ابن‌علقمی که‌برای‌او تقریر کرده نقل‌مینماید و گوید خیانتی که ازابن‌علقمی‌نسبت بخلیفه بین عموم‌اشتهاردارد‌مبتنی‌بر اصل‌صحیحی‌نبوده‌ونیست‌زیراهولاکوپس‌ازفتح بغدادوقتل‌خلیفه‌حکومت شهررا بوی‌تفویض کردالبته‌در صورت‌احساس خیانت بمخدوم سابق‌چنین‌معامله‌ای ازطرف هولاکوباوی‌معمول‌نمیشد.

حق مطلب اینست که از بین‌رفتن هردولتی در هرزمانی بواسطهٔ پیدایش علل داخلی وخارجی‌است.

سقوط خلافت خاندان عباسی هم تابع همین اصل کلی است . اما

علل خارجی که منجر بسقوط خلافت عباسی گردید آن بوده که مغولها از تاریخی که قوت گرفته وبکشور گشائی پرداختند در صدد فتح بغداد بودند وچندبار هم حمله کردند ولی شکست خوردند تا اینکه سلطنت بر منکوقاآن رسید ودورهٔ حکومت او مصادف شد باجنگهای صلیبی که بین مسلمین مصر وشام وعیسویـان در نهایتشدت درگرفته بود. لوئی نهم ملقب بمقدس پادشاه فرانسه بمنظورطرح اتحاد دوبارسفیر پیش‌منکوقاآن فرستاد ویکبار هم هتوم (حاتم) پادشاه ارمنستان برای عقد اتحاد از راه قفقاز بدربار منکوقاآن آمد وپنجاه روز ماند و دائماخان مغول را بتجدید عهدی که کیوك‌خان بااوبرای‌حملهٔ مشترك برمسلمین کرده بود یادآور میشد آخرالامر هم ازمنکوقاآن مراسلات وسفارشنـامه‌هائی گرفت مشعر برمساعدت با عیسویـان و فرستادن قشونی برای جنگ با مسلمین وخان مغول هم‌چنانکه باو وعده کرده بود وخیال خود او نیز بود هولاکو را بدفع اسمعیلیه وبرانداختن خلافت عباسی وفتح مصر وشام فرستاد.

ونیز میدانیم درجنگهائیکه قبل ازآمدن هولاکو بین سران مغول و فدائیان الموت در میگرفت اسمعیلیه مقاومت زیادی بخرج دادند ودر سال ۱۲۳۸ میلادی نمایندگانی از طرف اسمعیلیه بفرانسه و انگلستـان فرستاده شد واز دول فرنگ برعلیه این دشمنان سهمناك استمداد کردند ولی این‌سفارت دردربارهای اروپا پذیرفته نشد واسقف‌وینچستروقتی که این تقاضا را شنید جواب داد: «باید گذاشت این سگها یکدیگر را ببلعند وبکلی نابود وپریشان بشوند تاآنوقت ما برفراز خرابه‌های آنها شالده کلیسای مقدس را بنا گذاریم‌آنگاه سراسرجهان‌دارای‌یک‌شبان ویک گله خواهدبود.» وبرخلاف تصور این‌اسقف‌دوسال‌بعد لشگریان‌مغول‌تاقلب اروپاپیش‌رفته واروپائیان‌بهمان‌سرنوشت شومیکه‌ایران‌وممالک اسلامی دچار شده بود مبتلا شدند. بازدراین کشمکشها پس‌ازفتح بغداد مغولها

بدربار سلاطین اروپا سفرا ، اعزام داشتند وبآنها پیشنهاد نمودند که بر ضد دولت اسلامی مصر وشام که مقهور هیچیک از دو طرف نشده بود تشکیل اتحادی داده ودشمن مشترک خودشان را باتفاق مغلوب نمایند ، ودرمقابل اراضی مقدسهٔ فلسطین راکه مورد علاقهٔ مسیحیان بود عوض بدهند. ازخوشبختی مسلمانان درآن تاریخ ممالک مصر وشام پادشاهی دلیر و جنگجو داشت موسوم بسلطان بیبرس ملقب به الظاهر که با شجاعت درمقابل هردودشمن مقاومت مینمود وهیچکدام نتوانستند اورا مغلوب نمایند.

اما علل داخلی آنست که سرجان ملکم در اینمورد گفته است و ما عیناً نقل میکنیم: «عادت مورخان هرملک است که ازدست‌رفتن مملکت را نسبت بخیانت اشخاص میدهند نه بضعف حکومت تقریباًجمیع مورخین اهل اسلام برآنند که ابوطالب وزیر مستعصم شیعه بود وبسبب تعدی واجحافی که بر این طائفه میرفت با خلیفه عداوت میورزید وخلیفه را خواب خرگوشی داد تاوقتیکه شد آنچه شد ولی کسیکه تدرب دراسور دارد نزد او واضح است که اینگونه چیزها اسباب خرابی بغداد دردست سپاه مغول نمیشود فتح بغداد وقتل اکثر سکنهٔ آن ملک و کشتهٔ شدن مستعصم وپسرانش حاکی ازضعف حکومت عباسی است.»

سلامت ماندن اهل حله و کوفه و کربلا ونجف ازهجوم مغول

علامهٔ حلی درکشف‌الیقین چنین مینویسد:

دراثناء محاصرهٔ بغداد مردمان شهرهای اطراف پایتخت پراکنده وآواره شدند تاازکشتاربیرحمانهٔ مغول خلاص‌شوند اکثرمردم حله هم بطائح گریختند عدهٔ ازعلمای حله که ازجملهٔ آنها سدیدالدین ابن المطهر (والدعلامهٔ حلی)وسیدمجدالدین بن طاوس وفقیه ابن ابی العز بمشاوره پرداخته

رأی آنها بر این قرار میگیرد که با هولاکو مکاتبه کنند و اطاعت و ایلی خود را ابراز دارند از جانب خویش شخصی را نزد هولاکو میفرستند و انقیاد خودشانرا اعلام میدارند پادشاه دو نفر مأمور میفرستد و پیغام میدهد اگر راست میگویند چنانکه نامه های شما مشعر بآنست نزد ما آیند. مردم حله چون نمیدانستند عاقبت کار چه خواهد شداز رفتن پیش هولاکو واهمه داشتند . ابن‌المطهر بماسورین میگوید اگر من تنها بیایم کافیست آنهاجواب میدهند بلی‌پس ابن المطهر باتفاق آندو نفر بحضور هولاکو می رسد پادشاه می پرسد بچه جرأتی با من مکاتبه کردید و نزد من آمدید بدون اینکه بدانیدعاقبت من با خلیفه بکجا خواهد کشید . وچگونه در امان خواهید ماند در صورتیکه من صلح بکنم و از ابن سامان کوچ کنم ؟ ابن المطهر میگوید آمدن من باتکاء خبریست که ازامیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام بما رسیده است و آنحضرت در خطبهٔ زوراء از آمدن شما و پیروزی قوم ترك بما چنین خبر داده است. « ما ادراك ماالزوراء ارض ذات اثل یشید فیها البنیان و تکثر فیها السکان و یکون فیها مهادم و خزان یتخذها ولدالعباس موطنا ولزخرفهم مسکنا تکون لهم دار لهوو نعب ویکون بهاالجور الجائروالخوف المخیف والائمة الفجرة والامراء الفسقهوالوزراء الخونه تخد مهم‌ابناء فارس والروم لایاتمرون بمعروف اذاعرفوه ولا یتناهون عن منکراذا نکروه تکتفی الرجال منهم بالرجال‌و النساء بالنساء فعند ذلک‌الغم العمیم والبکاء الطویل و الویل والعویل لاهل‌الزوراء من سطوات‌الترك وهم قوم‌صغارالحدق وجوههم کالمجان المطرقة لباسهم الحدید جردسرد یقدمهم ملک یاتی من حیث بد املکهم جهوری الصوت قوی الصولة عالی الهمة لایمر بمدبنة الافتحها ولاترفع علیه را بةالا نکسها الویل لمن ناواه فلایزال کذلک حتی یظفر »از نقل

این روایت هولاکوخوشش آمدفرمانی‌صادر کردواهل‌حله‌را امان داد.

هولاکو پس از فتح بغداد پیش از آنکه بر گردد بوقا تیمور را بحله فرستاد. چون حله‌قبلا ایل شده بودندمتعرض‌آنان نشده بواسط رفت یک هفته‌قتل وتاراج کردواز آنجاباز گشت. اوشرف الدین بن‌الجوزیرا با خود بشوشتر اهواز برد و آنجا را تصرف کرد و کوفه و بصره هم بدون جنگ تسلیم شدند بااین ترتیب هولاکوعراق عرب را تحت انقیاددر آورد. وبا غنائم‌زیاد بایران‌باز گشت.

سلطان‌عزالدین سلجوقی صاحب روم که درمقابل لشگریان مغول ایستادگی‌نموده‌وجنگ کرده بودوهلاکوباینجهت نسبت‌باو کینه‌ای در دل داشت. خواست با حسن تدبیر از این مهلکه نجات یابد دستور داد موزهٔ پادشاهانه دوختند وصورت اورا برنعل آن نقش کردند ودرحدود تبریز بر هولاکو وارد شد ودر اثنای ملاقات عزالدین زمین‌ادب بوسید و تقاضای عفوکرد ضمناً یکی ازخواتین هم شفاعت کرد شاه بروی‌ترحم نموده و از سر قتل او در گذشت. خواجه نصیرالدین که در آن انجمن حضور داشت بعرض رسانید، که سلطان جلال الدین خوارزمشاه ازبیم صدمات لشگربتبریز که‌رسیدلشگریان اوباموال رعایا دست تعدی دراز کردند. آن حال‌بسلطان گفتند فرمود که ما این زمان جهانگیریم نه جهاندار و در جهان گیری رعایت رعیت لازم نیست چون جهاندار شدیم بفریاد و داد خواهی‌برسیم هولاکو درجواب گفت الحمدالله که ما هم جهانگیریم هم جهاندار با یاغی جهانگیریم با ایل جهاندار نه همچون جلال الدین بعجز و ضعف مبتلا و گرفتار.

ملک ناصر پادشاه حلب نیز بعد از واقعهٔ بغداد وزیر خود را با تحف وهدایائی نزد هولاکو فرستاد واظهار تبعیت کرد واین امر بر سلاطین ایوبی ناگوار امد وبااو دشمن شدند، باینجهت‌ملک ناصر ناچار

شد خودرا بهولاکو بیشترنزدیک کرد. هولاکوهم موقعیت را مناسب دانسته درحرکت بسوی شام تسریع نمود ودر رمضان سال ٦٥٧ بطرف دیاربکرحرکت کرد وپس ازتصرف رهاونصیبین بمحاصرۀ حلب پرداخت ودرمدت یک هفته آنجارا تسخیر نمود. مردم دمشق هم خودشان بدون تسلیم جنک شدند.

درموقعیکه هولاکو در حلب اقامت داشت خبر فوت منکوقاآن باو رسید ناچار شد کیتو بوقا را در آنجا گذاشته خودش در ٢٤ جمادی-الاخری سال ٦٥٨ باخلاط برگشت.

هولاکو پس ازفتح ایران وشام بخیال مملکتداری افتاد ودراین بین بایکی ازسران مغول که برکای نام داشت ودر دشت قبچاق سلطنت میکرد وخودرا برتر ازهولاکو میدانست اختلاف پیدا کرده ودر نتیجۀ رقابت کاربجنگ کشید وتا تاریخ فوت زد وخورد میکردند و بالاخرة هولاکو در١٩ ربیع الاخر سال ٦٦٣ مرد واباقاخان بجانشینی او انتخاب گردید. خواجه نصیر الدین طوسی درتاریخ وفات هولاکو این رباعی راسرود.

چون هولاکوزمراغه بزمستان گه‌شد　کرد تقدیر اجل نوبت عمرش آخر
سال برششصدوشصت‌وسه‌شب یکشنبه　که شب نوزدهم بدزربیع الآخر

اباقاخان

اباقا پسر هولاکو پس ازمرگ پدر درتاریخ ٦٦٣ هجری مطابق ١٩ژوئن ١٢٦٥ میلادی درساعتی سعد که خواجه نصیرالدین اختیارنمود، تاج برسر نهاد ودرآن مجلس محقق طوسی خطابه‌ای حاکی ازپند واندرز ایراد کرد که دراینجا آورده میشود.

نصیحت نامۀ خواجه نصیرالدین برا باقا

«... ودرآن ایام جناب فخرالحکما خواجه نصیرالدین طوسی این

چند کلمه نوشت ودرمجلس خاص براباقاخان معروض داشت.
دربندگی عرضه می‌افتد که امسال ازحکم نجوم سالی پریشانست وکارهای بیمناك درپیش ویاغیان ازجوانب منتظر ومترصد. وقت آسایش نیست. اگر اکنون آسایش طلبند بعد ازاین رنج بسیار روی نمایدو اگرحالا رنج برخود گیرند وکارسازی کنند درعقب آن آسایش فراوان بینند. غرض آنکه در نشستن بجای پدر تعجیل واجب است که اگر یک سرورمعین نشود اهل بغی دلیر شوند وایل والوس شکسته دل گردند وناموس و قاعده مرتفع گردد وهیبت وسهم ازدلها برود وخلل آن دردیگر وقتها کمتر باشد و اکنون بیشتر چون برمسند جهانبانی وتخت ایلخانی بنشیند واجب باشد که چند امر بجای آرد تا دلهای ایل ویاغی قرارگیرد و آوازهٔ نیکوئی بهمهٔ اطراف برسد وهیبت وشکوه پدید آید اول آنکه برادران وخویشان را بنوازد وکارهای ایشان نیکوسازد ونسبت بآن جماعت اقتدا بپدرنماید ونوینیان و کاردانان را سیور غامیشی فرماید وهرکس که فاضلتر و معتمدتر وهوادارتر باشد اورا بخودنزدیکتر گرداند تارایهای نیکوزنند واندیشه‌های پسندیده کنند دیگر آنکه امیران لشگر را استمالت دهد و بهادران را سیور غامیشی فرماید وهمهٔ لشگررا بسلاح وبرگ وچارپای وعلوفه دلخوش داردو وعده‌های خوب کند چنانچه بوقت رسیدن یاغی بهیچ بهانه نشوند وساختهٔ حرب باشند دیگر آنکه ملوك واکابرولایات را بلطف خویش امیدوارکند و یرلیغها باطراف روانه گرداند که فلان کران از رعایا تخفیف کنندو کسانی که بحکم یاسا بزرگتر خان بوده‌اند برحال خود باشند تا همه دلخوش شوند وکوچ نیکو دهند و هواداری کنند دیگر آنکه فرماید تادرویشان وبازماندگان را ازکودکان بی‌پدر وزنان بی‌شوهرصدقه دهند وکسانی راکه ببلاومحن گرفتارباشند رهانند وآنگه کسانیکه نافرمانی کنند ویاسانگاه ندارند مالش دهند وبترسانند تا

دیگر گستاخ نشوند دیگر آنکه دراینوقت نواب مال‌ازمصلحتها برلشگر
بزرگ دریغ ندارند که چون پادشاهی قرار گیرد مال بسیار پدید آید و
اگر قرار نگیرد مال بسیار هیچ سود ندارد دیگر آنکه در امور ملکی
احتیاط عظیم فرماید تا جاسوسان بدشمنان خبرها نبرند و برحالها واقف
نشوند دیگر آنکه زود ملول نشود و همهٔ سخنها بشنود وصبروتأنی‌بکار
دارد وخویش‌را سبک ندارد وتجویزاین‌معنی‌نکند که هر کس گستاخی
کند وقع شکوه پادشاهی زیادت شود دیگرآنکه ازچیزی که خاطرمبارک
رنجد تحمل فرماید وزود خشم نگیرد تا از سر عقل آنچه واجب باشد
بفرماید وپیشیمان نشود دیگرآنکه باعقلا وارباب دانش‌درامورمشورت
کند چون رأی قرارگیرد وحکم کارها بخود کند چنانکه بظاهر مردم
پندارند که بقوت دیگران میکند چه اگر چنان باشد مردمان را امید بیم
نماند وچون یکبارکی کارها قرارگیرد چون آن خبر یاد دارد فراموش
نکند تا دولت سلطنت روزبروز درتزاید باشداول آنکه رضای خدایتعالی
وتقدس نگاه دارد تادرهردوجهان نیکوئی‌بیند دیگر آنکه بیاسای پدران
عمل کند تاازمنقصت ایمن ماند دیگر آنکه لشگر مرتب آراسته دارد تا
ازیاغیان نترسد دیگر آنکه عدل کند وکار ایشان بزودی وراستی‌بسازد
تامزید جاه وحشمت اورا ازخدای‌مسئلت‌نماید دیگرآنکه فرمانبرداران‌را
سیورغامیشی فرماید و سرکشان را سرکوفته دارد وبا همهٔ خلائق در
امید وبیم در طاعت راست باشد دیگر آنکه کم آزاری پیشه کند ونیکان
وبی‌گناهان را نرنجاند تادراز عمر باشد دیگر درآبادانی‌سعی‌نماید تامال
بسیار بی‌ظلم ورنج مردم حاصل آید دیگر آنکه ازایل ویاغی باخبرباشد
وبیدار وهشیار تاخللی‌روی‌ننماید دیگرآنکه دشمن کوچک وکاراندک
خورد نشمارد تا در اندیشهٔ بزرگ نیفتد دیگر آنکه بسخن خود رسید
وبرلیغ‌خود زود دیگرگون‌نکند، تاامید وبیم دشمن تمام‌باشد .نوشیروان

عادل همهٔ جهان را بنام نیکو وداد وانصاف بگرفت وچون هفده سال از پادشاهی او بگذشت عمارت عالم بدانجا رسید که امتحان را پنجاهجریب زمین خراب هرچند جستند نیافتند اسکندر درمدت هفت‌سال تمامت عالم را بگرفت وهنوز ازهیبت وعدالت او گوش مستمعان مملو است سلطان سنجر ازسلاطین اسلام بزرگتربود ونیکوئی‌بیشتر کرد بیست‌سال بنیابت برادران بحکومت قیام نمود چهل‌سال‌وکسری باستقلال براکثر معمورهٔ عالم‌پادشاه وفرمانروابود . امید بندگان چنانست که بدولت‌الهی‌ودولت پادشاهی این‌خان مسکین‌نواز ازهمه نیکوتروبیشتروعمردارترباشد . در اینوقت هرکس مشوقی بخدمت آورد وابن بنده کلمهٔچند از حکمت در سلک بیان کشیدمأمول آنکه‌قبول‌افتد . انشاءالله که پادشاهی‌وکامرانی پایدار ماند»

وقتی‌که اباقا بسلطنت رسید سی و یکساله‌بودوشمس‌الدین محمد صاحب دیوان‌را بوزارت انتخاب نمود وچون‌رومیان باطاعت ملک‌ظاهر بیبرس صالحی پادشاه مصر درآمده بودند لشکر بروم فرستاد وبعضی از روم‌را مسخر کرد وکشتارزیادی‌نمود ودخترعظیم روم راکه هولاکو برای خود خواسته بود پس ازمرگ پدر تزویج کرد . معروف است‌که بمیل آنزن غسل تعمید یافته عیسوی مذهب شد ولی مسلم‌نیست اما در محبت عیسویان فروگذار نبوده است .

اباقا در تمام مدت سلطنت بارأی و تدبیر وشجاعت و بلند نظری حکومت کرد وباملک ظاهر پادشاه مصر خصومت شدید داشت هرگاه یکی از درباریان او بهواخواهی ملک ظاهر متهم میشد شدیداً مجازات میکرد چنانکه‌درآخرعمرش‌بسعایت‌مجدالملک عطاملک جوینی‌را باتهام داشتن رابطهٔ پنهانی بامصریان گرفت ولی مرگ پادشاه سبب شد که او ازآن ورطه رهید .

صلاح‌الدین صفدی درالوافی بالوفیات گوید:

« وقد نفذالظاهر الیه رسله وهدیة فحضروا بین یدیه وعلیه قباء نفطی وسراقوج(۱) بنفسجی وزوجة ابیه الجی‌خاتون وقد تزوج بها کهلة الی جانبه »

اباقا درعین‌اینکه پادشاهی قاهروسفاك‌بوده نسبت باشاعهٔ فرهنگ واحترام دانشمندان‌علاقهٔ خاصی‌نشان میداده‌است چنانکه گویندسی‌تومان بررصدخانهٔ مراغه خرج کرد وهنگامیکه خواجهٔطوسی در بغداد مریض شد وبهمان مرض فوت نمود اباقا باتفاق قطب‌الدین شیرازی ازدانشمند طوسی عیادت کرد . مدت سلطنت وی هفده‌سال‌وهشت‌ماه‌طول کشید ودر تاریخ بیستم ذیحجه سال ۶۸۰ درهمدان‌بواسطهٔ افراط درشرب مسمومیت پیدا کرد ودر گذشت .

صاحب وصاف‌الحضرة مینویسد . « در عهد خانیت‌اباقا چهار تن معاصرافتادند درجهان فضیلت ومعالی‌مشتهر هریک تنی‌را درصفت جانی دگر یکی مولانا اعظم نصیرالدین محمد طوسی که در کمال حکمت و علوم‌ریاضی‌واخلاق‌زرسطالیس‌وبطلیموس‌وافلاطون‌یونانی‌درگذشت‌دیگر وزیری‌چون صاحب‌دیوان شمس‌الدین که کلک زرین‌سیمای‌رزین رأیش بر دیباچهٔ دستور وزارت :شعر

کان‌فیها غایة بل آیة   کان فیها مبدعا بل معجزاً

رقم زد. سیم عیسی‌نفسی در فن موسیقی والائی ساحرالبیـان فـی تفسیر المثالث والالحان‌چون صفی‌الدین عبدالمؤمن الارموی چهارم خطاطی چون جمال الدین یاقوت »

سراغوج گیسوبوش زنان باشد وآن کیسهٔ بود مانند همان درازکه‌آنرا درکمال زینت دوخته بکطرف‌آنرابرسر وسردبگررا اززیربغل گذرانیده برکمر بندکنند این لفظ بافارسی مشترکست.

ابن علقمی

مؤید الدین ابوطالب محمدبن احمدبن علی معروف بابن علقمی از مشاهیر وزراء دانشمند شیعی مذهب وممدوح بسیاری از شعرا بوده است فقهاء بزرگ شیعه مانند محمدبن مکی عاملی شهید اول اورابصحت عقیده وهمت بلند وبخشش زیاد ستوده‌اند ابن علقمی علوم عربیت را از ابوالبقاء عکبری آموخته وازمحضر محقق حلی و عمید الروساء ایوب نیز استفاده برده وبنقل روایت از آن دو بزرگوار مجاز گردیده است.

صاحب ریاض العلما گوید؛ درپشت کتاب مصباح کبیر شرح حال رضی الدین عمید الروسا را دیدم کاتب‌ازخط ابن علقمی نقل کرده بود که عمید الروساء درسن هشتاد سالگی درسال ۶۰۹ فوت کرد ومن تا دم مرگ ازمجلس درس استاد بهره‌مند شدم . ابن علقمی صاحب خط نیکو وعاشق کتاب بوده است‌وکتابخانۀداشت‌دارای‌ده‌هزار مجلد کتاب‌نفیس . عدۀ ازدانشمندان بنام او کتابهای گرانبهائی نوشته اند.از آنجمله کتاب العباب الزاخر واللباب الفاخر تألیف‌ابوالحسن صاغانی وشرح‌نهج‌البلاغۀ ابن ابی‌الحدید میباشد.

ابن علقمی درآغاز خدمت دولتی مدتی نزد دائی خودعضد الدین قمی که ریاست‌دارالانشاءمستنصر خلیفۀ عباسی را داشت مشغول‌شدسپس همان منصب را احراز کرده ودرعهد مستعصم عباسی ازتاریخ ۶۴۲ تا ۶۵۶ متقلد امر وزارت گشته است و پس ازفتح بغداد از طرف هلاکو حکومت بغداد بوی تفویض شد ولی پس از اندك مدتی در تاریخ دوم جمادی‌الاول ۶۵۶ وفات‌یافته است.ازجمله شعرائی که اورا مدح گفته‌اند کمال الدین‌لوقی‌میباشد که‌دراین بیت تمام‌مشخصات‌ویرا بیان کرده‌است

مويد الدين ابوطالب　　　محمدبن‌العلقمی الوزير

خواجه شمس الدین محمد جوینی

خواجه شمس الدین از وزراء نامی ایرانست که‌دربسط ونشرعلم وعمران وآبادی خدمات شایان تحسین‌انجام داده وازنویسندگان‌وشعراء عالیقدر بشمار میرود. ازسال ٦٦١ تا ٦٨۳ بوزارت هولاکو و اباقاواحمد نکوداراشتغال داشته ودرآخر فخرالدین‌قزوینی مستوفی نزد ارغون‌خان سعایت نمود واورا به تهیهٔ‌سم برای قتل‌اباقاخان متهم کرد وارغون‌خان درچهارم شوال سال ٦٨۳ اورا در حوالی اهر بقتل رسانید وپس ازاندك زمانی چهار پسروی یحیی‌و فرج‌الله ومسعودواتابک نیز کشته شدند فقط یک پسرش زکریا نام سالم ماند.

خواجه بهاءالدین محمد بن‌شمس‌الدین محمدجوینی

اباقاخان اورا بحکومت اصفهان وعراق عجم تعیین کرد. درمدت حکومت بهیبت وشدت خوی،رفتار میکرد معذلك در فضل و دانش نیز مشهور میباشد. ادبا وفضلابنام او کتابها نوشته اند از جمله محقق حلی کتاب المعتبر فی شرح المختصر را برای بهاءالدین تألیف کرد وخواجهٔ طوسی اوصاف الاشراف وثمرهٔبطلیموس را بنام او تألیف کرد وحسن بن علی طبرسی کتاب کامل بهائی را درامامت باسم او تصنیف‌نمود. قاضی نظام الدین اصفهانی دربارهٔ‌اشعار خود راجع بمدح آل‌محمد ذکری از بهاءالدین نموده است ازآنجمله:

قل للنواصب کفو، لا ابالکم — لشیعة الحق یابی الله توهینا
اعاد اهل‌ملوك‌الترك رونقهم — وزادهم ببهاء الدین تمکینا
یری علیا ولی الله مدخرا — لحشر اولاده الغرالمیامینا

بهاءالدین قبل ازسی‌سالگی بمرض سکته فوت کرد وبرای اوادبا مرثیه هاسرودند ازجمله پدرش در رثاء او گفت:

فرزند محمد ای فلک هندویت بازار زمانه را بها یک سویت
درحسرت قد الفت پشت پدر خم گشت بر مثابهٔ ابرویت

آئین و مذهب خواجهٔ طوسی

با اینکه صفحات تاریخ پر است از بیان سعی و کوشش دانشمند طوسی در راه ترویج مذهب جعفری ؛ کتب کلامی او که در اثبات حقانیت مذهب امامیهٔ اثنی عشری نوشته شده نمونهٔ بارزی از زحمات آن بزرگوار در شناساندن عقاید حقهٔ شیعه است. مؤلفین کتب رجال شیعه با دقت مخصوصی که درحالات رواة دارند اورا از زعمای امامیه معرفی نموده و با احترام زیاد بعناوین و تعبیرات مختلف مانند: شیخ الثقات والاجلاء ، حجة الفرقة الناجية، موسس اساس الدين، من انتهت اليه رياسة الامامية ، در کتب خودشان از او یاد کرده اند ونیز محقق حلی درمقدمهٔ رسالهٔ استجاب تیاسر برای اهل عراق درحق دانشمند طوسی چنین میفرماید « جرى فى اثناء فوائد الدولى الاعظم افضل علماء الاسلام واكمل فضلاء الانام نصير الدنيا و الدين محمد بن محمدبن الحسن الطوسى ايدالله بهمته العالية قواعدالدين و وتدار كانه ومهد بمباحثه السامية عقائد الايمان وشيدبنيانه» و همچنین شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی در اجازه ایکه بسید بدرالدین حسن بن شد قم داده درشأن خواجه نصیرالدین گوید « ... والشيخ المعظم ناصر مذهب اهل البيت بيده ولسانه مقيم الحجج على اعدائهم بقلمه و سنانه الوزير الكبير خواجه نصيرالدين الطوسى رحمه الله تعالى» و همینطور علمای دیگر هر یک خدمات اورا دراعتلاء نام شیعه بنحوی ستوده‌اند ، بااین وصف یکی ازاستادان محترم دانشگاه تهران درمجلهٔ ایران امروز ضمن یکی از مقالات خودشان محقق طوسی را متمایل بباطنیه معرفی کرده‌اند و گویا استنادشان همان تألیفاتی است که اضطراراً درمدت اقامت درقلاع اسمعیلیه درتوصیف آنان تألیف فرموده است.

درصورتیکه ما میدانیم برای استخلاص نفس تقیه واجب است و چارهٔ جز آن نبوده است که محقق رفتار نموده است وخود آن بزرگوار درمقام رفع‌شبهه باین قبیل گفتارهاعبارت موجزی بیان فرموده‌است« لعل له عذراوانت تلوم »

علماء اهل تسنن هم بعلت عنادیکه با مذهب شیعه‌دارندحملات شدیدی درکتب خود بخواجهٔ طوسی کرده‌اند. لزآنجمله‌ابی‌الفلاح‌حنبلی درشذرات الذهب راجع بمحقق طوسی چنین گوید : « هنگامیکه نوبت شیطنت بنصیرشرك‌وکفروالحادنصیرطوسی ملحد وزیر هولاکووملاحده رسید برای خوش آیند خودش وبرادران ملحدش پیروان حضرت رسول را از دم شمشیر گذرانید. خلیفه وقضات ومحدثین را کشت و فلاسفه و طبیعیین ومنجمین وسحره را باقی گذاشت اوقاف مدارس ومساجد ورباطها را ضبط کرده عوائدآنرا مخصوص فلاسفه‌وریاضی‌دانان‌واطباء گردانیدودر کتابهای خودش‌قدم عالم‌وبطلان معادراثابت‌نمودوصفات رب جل‌جلاله ازعلم وقدرت وحیات وسمع وبصررا انکارکرد و برای ملاحده مدارس ترتیب داد وقصد نمود اشارات امام الملحدین ابن سینا را جایگزین‌قرآن سازد ولی نتوانست پس گفت اشارات، قران خواص؛و قران محمد، کتاب عوام است.وی‌خواست نماز رابدو مرتبه تقلیل دهد این کار را نیز قادر نشد انجام بدهد ودرآخر عمر بسحر یادگرفت پس ساحری شدکه بت می پرستید.»

سبکی ویافعی وابن تیمیه هم درکتب خود ازاین ترهات‌بخواجهٔ طوسی نسبت داده‌اند فقط صلاح الدین صفدی وابن شاکر کتبی راه‌انصاف را پیموده اند وخواجه را از این اتهامات مبرا دانسته اند چنانکه صفدی میگوید کتابی که راجع بعقائد نصیریه بخواجه‌نسبت میدهندصحیح نیست ومن معتقدم که خواجهٔ طوسی بمذهب نصیریه عقیده نداشته است زیرا

اومردفیلسوفی است وآنها قائل بالهیت‌حضرت علی هستند و نیز کتبی در فوات الوفیات گوید که خواجه وزارت هولاکو را بدون اینکه دراموال دخالتی کند می‌نمود وچنان بر هولاکو مسلط شده بود و عقل اورا ربوده بود که بدون اجازه وتعیین وقت خواجه‌طوسی ایلخان نه مسافرت میکرد ونه سوار اسب میشد.

افسانه‌هائیکه راجع بخواجهٔ طوسی گفته‌اند

گذشته ازمنابع تاریخی‌مقداری هم افسانه راجع بخواجهٔ طوسی از قدیم درمیان مردم رائج بوده است که البته لازمهٔ شهرت ابن رادمرد و نوعاً لازمهٔ شهرت هرمرد بزرگی است.

صاحب کتاب‌المقامع‌می‌نویسد«خواجه نصیرباگروهی‌ازمسلمانان‌و یهودان درکشتی بسفر میرفت وهمهٔ آنان سی نفر بودند اتفاقاً در میان دریا کشتی بتلاطم افتاده‌مشرف برغرق شد همگی اتفاق نمودند که‌قرعه بزنندوبتدریج یک یک را بآب‌اندازند که شاید دسته‌ای‌باقی بماند خواجه درچنین هنگامی تدبیری‌نمود وکشتی نشستگانرابشکل دایره وار نشانید وبا نه نه شمردن نهمین نفر را بآب انداخت‌مجموع یهودیان هلاک‌شدند وتمام مسلمانان رهائی بافتند وطریقش چنین بود که ازمسلمانان چهارنفر وازیهودان پنج نفر وازمسلمانان دو وازیهود یک بترتیب این‌اشعار:

زترکان چهار وزهندوی پنج — دو رومی ابا یک عراقی بسنج
سه‌روز وشبی‌یک‌نهارودولیل — دوباغ وسه‌راغ ویکی‌چون‌سهیل
دومیغ‌ودوماه‌ویکی‌همچودود — زنه نه شمر دن بیفتد بهود

دیگر حکایتی است که مرحوم شیخ انصاری درکتاب مکاسب در باب علم نجوم‌مینویسد: مشهوراست که خواجهٔ طوسی دریکی ازمسافرت های خود بآسیائی رسید ازآسیابان درخواست کرد که شب را در آنجا

بیاساید وصبح راحرکت کند. آسیابان باماندن خواجه درآنجاموافقت کرد.
خواجه میخواست که ببالای بام آسیا رود ودر آنجا استراحت کند.
آسیابان بخواجه اظهار کرد که امشب باران خواهد آمد خوبست
شب را در داخل آسیا بسر برید ؛ و در این امر اصرار ورزید خواجه
هرچه آسمان را نگاه کرد چیزی که دلیل بر آمدن باران باشد
ندید وقبول نکرد وشب را ببالای بام خوابید. نصف شب ناگهان باران
سخت باریدن گرفت؛ وخواجه مجبور شد که بدرون آسیا رود وازآسیابان
پرسید ازکجا دانستی که امشب باران خواهد آمد گفت هروقت که هوا
تغییر میکند سگم دردرون آسیا میخوابد وبیرون نمیرود .

خواجه فرمود افسوس عمر بسیاری فانی ساختیم وبقدر ادراك و
فهم سگی تحصیل نکردیم .

درالحوادث الجامعه مسطوراست که هولاکوموقعی بحران رسیدعدهٔ
ازفقراء قلندری بحضور پادشاه آمدند. بادشاه ازخواجه طوسی پرسید اینها
چه کسانی هستند دانشمند طوسی درجواب گفت اینها عضو زائد جامعه
هستند. هولاکو امر کرد همهٔ آنها راکشتند. بعد پرسیدچرا عضو زائد
میباشند؟ خواجه گفت مردم چهارطبقه هستندیا امیرند یااهل تجارت ویا
پیشه‌ور هستند یاکشاورزواین عده داخل درهیچیک ازاین طبقات نیستند
پس مخل آنها میباشند .

کتبی درفوات الوفیات نقل میکند روزی خواجه بحضور هولاکو
رفت وباخود کتابی همراه برد که مصور بود وطرزساختن تریاق را بیان
میکرد. دانشمند طوسی مطالب آنکتاب رابرای پادشاه خواند ومنافعش را
ذکر کرد و گفت کمال منفعتش دراینست که مفردات این دوا درهاون
طلاسائیده شود. هولاکوامر داد سه هزاردیناربخواجه بدهند تایک هاون
طلابسازد .

هدایت در ریاض‌العارفین میگوید: روزی خواجه بایلخان گفت که‌چنان بخاطرت‌نرسد که‌ترا دراحترام من برمن‌منتی‌است عظیم چراکه تو درحشمت از سلطان سنجر بیش نیستی واو حکیم عمر خیام را پهلوی خود بیک تخت مینشانید و حال آنکه من درعلم وفضل از خیام زیاده‌ام وبخدمت توتن درداده‌ام .

ملک‌زادهٔ دانشمند اعتضادالسلطنه وزیرعلوم‌ومعادن دربرج سوم ازفلک‌السعادة مینویسد :

روایت‌شده‌است که‌چون‌هولاکوخان دارالخلافهٔ‌بغدادرا مفتوح‌ساخت. ابن حاجب نحوی ازخوف سلطان‌الحکما خواجه نصیرالدین طوسی که سابقهٔ عداوتی مابین آنها بود مختفی شد واز خوف اینکه خواجه بزایچهٔ سئوال فلکی ویاقرعهٔ رمالی ازموضع او خبردار شود طشتی را طلبیده و دراو خون ریخت ودرمیان‌خون‌ها ونی‌ازطلا بنهاد وخود برروی هاون نشست وخواجه ازقاعدهٔ استخراج‌خبایا موضع‌اورا استنباط کرد واو را در کوهی از طلا دید که‌آن کوه درمیان دریائی از خون بود. از این بابت حیرت میکرد تااورا بحیل دیگردست‌آورد چون ازموضع وی‌سئوال کرد تفصیل‌را بیان نمود مایهٔ تحیر هولاکوخان وسایرین شد.»

باید متوجه بود که این داستان بکلی بی اساس است زیرا ابن حاجب‌دهسال‌قبل ازواقعهٔ بغداد دراسکندریه‌فوت کرده‌است‌وابن خلکان این داستان را دربارهٔ ابومعشر بلخی‌نقل کرده است.

درکتاب عرفات‌العاشقین‌چنین‌نقل‌شده‌است:وقتیکه ملاحده خواجه را حبس کردند مشهوراست‌ازکاغذونی بجهت‌اطفال و مردم آنجا کاغذ بادبادک‌وفرفرک‌وغیره ساختن گرفت وبدین‌سبب‌نی‌وکاغذ وسریش‌بسیار جمع نمود ودوبال عظیم بجهت خود ساخته دروقت فرصت برخود بسته پرواز کرد وچهارفرسخ بپرید.

درپشت کتاب فرائدالسمطین فی‌فضائل المرتضی والبتول والسبطین تألیف حموئی که درقرن هشتم نوشته شده این‌عبارت دیده میشود!

قیل قد قرء المرحوم قدوة الحکماء المحققین والمدققین خواجه نصیرالدین طوسی حین یقراء علیه و مباحثته قطب الشیرازی رحمه الله فی‌اثناء محاورته‌قد تلی خواجة هذالبیت.

علی اداءالبحث من معالیها وما علی اذا لم یفهم البقر

و قال‌العلامة الشیرازی‌فی‌جوابه لاتقرأ یا مولانا«لم یفهم»من‌باب الثلاثی بل قل من باب الافعال «لم یفهم» تعریضا بان خواجه بلقب ببقرطوس.

صورت وسیرت خواجهٔ طوسی

خواجه‌نصیرالدین شخصی‌بوده خوش‌صورت ونیک‌سیرت و کریم و بردبار وخوش محضر وبافراست و داهی ومتواضع. تمام هم خود را مصروف اشاعهٔ فرهنگ وتجلیل بزرگان و دستگیری‌مستمندان مینمودو نسبت‌بترویج‌مذهب‌شیعهٔ‌اثنی‌عشری‌علاقهٔ‌زیادی‌داشته‌است. رفتن‌خواجه طوسی بحله و زیارت محقق اول در مجلس درس‌نشانهٔ ازتواضع وتعظیم شعائر مذهبی است وشرح مسافرت محقق طوسی را اغلب مورخین چنین ذکر کرده‌اند:

خواجه بس از فتح بغداد خواست بحلهٔ اسدیه رفته محقق حلی و سایرفقهای شیعه را زیارت کند. محقق باخبر شد وتصمیم گرفت باهیئت علمیهٔ آنجا ازدانشمند طوسی استقبال‌نماید اتفاقاً ابن‌خبررا بخواجهٔ‌طوسی رساندند و او ازروی تجلیل و تعظیم محقق حلی کسی را بتعجیل فرستد و گفت من‌خودم را لائق‌آن نمیدانم که حضرت شیخ ازمن‌استقبال‌نماید. استدعا دارم که معظم‌له بتدریس خود مشغول باشند که من ایشانرا در

مجلس درس زیارت کنم. لاجرم شیخ بتدریس مشغول شدند؛ دربین درس خواجه نصیر الدین وارد شد؛ پس ازاظهار شوق ازدیدار یکدیگر محقق طوسی استدعا کرد که بافادهٔ آنچه درمیان داشتند مشغول شوند. اتفاقاً محقق حلی مسئلهٔ استحباب تیاسر برای اهل عراق را مطرح کرده بودند وی فرمودند برای نمازگزار اهل عراق مستحب است از قبله بجانب یسار میل کند. خواجه دراین وقت ایراد کرد که این استحباب را وجهی نیست چه اگر تیاسر از قبله بغیر قبله باشد جایز نیست وحرامست واگر ازغیر قبله بسوی قبله باشد واجبست. محقق درجواب فرمود که تیاسر ازقبله بسوی قبله است. خواجه را ازاین جواب پسندافتاد وتحسین کرد، ازمراتب علما ومجتهدین که حاضر بودندسئوال فرمود. محقق گفت هر یک درفنی متخصص است. خواجه پرسید کدام یک در علم کلام وفن اصول فقه اعلم است؟ محقق بشیخ سدیدالدین یوسف پدرعلامهٔ حلی وسعیدالدین محمدبن الجهم اشارت نمود و فرمود «هذان اعلم الجماعة بعلم الکلام واصول الفقه.» اینمعنی برفقیه فاضل یحیی بن سعید گران آمد وپس ازانقضاء مجلس نامهٔ عتاب آمیز بپسرعم خود نوشت واین ابیات را درمکتوب خود وارد کرد.

لاتهن من عظیم قدر وان کنـ ... ـت مشارا الیه بالتعظیم
فاللبیب الکریم ینقص قدرا ... بالتعدی علی اللبیب الکریم
ولع الخمر بالعقول رمی الخمر ... و بتنجیسها و بالتحریم

وگله کرد که چرا ابن المطهروابن الجهم را نام بردی ومرا معرفی نکردی؟! محقق درجواب نوشت اگر خواجهٔ طوسی مسئله‌ای ازکلام یااصول فقه میپرسید چه بسا عاجز میماندی وما شرمنده میشدیم.

پس ازمراجعت خواجه ازحله محقق اول درمسئلهٔ استحباب تیاسر ورفع اشکال رساله‌ای لطیف نوشت و نزد آن بزرگوار فرستاد خواجه از مطالعهٔ رساله برتبحر محقق اذعان آورد وبسیار تحسین نمود وآن رساله

را احمدبن فهددرالمهذب البارع فی‌شرح المختصرالنافع و شیخ ابراهیم قطیفی در حاشیهٔ ارشاد وقطب‌الدین اشکوری در کتاب محبوب‌القلوب عیناً نقل کرده‌اند. ودربارهٔ‌حلم‌وبردباری‌محقق‌طوسی‌حکایت زیر دراغلب کتب رجال ضمن ترجمهٔ حال این‌بزرگوار نقل شده است.

وقتی شخصی‌ضمن نامهٔ باودشنام داده وخطاب کرده بود یاکلب بن کلب! خواجه درجواب نوشت سگ بامن‌خیلی تفاوت دارد چه سگ ازجملهٔ چهارپایان وعوعو کننده وپوستش پوشیده ازپشم وباناخنی دراز باشد واین‌صفات درمن‌نیست؛ بلکه قامت من‌راست وتنم بی‌موی وناخنم پهن وناطق وخندانم وفصول وخواص من غیر ازفصول و خواص سگ میباشد. اینست که علامهٔ حلی‌دراجازهٔ بنی‌زهره‌دربارهٔ استادخود خواجهٔ طوسی چنین توصیف میکند «وکانَ اشرف من‌شاهدناه فی‌الاخلاق نورالله ضریحه.»

خواجهٔ‌طوسی‌ازنفوذ خودنزد هولاکودراستخلاص ابن‌ابی‌الحدید وعطا ملک جوینی‌استفاده کرد وآنهارا ازمرگ نجات داده‌است وداستان آنرا مورخین چنین ذکر کرده‌اند:

۱- هندوشاه‌درتجارب‌السلف‌آورده‌است که درواقعهٔ بغدادعزالدین عبدالحمیدبن ابی‌الحدید صاحب شرح نهج‌البلاغه که بنام ابن‌علقمی‌شرح کرد واز او صلهٔ زیاد گرفت بابرادرش‌موفق‌الدین گرفتارشدند و آنها را میخواستندبکشند؛ که ابن‌علقمی خبردار شد فوراً بخدمت خواجه نصیر الدین رفته وداسن او بگرفت و گفت دوکس‌را ازافاضل‌بغداد که برمنده حقوق عظیم دارند گرفته‌اند وخواهند کشت التماس دارم که خواجه بحضور شاه شتابد ودرباب این دوبزرگ شفاعتی کند. خواجهٔ طوسی بی توقف روان شد ووزیر هزار دینار بموکلال مغول داد ومهلت خواست وبدربار رفت چون بادشاه ایشانرا بدید دانست که برای کاری آمده‌اند

وزیر برسم مغول زانوزدو گفت دو کس راازشهر بیرون آورده اند و پادشاه امر فرموده است که ایشانرا بیاسا برسانند بندهٔ کمترین را آرزو آنست که پادشاه مرا عوض ایشان بکشد و ایشانرا آزاد کند خواجه این معنی را بعرض پادشاه رسانید هولاکو بخندید و گفت اگر من میخواستم ترابکشم تاحال باقی نمیگذاشتم درحال عاطفت کرد وهردورا باو بخشید وزیر به تعجیل بیرون آمد وایشانرا خلاص کرد وبابن ابی الحدید گفت بخدا اگر درقبول شفاعت توقف سی نمود نفس خود را فدای تومیکردم تامکافات آن لطف باشد که تو بامن کردی ونام مرا بسبب شرح نهج البلاغه مخلد گردانیدی.

۲- محمدبن شاکر کتبی درفوات الوفیات مینویسد. وقتی هولاکو بعلاء الدین جوینی صاحب دیوان غضب کرده فرمان قتلش راصادرنمود برادر صاحب دیوان بخدمت خواجه نصیرالدین رسید از قضیه اورا آگاه ساخت خواجه نصیر بفکر فرو رفت و گفت پادشاه اگرحکمی بکندددوباره نقض نمی نماید خصوصاً وقتی که علنی شود. باید چاره‌ای اندیشید. پس از جای خود برخاسته عازم دربار هولاکو شد درحالیکه عصا وتسبیحی در یکدست گرفته و در دست دیگر اصطرلابرا بر داشته است و پشت سر او شخصی منقلی پر ازآتش بدست گرفته ودائماً بخورمیریزد هرچه باقامتگاه هولاکو نزدیکتر میشد بخور را زیادتر میکند استاد طوسی هم متصل اصطرلابرانگاه‌میکند تا رسیدندبدربار هولاکو. دانشمندطوسی ازملازمین هولاکو پرسید که حال پادشاه چگونه است؟ گفتندسلامت. پس خدا را شکر کرد دوباره پرسید آیا پادشاه تندرست است؟ جواب دادندبلی صحیح وسالم میباشد باز سجده شکر بجا آورد و سپس گفت میخواهم ایلخانرا بچشم خودم ببینم. یکی ازدرباریان رفته ازهولاکو اجازه گرفت که حضرت خواجه وارد شود اونیز اجازه داد، با اینکه در آن موقع معمولا هیچکس

را پیش خودنمی‌پذیرفت. دانشمند طوسی بمحض‌اینکه چشمش بپادشاه افتاد درحال‌بسجده رفته وسجدهٔطولانی بجا آورد چون سرازسجده‌برداشت هولاکو پرسید چه‌اتفاقی رخ داده است خواجه بعرض رسانددراینهنگام درطالع پادشاه سانحهٔبدی‌دیده میشد. بنده ادعیه واوراد خواندم و بخور سوزاندم وازخدایمتعال مسئلت کردم که این بلیه را از شخص شاهنشاه برگرداند وبرای پادشاه هم لازم است که هرچه زودتر امر فرماید که زندانیها را آزاد کنند وکسانیکه فرمان قتلشان صادرشده عفو نمایند تا شاید خداوندتبارك وتعالی این‌بلیهٔ بزرگ‌را رفع نماید. هولاکوبفرمودهٔ خواجه‌عمل کرد وامر داد تمام زندانیها راخلاص کردندواشخاصیراکه بنا بود بکشند بخشید دراین ضمن علاءالدین جوینی صاحب دیوان‌هم از مرگ نجات یافت.

وفات خواجهٔ طوسی

ابن فوطی‌در کتاب‌الحوادث‌الجامعة ضمن‌حوادث‌سال۶۷۲میگوید: دراین سال ابا قاخان باتفاق امرا ولشگریان وخواجه نصیر الدین طوسی برای گذراندن زمستان ببغداد آمد پس ازانقضاء زمستان پادشاه بپایتخت تابستانی‌خودباز گشت ولی‌خواجهٔطوسی دربغدادماند وبموقوفات‌سرکشی کرد وحقوق فقها ومدرسین وصوفیه را تعیین فرمود وقوانینی‌برای وقف وضع کرد تا اینکه اجل او رادرك کرد وعلاءالدین‌محمد جوینی صاحب دیوان وسایر بزرگان جنازهٔ اورا تشییع کردند وشعرا در مدح او مرثیه گفتند ازجمله بهاء الدین عیسی‌اربلی درمرثیهٔ او وعزالدین اربلی که در آنسال وفات کرد گوید:

ولما قضی عبد العزیزبن جعفر　　　واردفه رزء النصیر محمد
جزعت لفقدان الاخلاء وانبرت　　　شئونی کمرفض الجمان المبدد

وجاشت الی النفس حزنا ولوعة　　فقلت تعزی واصبری و کان قد

حمدالله مستوفی درتاریخ وفات خواجه این رباعی را سروده است:

نصیر ملت ودین پادشاه کشور فضل　　یگانه ای که چواومادرزمانه نزاد

بسال ششصد و هفتاددوبذی الحجه　　بروزهیجدهم در گذشت دربغداد

در کتاب مسامرة الاخبار ومسایرة الاخیار این رباعی در تاریخ رحلت آن دانشمند ذکر شده است

هیجدهم ازماه ذی الحجه دوشنبه وقت شام

سال هجرت ششصدو هفتادو دوناقص نه تام

خواجهٔ عالم نصیر دین طوسی از قضا

نقل کرد از خطهٔ بغداد تا دار السلام

در جامع التواریخ رشیدی و مجالس المومنین مذکور است که خواجهٔ طوسی وصیت کرد ویرا درجوار امام موسی کاظم دفن نمایند. یکی ازنزدیکان گفت مناسب آنست که جسد شریف را بنجف اشرف برده و در آنجا دفن نمایند . خواجه فرمود مرا شرم آید که در جوارامام موسی کاظم بمیرم وازآستان اوبجای دیگر هرچند اشرف باشدبرده شوم. حسب الوصیة درحوالی ارض مقدس محلی را شروع کردند بکندن؛ ناگاه سردابی ظاهر شد چون نیک تفحص کردند معلوم گردید که ناصر عباسی جهت خویش ترتیب داده بود واورا آن سعادت نصیب نشد ودر رصافه مدفون گردید. عجبتر آنکه تمامی سردابه موافق تاریخی که بدست آمد مطابق بود با روز ولادت خواجه و در لوح مزار او آیهٔ و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید را نقش کردند.

غریغوریوس طبیب که معاصر با خواجه بود در کتاب مختصر الدول وفات آن بزرگوار را درسنهٔ ٦٧٥ یعنی پس ازسه سال بعدازتاریخ مذکور نوشته است وحتماً خطااست.

بازماندگان خواجهٔ طوسی

خواجه نصیرالدین سه پسر داشت صدر الدین علی،اصیل الدین حسن،فخرالدین احمد.

صدرالدین علی پس ازمرگ پدر جانشین وی شد واز زمان حیات خواجه تا مدتی بعد از فوت اوریاست رصدخانهٔ مراغه را داشت‌وتصدی اوقاف نیز با او بود. ابن‌الفوطی درحوادث الجامعه مینویسد درسال۶۸۷ دست صدرالدین‌وبرادران‌اوازموقوفات عراق کوتاه گشت و بعهدهٔ حکام واگذار شد وپس ازیکسال مجدداً باولاد خواجه تفویض گردید.

صدرالدین علاوه برمقامات علمی شاعرهم بوده واین‌دو بیت‌رادر تاریخ فوت خواجه علاءالدین عطا ملک جوینی سروده است.

آصف عهد علاء حق ودین زبدهٔ کون

کردبدرود جهان‌را چو سرآمدش زمان

درشب شنبه چهارم زمه ذی الحجه

سال بر ششصد و هشتاد و یکی در اران

ابن فوطی درمجمع الاداب گوید: صدرالدین علی دخترعمادالدین ابوالفداء قهستانی (متوفی ٦٦٦) پادشاه قهستانرا که بقهستانیه معروف بود بازدواج خود درآورد

ابن فوطی ازجمله حکما وفضلائیکه درمراغه خدمت خواجه صدر الدین بوده واورا مدح گفته‌اند: مجیرالدین‌ابوالفضل‌علی‌بن‌حمیص‌ادیب نیلی‌متوفی۷۰۳راذکر میکند.

اصیل الدین

اصیل الدین ابومحمد حسن؛مردی ادیب ودانشمند ومهندس‌ودر کارهای دیوانی لائق‌بود .پس ازمرگ پدر وبرادر بزرگ ادارهٔ رصد خانه وتصدی اوقاف باو محول شد وبا غازان خان بشام رفته اوقاف آن

سامان را بعهده گرفت سپس با غازان‌خان ببغداد مراجعت نموده ازطرف وی نائب السلطنهٔ بغداد گردید وبواسطهٔ عنایت خواجهٔ رشیدالدین‌مورد توجه خاص غازان‌خان قرار گرفت.

ودرایام پادشاهی‌اولجایتو وقتی سلطان از رصد خانهٔ مراغه دیدن کرداصیل‌الدین را منصب منجم باشی‌درباری‌اعطا کرد وادارهٔرصد خانه را باوتفویض نمود. در پایان، زندگی صلاح الدین صفدی مینویسد، که بعلت‌بدرفتاری‌وکارهای‌نامناسب‌معزول‌ومورداهانت‌قرار گرفت‌وبعدفوت کرد ولی‌در درة‌الاخبار ذکرشده کهٔ در نکونامی جهان‌را وداع گفت.

ابن فوطی درمجمع‌الاداب می‌نویسد درماه رمضان سال ۷۱۹ زمان وزارت تاج‌الدین علیشاه اسور موقوفات ازوی منتزع شد. وزیرفخرالدین ابوالفضل احمدبن‌حسن بن محمد آملی تبریزی را برای رسیدگی بحساب نواب اصیل‌الدین ببغداد فرستاد.

خواجه اصیل‌الدین مانند بدر بزرگوارش بدانشمندان‌وعلمااحترام قائل‌میشدومجلس‌اومجمع‌فضلاوبزرگان‌بوده‌است. شعرا درمدح‌اوقصائد وابیاتی سروده‌اند. ابن‌فوطی درسالهای ۷۰۶و ۷۰۸ درخدمت او بوده و بزرگانیراکه بمحضر اصیل‌الدین‌می آمدند درمجمع‌الاداب‌ذکرمیکند.از ازخواجه اصیل‌الدین پسری باقی ماند بنام ضیاء الدین یوسف که اوحد الدین مراغه‌ای مثنوی دهنامه را بنام اوساخته‌است.

ونیز اورا دختری بود که غیاث‌الدین ابوالفتح کیخسروبن ابی المجد برهانی قزوینی‌با اوازدواج کرده‌است.

بزرگانیکه بخدمت اصیل‌الدین‌رسیده‌اند وابن فوطی از آنها یاد میکند:

۱- علم‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن‌بن‌عبدالرحیم بن‌عبد الرحمن بن محمود موصلی فقیه وادیب ازخاندان علم وفضل وحدیث وعدالت بوده است..اورا سال۷۰۶ درارد وحضور اصیل الدین ابی‌محمد فرزند مولینا

نصیرالدین دیدم تولیت اوقاف موصل راداشت شخصی بود خوش اخلاق. اشعاری درمدح اصیل الدین سروده بود. ازپدر وعموی خود اجازهٔ روایت داشت ودرسلطانیه بمن اجازهٔ حدیث داد.

۲- علم الدین ابوالربیع سلیمان بن جندربن عبدالله الشامی . کتاب مختصری درعلم تاریخ باعبارت فصیح نوشته است. سال ۷۰۸ ببغداد آمد ودرمحضر اصیل الدین حسن اورا دیدم.

۳- عین الدولة ابومحمد عبدالله بن علی بن عیاض بن ابی عقیل الصوری، اورا درسلطانیه درسال ۷۰۶ در خیمهٔ اصیل الدین دیدم. پسرش رکن الدین محمد کاتب که جوان خطاط وباهوش بنظر میرسید همراهش بود

ابوالقاسم فخرالدین احمد

فخرالدین احمد نیز اهل فضل ودانش بوده مدتی تولیت اوقاف را داشته ودرسال قحطی ٦٨٣ وظیفه و مقرری ائمهٔ بغداد را بنحواحسن ادا کرد ودرسال ٦٨٧ مبارك شاه بن شیخ نظام الدین محمود شیخ المشائخ دختر اورا بمهر ده هزاردینار تزویج کرد ودر مجلس عقد، قاضی القضاة عزالدین زنجانی حاضرشد. کتبی در فوات الوفیات مینویسد فخرالدین را غازان بعلت اینکه اوقاف روم را خورده وبمردم ظلم کرده بود کشت. از جمله شعرائی که اورا مدح گفته است: کافی الدین ابوالحسن علی بن زکی طوسی میباشد. ابن فوطی در مجمع الاداب گوید او ازشعرای معاصراست ودرسال ٦٨٥ بحج بیت الله رفت وپس ازانجام مراسم حج ببغداد آمد. اورا درمجلس خواجه فخرالدین دیدم قصیده ای درمدح وی گفته بود که دو بیت اولش اینست:

لکم فی قلوب العالمین وداد　　ومالی سواکم فی الانام مراد
ملیک علیهم فاضل متفضل　　مدائحه لی یوم الترحل زاد

درگنج دانش مسطور است : عدهٔ از بازماندگان خواجه مقیم

اردوباد و آذربایجان دردورهٔ صفوی بمناصب عالیه نائل شده‌اند. من جمله حاتم بیک اردو بادی ازاحفاد خواجه دردورهٔ شاه‌عباس کبیر بلقب اعتماد الدوله ملقب شد که در آنموقع لقب مزبور مرادف لقب صدراعظم بوده است. اسکندربیک شرح مسافرت اعتماد الدوله را باردوبادبرای بازدید خویشاوندان وسائر اخبار وی را درعالم آراء مفصلا شرح داده است و خوداسکندربیک درسفر مزبور مصاحب اعتمادالدوله بوده است.

بخش دوم

در آثار علمی و عقائد فلسفی و تألیفات خواجهٔ طوسی

بروکلمن المانی درتاریخ ادبیات راجع بدانشمندان قرن هفتم که بحث میکند میگوید «مشهورترین علماء ومؤلفین این عصر مطلقا وبدون شک نصیرالدین طوسی است»

فاضل چلبی در مقدمات کشف الظنون هنگامیکه مؤلفین معتبر را توصیف میکند محقق طوسی را سرسلسلهٔ آنها قرار داده چنین میگوید. «اعلم ان المؤلفین المعتبر، تصانیفهم فریقان الاول من له ملکة فی العلم تامة ودربة کافیة و تجارب وثیقة وحدس صائب و فهم ناقب فتصانیفهم عن قوة تبصرة ونفاذ فکر وسداد رای کالنصیر والعضد والسید والجلال وامثالهم فان کلامهم یجمع الی تحریر المعانی وتهذیب الالفاظ وهولاء احسنوا الی الناس کما احسن الله سبحانه و تعالی الیهم و هذه لا یستغنی عنها احد...»

ابن‌عبری در کتاب مختصرالدول درخصوص دانشمند طوسی چنین اظهار نظر میکنند «حکیم عظیم الشان فی جمیع فنون الحکمة وکان یقوی آراء المتقدمین و یحل شکوك المتأخرین و المؤاخذات التی قد اوردوا فی مصنفاتهم...»

ابن‌خلدون درمقدمهٔ تاریخ خود ضمن بیان اینکه اکثر دانشمندان اسلام ایرانی بودندمیگوید: بعلت خرابی‌وارده بعجم درنتیجهٔ حملهٔ مغول علم ازآنجا رخت بربست و امروز تمدن درمصر مرتکز است وما بعد از ایام ابن‌الخطیب ونصیرالدین طوسی حملهٔ علمی درعجم نمی‌بینیم.»

علامهٔ حلی دراجازه کبیره بنی زهره درحق دانشمند طوسی میفرماید
کان هذاالشیخ افضل اهل عصره فی العلوم العقلیة و النقلیة» و نیز او
در منهاج الکرامه«استادالبشر و العقل الحادیعشر» میخواند ومحقق
ی:«افضل علماءالاسلام واکمل فضلاءالانام»وشهید ثانی« سلطان الفقهاء
حکماءوالوزراء»مینامند . صفدی درشرح لامیةالعجم خواجه رااز کسانی
ده که هیچکس برتبهٔ ایشان در فن مجسطی نرسیده است . درالوافی
فیات گوید :

«کان رأسافی علم الاوائل لاسیما فی الارصاد و المجسطی» و سایر
سمندان هر کدام بتعبیرات مختلف مقام علمی خواجهٔ طوسی رابنحوی
ده‌اند وبمصنفات وی ارزش فوق العادهٔ قائل شده‌اند بطوریکه اززمان
ی آن بزرگوارتاکنون اغلب کتب او مطمح نظر علما و دانشمندان
گرفته ودرمکاتب اسلامی تدریس میشود وشروح و تعلیقات بسیاری
صنفات خواجهٔ طوسی نوشته‌اند.

اینک ببحث در آثار علمی و قلمی فرزانهٔ طوسی میپردازیم.

رصدخانهٔ مراغه

اولین رصد را ابرخسن قبل از میلاد مسیح دریونان برپا کرد ،
حدود سه قرن بعد از او بطلمیوس در اسکندریه دائر نمود. پس از
ر اسلام اولین رصد بامر مامون خلیفهٔ عباسی در بغداد ساخته شد ،
ی محمدبن جابرالبتانی در اواخر قرن سوم درشام بنانهاد و در مصر
، حاکمی و در بغداد رصد رضی‌بنی‌الاعلم ساخته شدو زیج مستنبط از
رصدخانها مورد اعتماد منجمین بود .تا اینکه رصد باشکوه مراغه را
سمند طوسی باتفاق چندنفردیگر از دانشمندان شهیرآنعصر که دراین

فصل از آنها یاد خواهد شد در سال ٦٥٧ بامر هولاکو شروع بساختن کرد و تا تاریخ فوت در تکمیل آن کوشید و زیج مستنبط از آنرا در کتابی بنام زیج ایلخانی منتشر ساخت که حاوی جداول و نکات حسابی تازه‌بود که درزیجات متقدمین نبود باین جهة این زیج مورد اعتماد دانشمندان فلکی اروپا درعصر نهضت قرار گرفت.

درسبب تأسیس رصدخانهٔ مورخین اختلاف کرده‌اند رشیدالدین فضل‌الله مولف جامع‌التواریخ رشیدی میگوید .

«...منکوقاآن از پادشاهان مغول بکمال عقل و کیاست وذکاء ذهن امتیازی تمام داشت تاغایت که بعضی اشکال اقلیدس‌را حل کرده بود رای عالی وهمت‌بلند اواقتضای آنکرد که رصدی درعهد همایون‌او بنا کنند. فرمودتا جمال‌الدین محمدبن طاهربن‌محمد زیدی بخاری بآن مهم‌قیام نماید وبعضی‌اعمال‌آن برایشان مشتبه شد. منکوقاآن چون‌آوازهٔ فضل و استادی خواجه نصیرالدین طوسی را شنیده بود هنگام فرستادن هولاکو بایران ازاو خواست که بعد از تسخیر قلاع ملاحده خواجه را آنجا فرستد تا درمغولستان بنای رصدخانه کند ولی‌چون هنگام استخلاص خواجه، منکوقا آن بفتح چین جنوبی اشتغال داشت وازپایتخت دور بود هولاکو هم بخواجه طوسی علاقمند شده بود چنین صلاح دید این کار درایران وبفرمان اوصورت پذیرد.»

عبدالله‌بن‌فضل‌الله صاحب‌وصاف الحضره‌وعده‌ای‌معتقدند که خود خواجهٔ ایلخانرا بدین امر جلیل دعوت کرد. ابتدا هولاکومایل نبود. پرسید فائدهٔ علم نجوم چیست‌آیا چیزی راکه وقوعش‌حتمی‌است برطرف میکند؟

دانشمند طوسی با ذکر مثالی اورا قانع ساخت و گفت پادشاه امر فرماید یکنفر طشت بزرگی ازمس‌را بدون اطلاع اهل مجلس از بالای

عمارت بزیر اندازد. هولاکو امر کرد تابفرمودهٔ اوعمل کردند ازافتادن طشت آواز هولناکی درآن محوطه پیچیده‌تمام اهل‌مجلس‌وحشت کردند بجز هولاکووخواجهٔ طوسی که از قضیه باخبر بودند پس محقق طوسی اظهار داشت فائدهٔ علم نجوم اینست که حوادث را پیش از وقوع بیان میکند، درنتیجه‌مردم دچاروحشت واضطراب نمیشوند. هولاکوتحسین کرد وفرمود تا باین‌امر اهتمام ورزد.

دانشمند طوسی بهولاکو اظهار داشت که بنای رصد جدید و نوشتن زیجی تازه قریب سی‌سال‌مدت لازم دارد ولی‌ایلخان اصرار کرد درمدت دوازده سال انجام پذیرد وچون در اینمدت رصد جمیع کواکب وحساب دورهٔآنها وتهیهٔ جداول تازه مقدورنبود ازجداول زیجهای‌سابق هم استفاده شد ودراین کار غیر ازمنجمین اسلامی که از اطراف احضار شده بودند یکنفر دانشمند چینی بنام تومجی یا تونجی در مراغه حضور داشت واودرترتیب زیج چینی‌معمول آن قوم کمک شایان تمجیدی کرد

محلی که برای رصدخانه انتخاب شد تلی است که درطرف شمال غربی مراغه واقع میباشد و اکنون برصد واغی معروف است و بدستور دانشمند طوسی معمار معروف آنعصر ابوالسعادات احمدبن عثمان مراغی مأمورساختمان وسیع وباشکوه رصدخانه گردید وبرای مصارف آن علاوه بر کمکهای مالی بی حد وحصر که از خزانهٔ دولت میشد اوقاف سرتاسر کشور دراختیار خواجهٔطوسی گذاشته شد وخواجه در هر شهری نائبی معین کرد که‌عوائد آنرا جمع‌وبمراغه بفرستدتاصرف‌رصدخانه شود.

محقق طوسی شخصاً سه‌بارسفر کرد دفعهٔ اول درسال۶۶۲ ببغداد رفت ومرتبهٔ دوم باتفاق قطب‌الدین شیرازی قریب دوسال ازسال ۶۶۵ تا ۶۶۷ شهرهای خراسان و قهستان را گردش کرد.وبارسوم اندکی قبل ازفوت خودببغداد مسافرت نمود ودراین سفرها علاوه برنظارت در

امر اوقاف آنچه کتاب وآلات رصدی لازم میدانست ازاطراف جمع نمود وبمراغه فرستاد.

هولاکو وبعد ازاو اباقاخان درتهیه واسباب این‌امر وجلب علما کوشیدند ولی هنوز عمارت رصد تمام نشده بود که دانشمند طوسی از دنیا رحلت نمود.

پس ازفوت آن بزرگوار صدرالدین پسر بزرگش‌اداره رصدرا بعهده گرفت وبعد ازمرگ وی،بامر اولجاتیو،اصیل‌الدین قائم‌مقام پدروبرادر شد ،وتاصدسال‌بعد،ازبنای باشکوه رصدخانه درکتب تاریخ ذکری‌بمیان آمده‌است چنانکه شرف‌الدین‌حسن‌بن‌محمد تبریزی ،ازشعراء دربارسلطان اویس جلایر معروف براسی دررسالهٔ انیس‌العشاق‌ازکوکبه وجلال‌آن میستاید وبعد کم کم از رونق افتادومتروک‌شد امروزجز خرابه‌ای‌از آن چیزدیگر بجای نیست.

درسال۱۲۷۶ هجری قمری که ناصرالدین‌شاه بمراغه واردمیشود فرهادمیرزاواحمدحکیمباشی‌وآخوندملاعلیمحمداصفهانی (مبتکرلگاریتم) برای بازدید تل‌میروند ونقشهٔ آنرا بادقت تمام برمیدارند صورت‌آن‌نقشه را دانشمند محترم آقای مدرس رضوی در شرح حال خواجهٔ‌طوسی چاپ کرده‌اند.

مرحوم اعتضادالسلطنه شرح این‌مسافرت را در پشت‌کتاب شرح آلات رصدی‌مراغه تألیف مؤیدالدین‌عرضی‌که درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار موجود است چنین مینویسد :

«این‌رسالهٔ شریفه‌که ازمؤیدالدین‌عرضی‌است، شرح‌آلات‌وادوات رصد خانهٔ مراغه را بیان فرموده . جناب استاد کل غیاث‌الدین جمشید ثانی ملاعلیمحمد اصفهانی در شهر رمضان هنگام توقف در دارالخلافه بخط شریف بیادگار نوشته ، ودرچمن سلطانیه تسلیم نموده.

فی‌الحقیقة این نسخهٔ شریف چون بخط ایشانست خیلی نفیس‌شده، ومرا درایام فراغت بهترین جلیس،حال‌التحریر که بیست و هشتم صفر۔المظفراست عزم براین‌مرحله جزم شد، که علی‌الصباح درخدمت نواب اشرف والا نائب‌الایاله فرهاد میرزا ادام‌الله‌اجلاله، واتفاق استاد کل و جناب میرزا احمد حکیمباشی‌زید فضلهما ، برصدگاه مراغه رفته نسخه را را حاضر ساخته که از شرح وبسط وی درست آگاه شده هنگام ورود و سیاحت بابصیر باشیم . این‌چند کلمه‌مرقوم گشت درمراغه ۱۲۷٦ .علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه»

آلات رصدی مراغه

صاحب و صاف‌الحضرة خصوصیات رصدخانهٔ مراغه را بدینگونه توصیف میکند:

«. ودرمراغه ازطرف شمالی‌بر پشتهٔ رفیع رصدخانهٔ بنا فرمود در کمال آراستگی وذلک‌فی‌شهور سنه سبع‌وخمسین‌وستمائه وصنوف دقائق حکمت وحذافت در فن نجوم ومهارت در علم هیأت و مجسطی وارصاد کواکب بجای آورد و تما ثیل ممثلات افلاك و تدویرات وحوامل و دوائر متوهمه ومعرفت اسطرلاب وتقاویم منقود ومکفت کرد و منازل ماه ومراتب بروج دوازده‌گانه بر هیأتی‌ساخته شد که هرروز عند طلوع الشمس‌پرتونیر اعظم‌ازثقبهٔ قبه بالائی‌برسطح عتبه می‌افتاد ودرج‌دقائق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع درفصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میشد وشکل کرهٔ زمین‌درغایت دقت نظر بپرداخت وبخشش ربع مسکون براقالیم سبع وطول ایام و عرض بلدو ارتفاع قطب شمالی درمواضع و صورت وضع واسامی بلدان و هیئت دوائر و دریاها روشن و مبرهن گردانید .چنانکه گوئی کتاب‌مسالك وممالك ازنسخهٔ حواشی آن

فراهم آورده‌اند و زیج خانی بنام پادشاه تصنیف کرد وچندجدول ونکات حسابی که دردیگر زیجات متقدمان چون کوشیار وفاخر وعلائی وشاهی وغیره‌ها موجود نبود درافزود»

مؤیدالدین عرضی در کتابی که درشرح آلات رصدی مراغه نوشته است درمقدمه چنین میگوید:

«... متقدمین آنچه آلات رصدی ساخته بودند یا محکم نبود ویا ظرافت نداشت ویابعلت سوء هیئت ساختن آن مشکل بود ونمیشدآنچه‌را که‌واضع تصور کرده‌ازقوه‌بفعل‌آوردولذا ازاغلب آنها صرف‌نظر شد واز آلات قدیمه آنچه را که کامل وبهتر ونیکوتر بود انتخاب کردیم‌وبعضی دیگر هم که ناقص بود تکمیل نمودیم‌وبرآنها آلات وابزاری‌را که خود، اختراع نمودیم افزودیم.

بطوریکه ازآن کتاب استفاده میشودادوات مشروحهٔ زیررا هیئت علمیهٔ رصدخانه اختراع ویاتکمیل نموده‌اند.

۱- ربع که پیشینیان لبنه میگفتند. این‌آلت از ربع دائره وعضاده تشکیل یافته وباآن میل کلی‌وابعاد کواکب وعرض بلدرا رصد مینمودند وبرسطح دیوار شمالی وجنوبی نصب شده بود.

۲- ذات‌الحلق این آلت ازپنج حلقه ساخته شده بود باین ترتیب:

الف - دائره نصف‌النهار که بزمین نصب شده بود.

ب - دائره معدل النهار.

ج - دائره منطقةالبروج.

د - دائره عرض.

هـ - دائره میل.

واین‌آلت از ذات‌الحلق ششگانهٔ بطلیموس ونه‌حلقهٔ‌ثاون اسکندرانی جامعتر بوده است.

۳ـ ذات الجیب والسمت که برای تعیین ارتفاع در کلیه جهات مختلف افق بکار برده میشد.
٤ـ ذات الجیوب والسهم که آنهم برای جهات‌یابی ساخته‌شده‌بود.
٥ـ ذات الربعین که قائم مقام ذات الحلق بود.
٦ـ ذات الاسطوانتین
٧ـ دائره‌شمیسه که‌با آن‌سمت کواکب معلوم‌میشد.

هیئت علمیهٔ رصدخانهٔ مراغه

عدهٔ زیادی از ریاضی دانان وعلمای هیئت در رصدخانهٔ مراغه شرکت داشتند ولی سرآمد آنها چهار نفر بود که خواجهٔ طوسی‌درمقدمهٔ زیج ایلخانی نام آنها را ذکر کرده است وچنین میگوید: « . . .من بندهٔ کمترین نصیر که‌ازطوسم بولایت ملحدان افتاده بودم ازآنجا بیرون آورد ورصدستارگان‌فرمود وحکمائی که‌رصد میدانستند چون مؤید الدین‌عرضی بدمشق بود وفخرالدین مراغی که بموصل بود وفخرالدین اخلاطی که بتفلیس بود ونجم‌الدین دبیران که بقزوین بود از آن ولایتها بطلبید و زمین مراغه رصد را اختیار کردند وبآن بندگی مشغول شدند. » بغیر از این چهار نفر عدهٔ دیگری هم دربستن رصد شرکت داشتند که مؤرخین درکتب خود ذکر کرده اند .

مختصری‌ازسرگذشت‌هیئت علمیهٔ رصدخانهٔ مراغه

۱ـ مؤید الدین بن برمک بن مبارك عرضی دمشقی ـ این دانشمند درعلم هندسه وآلات رصدی سرآمد اقران بوده است وازحکمت و فلسفه نیز بهره کافی داشته دردمشق ازندماء ملک منصور پادشاهٔحمص و نجم الدین لبودی‌وزیر او بوده است وبرای‌این پادشاه یک آلت رصدی‌ساخته بود موسوم بآلة کامله که با آن تعیین ارتفاع وجهات میشد

برای شرکت در امر رصد بامر هولاکو ازدمشق احضار شده وتا آخر عمر درمراغه بساختن رصد مشغول بود خواجهٔ طوسی کتاب بقاء ـ النفس را بخواهش وی نوشته ودر مقدمه ازمقام شامخ او تجلیل زیاد کرده‌است‌مؤیدالدین هم‌در کتابی که‌درشرح آلات رصدی مراغه نوشته‌از مقام علمی وملکات فاضله محقق طوسی ستوده است ازجمله مؤلفات این دانشمند رساله‌ایست درکیفیت ارصاد ـ آغاز آن اینست« هذه‌رسالةحررتها فی کیفیته‌الارصاد وما یحتاج الی‌علمه وعمله . . .»

ودیگر از آثارش مقدمه ایست که درتکمیل برهان شکل چهارم‌از مقالهٔ نهم ازکتاب مجسطی که ناتمام بوده نوشته است واول آن اینست هذه‌مقدمةحررهاالشیخ الامام افضل المهندسین مؤید الملة والدین‌العرضی ادام الله ایامه وبهاتیم برهان الشکل الرابع من المقالة التاسعة فی کتاب المجسطی »سوم رساله درکیفیت‌ساختن کرهٔ کامل

این دانشمند پسری داشته بنام شمس الدین عرضی که اهل فضل ودانش بوده ودرعلم حدیث شاگرد فخرالدین ابوبکربن احمدنسغی بوده است ودر امر رصد خانه نیزشرکت داشته مؤیدالدین عرضی‌در۱۷رجب سال ٦٦٤ بمرض ناگهانی درشهر مراغه درگذشت.

نجم‌الدین‌علی بن‌عمر بن‌علی‌قزوینی معروف بکاتبی‌ودبیران(متوفی ٦٧٥) ازعلماء ریاضی ورصدوازحکماء وفقهای شافعیه بوده و از مدرسین معروف‌عصر خود بشمار میرفت قطب‌الدین شیرازی از شاگردان مبرز وی ودستیار او در مدرسه جوین بوده است دوکتاب معروف دارد یکی حکمة العین درفلسفه‌ودیگری شمسیه‌درعلم منطق که بنام خواجه‌شمس الدین محمدصاحب دیوان جوینی نگاشته است وتاکنون ازکتب درسی طلاب علوم دینیه محسوب‌میشود کاتبی رسالهٔ‌مختصری دراثبات‌واجب تألیف نموده وبنظر خواجهٔ طوسی رسانده خواجه ابر د ت و را بر اقوال

حکما وارد ندانسته اعتراضات ویرا رد میکند مجدداً کاتبی در تکمیل دلائل خود توضیحات مجددی داده نزد خواجه میفرستد خواجهٔ طوسی برای باردوم باعتراضات اوجواب میدهد. ازمطالعهٔ نامهای متبادله ادب ونزاکت وکمال انسانیت دانشمندان آنعصر بظهورمیرسد.

۳ـ فخرالدین اخلاطی ایوب بن عین الدولة بن نصرالله اخلاطی از ازحکما ومهندسین ومنجمین واطباء عصر خود بوده ابتدا درخدمت سلطان ملک صالح بوده بعد بمراغه آمده ودر امر رصد شرکت کرده است کتاب اظهار ماکان مختفیا فی احکام النجوم که نسخهٔ از آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر مضبوط است از تألیفات اوست.

فخرالدین مراغی

٤ـ فخرالد ابواین للیث محمدبن عبدالملک بن ابی الحارث بن سحیم مراغی، مهندس رصدی، ابن فوطی گوید: وی درعلم اصول وهندسه ورصد ماهر بود بسیاری ازکتب ریاضی را بخط خود نوشت غالباً انزوا اختیار میکرد وازمعاشرت با یاران ملول بود بکارهای شخصی وکتابت میپرداخت وهرگاه خسته میشد بباغ وبستانی که داشت سیرفت وباغبانی میکرد. روزی باتفاق نجم الدین بغدادی بخدمت وی رفتیم در آنوقت مشغول طرح ساختمان برجسه طبقه برای پادشاه بود. ولادت این دانشمند درسال ۵۸۳ ووفاتش در اصفهان سال ٦٦۷ اتفاق افتاده است.

۵ـ فخرالدین ابوالرضا حیدربن ابی طالب محمدبن احمدبن آهنگر یهودشتی (رویدشتی) ابن فوطی گوید: اویکی ازحکماء پنجگانهٔ بود که تحت ریاست خواجهٔ طوسی بامر رصداشتغال داشتند. درعلم وادب ودرطب واصول ماهر بود برحسب تقاضای خودش امور قضائی تفلیس و نواحی آن بوی تفویض شد وبصحبت شیخ اوحدالدین کرمانی نائل آمد وبدست او خرقهٔ تصوف پوشید.

۶ـ فریدالدین ابوالحسن علی بن حیدر بن علی طوسی حکیم رصدی ابن فوطی گوید : درسال ۶۵۷ بمراغه آمد و بحضور مولانانصیر الدین رسید خواجه در وقتیکه میخواست اساس رصد را بنیان نهد از او استمداد میکردو بروی اعتماد داشت. فریدالدین مردی چاپک و کارآمدونیکوسرشت بود. سال ۶۸۰ ببغدادآمدوبخدمت اصیل الدین حسن بن نصیرالدین رسید. بعد رفت دراصفهان مقیم شد و درسنهٔ ۷۰۰ خبررسید که در روزعید فطر سال ۶۹۹ فوت شده است.

محی الدمغربی

۷- محی‌الدین ابوالفتح یحیی بن ابی‌الشکر بن حمید بمغربی این دانشمند درعلوم ریاضی‌وهندسی و کارهای رصدی‌اطلاع کافی‌داشته‌است بطوریکه خودش سرگذشت آمدن بمراغه را برای ابن عربی نقل کرده واو درمختصر الدول آورده است چنین بوده است: «درروز ۲۴شوال۶۵۸ خدمت ملک ناصر پادشاه دمشق بودم و با هم صحبت میکردیم بناگاه امیری ازمغول‌با پنجاه نفرسوار وارد شدند ملک ناصر باستقبال‌آنان‌شتافت وتکلیف کرد پیاده شده داخل‌خیمه شوند. امیرآنها امتناع ورزیدو گفت ایلخان فرمود. امروزروز شادی ما میباشدمجلس سروری‌با شرکت امرا برپا کرده‌ایم شماهم بابرادر وفرزندان‌خودتان دراین جشن حاضرشوید. ملک ناصربا بیست نفراز خویشان خود سوار شده باتفاق آن رفتند وپس ازیکساعت‌بیست نفرازمأمورین مغول رسیدند و گفتندبجزغلامان وفراشها سایرین ،نیز بیایند. محی‌الدین گفت ،ماهم سوارشدیم بهمراه آن بیست نفر رفتیم. تمام ابن عده را بردند دروسط درهٔ عمیقی که کوههای‌آن سر بر آسمان کشیده بوداز اسب پیاده کرده دست همه را از پشت بکتف بستند. وقتیکه من این ابن اوضاع را دیدم‌فریاد زدم من منجم هستم‌وحرکات ستارگان میشناسم حرفی دارم باید در پیشگاه سلطان عرضه بدارم چون

اینسخن‌را شنیدند مرا از آنها جدا کردند ملک ناصر واتباع او را کشتند.
ازآنها نجات‌نیافت مگر پسران‌ملک‌ناصر که‌اسیر نگاهداشتندسپس بر گشتند
بمسکن‌ناصر واتباع اوباقیمانده‌را کشتند. وهرچه اموال‌بود غارت کردند،
بعدما را بردند پیش هولاکوا‌وپسران ملک ناصر را نزدخودنگاهداشت
و چون فهمید من در علم هندسه‌وکارهای رصدی‌اطلاع دارم مرا بخدمت
خواجه نصیرالدین‌فوطی‌فرستاد.

ابن قوطی گوید:

محی‌الدین از اهل تونس بود ودر وطن خود فقه را بمذهب‌امام
مالک‌آموخت و در علم هندسه و مجسطی واقلیدس و علم ارصادبی‌نظیر
بود در رصد مراغه از دستیاران مهم خواجه بشمار میرفت و تا پس از
مرگ خواجه درهمان شهربکارتصنیف اشتغال داشت. بعد چندی‌ببغداد
آمد و بخدمت خواجه شرف‌الدین هارون‌بن صاحب شمس‌الدین محمد
جوینی‌پیوست. دوباره بمراغه بازگشت ومعززمیزیست تا اینکه درشهر
ربیع‌الاول سال ۶۸۲ وفات کرد.

از تألیفات‌اوتحریر کتاب الکرة المتحرکة، مقاله درشرح‌قطاع،
ملخص مجسطی میباشد. دیگرازآثار مهم او کتاب زیج‌اوست نسخهٔ‌اصل
این کتاب که‌تاریخ فراغ از تألیف‌و همچنین کتابت آن سال ۶۷۵ است
درکتابخانهٔ آستان قدس رضوی‌موجود است‌وباین عبارت‌شروع میشود.

الحمدلله‌الذی‌ابدع الوجود و افاض‌الجود... قدوضعت هذا الزیج
بعدتحریرمنازل‌الاجرام‌العلویة ومقادیرحرکاتها الذاتیةبالالات‌الصحیحة
الرصدیة‌الموضوعة بالرصدالایلخانی المبارك المیمون بظاهر مراغه حیث
الطول اعنی‌البعد عن‌الجزائر الخالدات فب درجه والعرض‌لو لك ل علی‌ما
تحقق عنه‌بالرصدلابالنقل.

آخر نسخه: تم فی‌اواخرشهرالله‌الاصم رجب ۶۷۵.

۸ـ قطب‌الدین ابوالثناء محمود بن مسعود بن مصلح کازرونی

این دانشمند از خاندان علم و فضل بود. پدروعم او شغل طبابت داشتند. خودش نیز دراوائل حال مدت دهسال در بیمارستان شیراز بجای پدرطبابت کرده است وبطوریکه دراول کتاب شرح کلیات قانون میگوید: نفس او ابا داشته از اینکه بحدود معلومات متداول طبی که از پدر یاد گرفته بود اکتفا بکند و خواست بدرجهٔ اعلی و مقام رفیع این فن نائل آید. و لذامدتی نزد دو نفر از اطباء حاذق آن دبار بفراگرفتن مشکلات قانون و تکمیل علم طب اشتغال ورزید؛ ولی آنها هم چنانکه شاید وباید نتوانستند دقائق علم پزشکی را تشریح بکنند. تا اینکه در سال ۶۵۸ بقول خودش بشهر علم و کعبهٔ حکمت یعنی آستان قدس استاد عالیمقام خواجه نصیرالدین طوسی مشرف شده و برخی از مشکلات قانون را آن دانشمند برای اوحل کرده‌است. بعلاوه علوم ریاضی‌را نیز ازآن بزرگوار فراگرفته و علم منطق را ازکاتبی، و علم هیئت و ریاضی را نزد موید الدین عرضی خوانده است. ابن‌فوطی درکتاب مجمع‌الاداب‌میگوید: قطب الدین جمیع کتب درسی را بخط زیبای خودش مینوشت.

درسال ۶۶۵ که خواجهٔ طوسی بنواحی خراسان وقهستان مسافرت کرد و قریب دو سال درگردش بود، قطب‌الدین هم ملازم او بوده است. علامهٔ شیرازی نزد سلاطین و وزراء احترام داشته است.

هنگامیکه‌احمدتکودارپس‌ازفوت برادرش اباقاخان بسلطنت رسید قطب‌الدین شیرازی راکه درآنوقت قاضی سیواس بود باتفاق شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی شیخ‌الاسلام ایران و شیخ‌محی‌الدین ابوالفضل عبدالباقی‌بخاری قاضی، و اتابک‌پهلوان، بعنوان سفارت ببغداد و مصر فرستاد تا پذیرش دین اسلام او را بعلمای بغداد و سلطان ملک منصور

قلاون پادشاه‌مصر اعلام نماید،و برای برقراری صلح بین مسلمین مصر و تاتار واردمذاکره شود.

ابی‌الفداء درتاریخ خود گوید: چون این هیئت بمصر رسیدندپادشاه دستور داد کسی بآنان تماس نگیرد و موضوع برقراری صلح بین مصرو تاتار هم انجام نگرفت و هیئت اعزامی بدون نتیجه باز گشتند.

قطب‌الدین پس از سیر آفاق و انفس وتکمیل معلومات طبی‌خود در مصر ،و استفاده ازدانشمندان عراق‌عرب و عراق‌عجم در شهر تبریز رحل اقامت‌افکند، و بتدریس و تألیف اشتغال ورزید و مجلس او مرکز اجتماع علماء و حکماء مبرز گردیدو چون خوش اخلاق و بذله گو بود از شوخیها و لطیفه گوئی او داستانهائی نقل میکنند از آنجمله حکایت ذیلست :

آورده‌اند که‌مولانا سعید مولتانی که‌ازشاگردان مولانا قطب‌الدین علامه است و بغایت سیاه چرده بوده است شیئی ازشیشهٔ سیاهی بی‌وقوف او بر جامهٔ سفید وی ریخت و چندجا سیاه شده بود و اوغافل. صبح جامه را پوشیده بدرگاه حاضر شد .چون بحوزهٔ درس نشست اصحاب گفتند ای مولانا سعید چکار است که کردهٔ .مولانا قطب‌الدین گفت هیچ نکرده است اما عرق کرده و بجامه‌اش چکیده است[1] .

تألیفات علامهٔ شیرازی در ریاضی و حکمت و طب حائز اهمیت میباشد و همیشه مطمح نظر دانشمندان بوده است؛مانند شرح‌حکمة‌الاشراق ترجمهٔ تحریر اقلیدس، شرح کلیات قانون، نهایةالادراك ، تحفه شاهی، درةالتاج.

ولادت این دانشمند در سال ۶۳۰ بوده و وفاتش در سال۷۱۰در شهر تبریز اتفاق افتاده و در چرنداب مدفون شده است و ابن رباعی را در فوت علامهٔ شیرازی مادهٔ تاریخ سروده‌اند:

۱- نقل از مجموعه شمارهٔ ۲۹۰۴ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار

۸۳

با زئی کرد چرخ کج رفتار
در سه روزه آه از آن بازی
ذال و یا رفته از گه هجرت
رفت در پرده قطب شیرازی

دانشگاه مراغه

خواجهٔ طوسی گذشته از مقام علمی بواسطهٔ نفوذیکه در مزاج هولاکوخان داشت بتدریج برعقل اوچیره شد وخان خونخوار ویغما گر را باصلاح امور اجتماعی وفرهنگی ونوازش هنرمندان وادار کرد. باینجت هولاکو،فخرالدین لقمان‌بن عبدالله مراغی راکه ازاعیان زاده‌های مراغه بود ،مأموریت‌داد تابشهر های عربستان مسافرت کرده دراربل وموصل و الجزیره و شام دانشمندانیراکه در حادثهٔ مغول بآن سامان پناه برده بودند تشویق بباز گشت نماید؛و نیز علماء آن حدود را باقامت درمراغه دعوت‌بکند .فخرالدین هم که‌مردی‌خوش‌اخلاق‌وعاقل بود این‌مأموریت را بنحو احسن انجام داد. و در حدود پانصد خانوار مردمی راکه مدت چهل سال بود از ایران مهاجرت کرده بودند بوطن خود باز گردانید. و از طرفی بتأسیس کتابخانه‌ای پرداخت که بالغ بر چهارصد هزار مجلد کتاب داشت و برای فنون مختلف مدارس و دانشکده‌هائی ترتیب داد که برحسب‌اهمیت ،حقوق و مقرری برای‌طلاب‌معین‌نمود. ابن کثیردر تاریخ البدایةوالنهایه گوید :

«خواجه نصیر برای هریک از فلاسفه روزی سه‌درهم معین کرد و برای اطبا روزی دو درهم و برای فقها یک درهم و برای محدثین نصف درهم حقوق‌میداد؛ باینجهة مردم بدانشکده‌های فلسفه‌وطب‌بیشتر از فقه و حدیث هجوم آوردند در صورتیکه قبلاً این علوم در خفا تعلیم میشده است.»

بااین ترتیب‌شاگردان زیادی دوراوجمع شدندوعلماودانشمندان

از هرسو بآن دیار رهسپار شدند و پروانه‌وار دور آن شمع فروزان گرد آمده‌وبکشف دقائق‌علوم پرداختند. مویدالدین‌عرضی‌درمقدمهٔ رساله‌ایکه در شرح آلات و ادوات رصد مراغه نوشته از صمیم قلب از این خدمت بزرگ، محقق طوسی راستایش‌میکندو میفرماید:

«... وذلک کله باشارة مولانا المعظم والامام الاعظم العالم الفاضل المحقق الکامل قدوة العلماءسید الحکماء افضل علماء الاسلامیین بل والمتقدمین و هومن جمع‌الله سبحانه فیه ما تفرق فی کافة اهل زماننا من الفضائل و المناقب الحمیدة وحسن السیرة وغزارة الحلم وجزالة الرای وجودة البدیهة و الاحاطة بسائر العلوم فجمع العلماءالیه و ضم شملهم بوافر عطائه و کان بهم ارأف من الوالد علی ولده فکنا فی‌ظله آمنین و برؤتیه فرحین کماقیل:

نمیل علی جوانبه کانـا
نمیل اذا نمیل علی ابینا
و نغضبه لنخبر حـالتیه
فنلقی منهما کرما و لینا

وهوالمولی نصیر الملة والدین محمدبن محمدالطوسی ادام‌اله‌ایامه و لقد کنت:

و استکبر الاخبار قبل لقائه
فلماالتقینا صغر الخبر الخبر

فللهایاماجمعتنا بخدمته و ابتهجنا بفوائده وان کانت قدابعدتنا عن الاوطان و العشیرة والولدان فان فی وجوده عوضا عن غیره و من وجده فمافاته شیی و من فاته فقد عدم کل‌شیی فلااخلانا‌الله منه و امتعنا بطول بقائه.»

بزرگانیکه بخدمت خواجهٔ طوسی رسیده

و رصدخانهٔ مراغه را بازدید نموده‌اند

نظر باهمیتیکه تأسیس رصدخانهٔ مراغه در محافل علمی آنعصر پیدا کرده بود دانشمندان از نقاط دوردست برای بازدید رصدخانه بآن شهر مسافرت میکردند تاقسمتهای مختلف این مؤسسه علمی را مشاهده نمایندواز محضرخواجهٔ طوسی مستفید گردند:

ابن فوطی مورخ شهیر عراقی کتابی داشته بنام من‌قصدالرصد یا من صعدالرصد مشتمل بر تراجم احوال بزرگانیکه از رصدخانهٔ مراغه دیدن‌نموده ودردفترمخصوص مطلبی بعنوان یادبودنوشته اندمتأسفانه کتاب مزبورازبین‌رفته‌است‌فقط‌در کتاب‌مجمع‌الآداب‌فی‌معجم‌الاسماءوالالقاب‌بعضی از آنها را نام برده که تراجم احوال عده‌ای ازآنها بفارسی نقل و دراینجا ذکر میشود:

۱ـعلم‌الدین اسمعیل بن‌علی‌بن‌ابی‌عبداله‌بن‌الاقساسی،العلوی‌الفقیه، که‌در ماه‌ربیع‌الآخرسال۶۷۵ بمراغه‌آمده‌وازرصدخانه‌بازدید کرد.شخصی‌بوددانا بشرح‌حال‌دانشمندان‌بغدادوبمن گفت تحصیلاتم نزد نجم‌الدین ابی‌القاسم جعفربن سعید حلی‌فقیه بوده است .ومن نام او را در کتاب من‌قصدالرصد نوشتم.

عضدالدین‌ابوالحسن منوچهربن ایرانشاه‌علی‌القهستانی که‌ازبزرگ زادگان و امراءقهستان بوده وهنگامیکه‌سال ۶۶۵ مولانا سعید، ابوجعفر نصیرالدین، بقهستان مسافرت کردند و در سال۶۶۷ باز گشتند.عضدالدین

منوچهر، جزء ملازمان خواجهٔ طوسی بمراغه آمد. جوانی بود نیکوصورت، خوش رفتار، خط را زیبا می‌نوشت برای من ابیاتی در تذکرهٔ من قصد الرصد نوشت.

۳ـ عزالدین ابوالفضل یحیی بن فضل الدین عمر المراغی الخطیب که شیخ صالح خوش سیما وخوش برخورد بود. و مولینا نصیر الدین باو اعتقاد داشت، و در جامع مراغه خطابه میخواند. فقه را در مدرسهٔ مستنصریهٔ بغداد خوانده است این اشعار را درمراغه از او یادداشت کردم

لاشی اخسر صفقة من عالم بعثت الدنیا مع الجهال
و قد تفرق دنیاه ایدی سبا ویزیله حرصا بجمع المال
من لا یراقب ربه ویخافه تبت یداه و ماله من وال

وفاتش بسال ٦٨٤ درمراغهٔ اتفاق افتاد.

٤ـ علاءالدین علی بن احمد بن محمد که سال ٦٧٠ بمراغه آمد و بمجلس مولانا نصیر الدین حاضر میشد وبا بیانی ملیح وفصیح موضوعی را که انتخاب کرده بود بزبان عربی وفارسی ایراد میکرد. در ایام عید و سوگواری به منزل حکام میرفت. و اخلاق نیکو داشت. بدو زبان عربی وفارسی نظما و نثرا نامه مینوشت ومدتی که من در رصدخانه اقامت داشتم نزد من رفت وآمد مینمود ودرسال ٦٨٧ درمراغه فوت کرد.

۵ـ علاءالدین ابو نصر محمد بن محمد بن المتوج الایجی صاحب الحاکم بالزیج بمراغه آمد وبرصدخانه صعود کرد جوانی بود فاضل خوش اخلاق نویسندهٔ زبردست وخوش محاوره ودرسال ٦٧٠ از رصدخانه بازدید کرد

٦ـ عمادالدین ابوالفتح مسعود بن تاج الدین زیرك بن عزیز (امیر کاشغر) که مردی بود نیکوصورت وخوش اندام. وصاحب اخلاق کریمه وچند سالی در مراغه خدمت مولینا نصیر الدین بود وبشاگردان او بخشش زیاد

میکرد. اندکی‌هم از علوم فراگرفت و شعرابیوردیرا در تجدیات حفظ حفظ کرده بود.

۷ـعمادالدین ابومحمدالحسن بن‌محمد یعرف‌بالزمهریرالابهری ،شیخ رباط الخلاطیه: درواقعهٔ‌بغداد باسارت درآمدوجزء ملازمان الجای‌خاتون قرار گرفت‌و‌بآنها‌تلقین کرد که من‌ازاولادمشایخ وصوفیه هستم. هنگامیکه خواجهٔ طوسی ببغداد آمد،ازخاتون باالحاح واصراردستور گرفت که‌محقق طوسی اورا شیخ رباط خلاطیه بکند وموقوفات آنجا را بدوبسپارد. خواجه هم ناچار شده شیخ شمس‌الدین محمدبن سعدیزدبرا برداشت‌وعمادالدبن را فرستاد ومن فرمانیرا که میخواست نوشتم‌وباودادم. عماد الدین درسال ۶۷۲ آنمنصب را اشغال نمود وفرمان را بالای سر خود میآویخت وی مردی سرد گفتار بود باینجهة اورا زمهربر میگفتند. کارتولیت رباطبراو فپائید ومجدداً بشمس الدین تفویض گردید.

۸ ـ فخرالدین ابومسعود منصوربن محمدبن محمودبن منصور الکازرونی الحکم المطبب که سال ۶۶۴ بمراغه آمد و بحضور مولینا سعید نصیرالدین رسید. خواجهٔ طوسی‌احترام زیادی از او کرد، و در مدرسهٔ صدریه جای داد. کتاب های‌زیادی درفن حکمت و طب باخود داشت و خواست بمحقق طوسی هدیه بکند ولی او بجز یک کتاب نپذیرفت. پسرش شمس الدین مسعود همراه او بود اشعاری بوی یاد داده بود تا هرگاه خواجه ازاوسئوالاتی‌نمود بمناسبت مقام شعری‌انشاد نماید. انتفاقاًروزی خواجه نام اوراپرسید شمس الدین مسعود درجواب گفت:

چون خاك جناب درگهت بوسیدم

طوبی لک طوبی ز فلک بشنیدم

مسعود پدر کرد مرا نام و لیک

مسعود کنون شدم که رویت دیدم

۹- فخرالدین ابوالحسن الحسن بن بدیع بن محمد یعرف بالنقاش القائنی،النائب الکاتب اواز بزرگان‌اصحاب مولینانصیرالدین ابی جعفر بود .وباهم دوستی دیرین از زمان اقامت در قهستان داشتند وبا هم از آنجا بیرون آمدند و مصاحبت خواجه را تا مراغه داشت . مردی بود خوش‌اخلاق ونیکو رفتاروخوش صحبت‌آشنا باوضاع قهستان ورؤساء آن سامان. روزی درمجلسی این‌شعر را برای من خواند.

درمان عاشقی چیست پایان سورة النصر

بازر بر او نوشته منصور نوح‌بن‌منصور

اودرماه ربیع‌الاخر سال۶۸۲ فوت کرد.

۱۰-فخرالدین ابومحمدالحسین‌بن الحسن بن محمد الزرندی،القاضی؛ ازجمله کسانیست که‌بمراغه آمد و بحضورمولینا نصیرالدین اباجعفر رسید. ونزد آن‌بزرگوار بتحصیل اشتغال‌ورزیدومؤلفات‌ورا بخط خودش نوشت. مردی بود خوش‌صحبت، پدرش منصب قضا داشته است‌باهم در مراغه معاشرت داشتیم وشوخی میکردیم.

۱۱-قطب‌الدین ابوالمظفر احمدبن محمودبن‌ابی‌بکر البناکتی الناسخ ازفضلائی بود که درسال۶۷۱ وارد مراغه شد وبخدمت مولانا سعید نصیرالدین‌ابی جعفر رسید ،وتصانیف خواجهٔ طوسی‌را برای‌خودودیگران مینوشت درکتابت‌دقیق بودوخط زیباداشت.مدتی راکه درمراغه‌اقامت داشت‌برصد رفت وآمد مینمود، واز اشعار فضلاء ماوراء النهر ترکستان برای من میخواند ودارای اخلاق فاضله بود.

۱۲- قوام الدین ابوعلی محمد بن علی الیارزی الحکیم - در سال ۶۶۷

بمراغه‌آمدمنطق‌را نزدنجم‌الدین‌علی‌بن عمر کاتبی قزوینی خواند.مردی بود خوش اخلاق با هوش وعاقل شعر فارسی‌نیکو میسرودوبرصد رفت وآمد داشت.

۱۳ـقوام‌الدین‌ابوسعدعبدالله‌بن‌عبدالرحمن الیزری‌الحکیم؛بمراغه آمده توطن اختیارکرد علم منطق را نزد کاتبی تحصیل میکرد کتب زیادی برای‌خودش استنساخ کرد.بفارسی شعر میسرود .ضمن اشعاری اجازهٔ رفتن برصدخانه خواست،وبا جماعتی ازدوستان وخدام خود بآنجا صعود کرد.

۱٤ـقطب‌الدین ابوالمظفر مبارزبن‌مظفرالدین‌محمد الایجی الامیر که از بزرگ زادگان فارس بود . حکومت ایج و توابع را داشت نام او را جزوکسانیکه‌درسال ٦۷۰ ازرصدخانهٔ مراغه‌بازدید کردندثبت کردم. جوانی بود خوش اندام ادبیات‌تحصیل میکرد .بخواهش‌من درکتاب‌من قصد الرصد این دو بیت را نوشت.

ساشکره شکرین لحاجة قضاها   و شکراا نها لم تتاکد
قضا حاجتی سمحا بها متیسرا   فقال امر للصالحات معود

ابن شاکر کتبی درفوات الوفیات مینویسد :شمس‌الدین‌حریری‌شرح مسافرت‌دوست‌خودش‌حسن‌بن‌احمدحکیم‌رابمراغه‌برای‌من‌چنین‌نقل کرد:

حسن‌بن احمد گفت مسافرت کردم بمراغه برای بازدید رصد خانه متولی رصدگاه را درخانهٔ خواجهٔ‌طوسی ملاقات کردم. جوانی بود،فاضل وادیب وبا اطلاع درعلم نجوم با او برصدخانه‌رفتم.مؤید الدین عرضی وشمس‌الدین‌شیروانی‌وشیخ کمال الدین‌ایکی‌وحسام‌الدین‌شامی رادرآنجا دیدم.مؤید الدین بمن گفت خواجهٔ طوسی برای ساختن رصدخانه چندان مال ازهولاکوگرفت که احصاء آنراغیر ازخداکسی نمیداندبعلاوه‌برای حکما و معاونین نیز وظائف ماهیانه بر قرار ساخت.

ضمن بازدید ازقسمتهای مختلف رصدخانه آلات رصدی زیادی دیدم ازجمله ذات الحلقی ساخته بودند شامل پنج دائره:

۱ـ دائرهٔ نصف النهار که برزمین نصب شده بود
۲ـ دائره معدل النهار
۳ـ دائرهٔ منطقةالبروج
٤ـ دائرهٔ عرض
٥ـ دائرهٔ میل

دیگر دائرهٔ شمسیه که با آن سمت کواکب معلوم میشد.

خواجه نصیرالدین از جنبهٔ ریاضی

محقق طوسی در دیباچهٔ کتاب اخلاق ناصری در تعریف وتقسیم حکمت بنظری وعملی در قسم‌نظری ،علم ریاضی را بطریق ذیل معرفی مینماید :

«.اما اصول علم ریاضی چهارنوعست.اول‌معرفت مقادیرواحکام ولواحق آن وآنرا علم هندسه خوانند .

دوم ـ معرفت اعداد وخواص آن وآنرا علم عدد خوانند.

سیم ـ معرفت اختلاف اوضاع اجرام علوی بنسبت با یکدیگر با اجرام ومقادیر حرکات واجرام وابعاد ایشان و آنرا علم نجوم خوانند واحکام نجوم خارج افتد ازین نوع .

چهارم ـ معرفت نسبت مؤلفه واحوال‌آن،وآنرا علم تألیف‌خوانند، وچون در آوازها بکار دارند باعتبار تناسب با یکدیگر وکمیت زمان و حرکات وسکنات که درمیان آوازها افتدآنراعلم‌موسیقی‌خوانند. وفروع علم ریاضی چندنوع بود چون علم مناظر ومرایا وعلم جبرومقابله وعلم جر اثقال وغیرآن..»

بروکلمان آلمانی در تاریخ ادبیات گوید: «خواجهٔطوسی اهتمام بسزائی‌درعلم‌ریاضی‌وفلک‌بکاربرده‌و مؤلفات قدمارابعدازتعدیل و تنقیح ترجمه وتحریر کرده واولین دانشمندیست که مثلثات را علم مستقل و قائم بالذات نمود؛ودرعلم نجوم تألیفاتی دارد که در نوع خود بینظیر است .

تألیفات محقق طوسی دررشتهٔ ریاضی اززمان خودش تاکنون در

مکاتب اسلامی جزء کتب درسی طلاب شمرده میشود وبعضی از آثار گرانبهای او بزبانهای دیگر ترجمه شده و مورد استفادهٔ دانشمندان اروپا قرار گرفته است؛وبرای تجلیل از مقام علمی این دانشمند یکی از کوههای کره ماه را درموقع نام گذاری، بنام آن بزرگوار کرده‌اند.

مزایائیکه میتوان برای کتب ریاضی خواجهٔ‌طوسی نسبت برریاضی دانان سلف او شمرد باین‌شرح است:

اولا ـ استادطوسی دراستخراج قوانین‌ریاضی‌ووضع اشکال واستنباط قضایا فوق‌العاده ماهر بوده است وچون احاطهٔ کامل بمبادی و قضایای اساسی که هندسهٔ مسطحه قائم‌بآنست داشته؛توانسته‌است قضیهٔ متوازیات هندسی‌را مبتنی برفرضیاتی بکند وقضایائی طرح کرده وبراهنی را اقامه نماید که‌ریاضی دانان پیش از اوپی نبرده بودند.

ثانیا ـ مثلثات را بشکل مستقل از علم فلک درآورده ودر کتاب بینظیر ومنحصربفرد خود کتاب‌الشکل‌القطاع مورد بحث قرارداده است محقق طوسی اولین کسی است که حالات شش گانه برای مثلث کروی قائم‌الزاویه قائل شده ودراین کتاب شرح داده است؛بطریقیکه با تحقیقات دانشمندان عصر حاضر اروپا تطبیق‌میکند. بهمین جهت کتب مثلثات ازذکر نام این‌دانشمند خالی نیست.

ثالثاً ـ بااختراع آلات وادوات دقیق رصدی که در رصد خانهای قبلی نبوده؛توانسته است علم فلکی‌را بحد اعلی برساند.

تالیفات خواجهٔ‌طوسی درعلم ریاضی

تحریر اقلیدس

اصول اولین کتابی است‌در هندسه که‌بطور کامل بدست ما رسیده است.مؤلف‌آن‌اقلیدس میباشد .اززادگاه‌وتاریخ ولادت او اطلاع صحیحی

در دست نیست در حدود (۳۲۳-۲۸۵قبل ازمیلاد)میزیسته وبدرخواست بطلیموس دوم فیلادلفوس(۲۸۵-۲٤٦ق م)باسکندریه‌آمده؛ مدرسه‌ای دائر کرده‌است. بپادشاه‌نیز هندسه‌میآموخت ، گویند بطلیموس ازاوپرسید که آیا درهندسه راهی کوتاه‌تر ازکتاب اصول نیست جواب‌داد، که برای‌رسیدن بهندسه راه «شاهانه» وجودنداردوباین‌عبارت خواست بفهماند که ریاضی حرمت مقامات را نگاه نمیدارد.داستان دیگری‌نیز نقل‌میکنندوآن‌اینست: کسی که نزد اقلیدس هندسه میخواند پس از آموختن قضیهٔ اول گفت «ازخواندن این‌مطالب چه‌سودی عائد من میشود » اقلیدس‌غلام خود را پیش خواند و گفت «باین مرد پولی بده زیرا که او هندسه را برای سودی که ازآن عائدش شود میخواند.»

اصول‌دارای سیزده‌مقاله بوده‌است دومقاله بعداً بآن‌الحاق گردیده است اولی‌را ابسقلاوس اسکندرانی‌تنظیم کرده دومی‌را یکی‌ازشاگردان ایزید ورومس ملطی (معمار ایاصوفیا ۵۳۲ م)

مقالهٔ اول تاششم‌هندسهٔ مسطحه‌است.مقالات هفتم تادهم،مربوط بحساب وخواص اعداد است.مقالات‌یازدهم‌تاسیزدهم‌هندسهٔ‌فضائی‌است.

اصول‌راحجاج دومرتبه بعربی‌ترجمه کرده‌است :معروف‌بهارونی وماءمونی. و آخری مورد توجه ریاضی دانان قرار گرفته است. حنین‌بن اسحق نیز ترجمه کرده وآنرا ثابت‌بن قره اصلاح نموده است.

ابوعثمان دمشقی نیز چند مقالهٔ ازآنرا ترجمه کرده است وخواجهٔ طوسی هم اصول‌را تحریرنموده‌است و درمقدمه چنین میفرماید «چونکه من فارغ شدم ازتحریر کتاب‌مجسطی که‌ازمخترعات بطلیموس‌قلوذیست. مناسب دانستم که تحریر کنم، کتاب اصول هندسه و حساب را که منسوبست باقلیدس صوری باختصاریکه اخلال کننده در فهم نباشد و بنهایت برسانم فکر را دراثبات مقاصد او بحیثیکه منجر نشود با طناییکه

ملال آورنده باشد ونیز مناسب دانستم که اضافه نمایم باو آنچه لائق او باشد ازفوائدیکه استفاده کرده‌ام از کتابهای اهل این علم یااستنباط کرده‌ام بفکر خودم ومناسب دانستم که آنچه را اضافه میکنم امتیاز بدهم از آنچه یافت میشود ازاصل کتاب اقلیدس دردو نسخهٔ ثابت وحجاج یاباشاره باین نحو، که آنچه اشکال اصل کتاب است بسرخی رسم شود. وارقام او بسیاهی، وآنچه اضافه میشود بعکس این رسم شود. پس چنین کردم در حالیکه توکل کننده بودم بر خدا واو کفایت کننده است مرا وبراوست اعتماد من. بعد میفرماید کتاب مشتمل است بر پانزده مقاله یادومقاله که درآخر الحاق شده‌است ومجموع اشکال پانزده مقاله چهارصدو هشت‌شکل است در نسخه حجاج ودرنسخه ثابت ده‌عدد ازعدد مذکورزیادتر است.

ماهانی ونیریزی وثابت‌بن قرة وابوعثمان‌سعیدبن یعقوب دمشقی کتاب اصول‌را ترجمه وتفسیر کرده‌اند.

تحریر اقلیدس خواجهٔ طوسی‌راچندنفرشرح کرده‌اند،ازجمله خود محقق طوسی کتاب البلاغ را درشرح این کتاب نوشته است. امیرزین العابدین محمد حسینی معاصر میرداماد آنرا تلخیص نموده است. میرسید شریف جرجانی و قاضی زادهٔ رومی و حسین بن معین‌الدین میبدی براین کتاب حاشیه نوشته‌اند. و نیز حکیم بزرگوار میرزا ابراهیم‌بن ابی‌الفتح زنجانی‌متوفی ۱۳۵۰ هجری قمری تعلیقه‌ای تامقالهٔ دهم این کتاب نوشته که اولش اینست:

«الحمدلله الذی علم الانسان مالم یعلم وخلق لضبط البشر معلوماته..»

ملامهدی‌بن ابی‌ذرنراقی تحریر خواجهٔ طوسی را بفارسی ترجمه نموده است وباین عبارت شروع میشود: «سپاسی که مهندسان کارخانهٔ ابداع از تقدیر او قاصر آیند وستایشی که محاسبان‌دفترخانهٔ اختراع از تفسیر او...»اودرمقدمهٔ‌آن میگوید هرچند قطب‌الدین شیرازی اصول‌را

بفارسی بر گردانده است ولی چون متعرض فوائد خواجهٔ طوسی نشده و فارسی او برطباع اکثر اهل اینزمان غریب است ؛ باینجهت بترجمهٔ تحریر اقدام کردم. خواجهٔ طوسی‌ازتحریر این کتاب درتاریخ بیست و دوم ماهشعبان سال٦٤٦فارغ شده‌است .درمدرسهٔعالی‌سپهسالارنسخه‌ای موجوداست که‌تاریخ کتابت‌آن یازدهم شعبان سال ٦٧١ میباشد.ونسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ مجلس‌شورایملی هست که بخط‌فخرالدین پسرعلامهٔ حلی نوشته شده است. در کتاب علم قدیم و تمدن جدید تألیف سارتن و ترجمهٔ دانشمند محترم آقای احمد بیرشک معلم دانشگاه مذکور است : ترجمهٔ یونانی اصول برای نخستین بار بسال ۱۵۳۳ میلادی در بازل و اصولی از کتاب «اصول» که بوسیلهٔ خواجهٔ طوسی بعربی نوشته شده بود بسال ۱۵۹٤م دررم چاپ ونشرشد.

الرسالة الشافية عن الشك فی الخطوط المتوازية

اقلیدس دراصل پنجم این‌قضیه را عنوان کرده است:

«... اگرخطی‌دوخط دیگررا قطع کند ومجموع دوزاویهٔ داخلی که دریکی ازدوطرف آن خط واقع‌شوند ازدوقائمه کمترباشد امتدادهای دوخط مذکوریکدیگررا درهمان‌طرف‌خط که مجموع زوایایش کوچکتر ازدوقائمه است قطع میکنند

این‌حکم درنظر افراد عادی مسلم‌است ولی‌در ریاضی اقامهٔ دلیل لازم‌است.اما یافتن آن ممکن‌نیست.پس‌در نظر اقلیدس چاره‌ای‌نبود جز اینکه حکم را بصورت اصل‌موضوع درآورد وبگذرد ویابقول خواجهٔ طوسی اثبات آنرا بصناعتی فوق فن ریاضی احاله نماید.

این اصل‌مورد بحث ریاضی‌دانان‌واقع‌شده وبعضی‌اعتراض کرده‌اند و گفته‌اند: اگر ازبدیهیات اولیه است مانند الکل‌اعظم من‌الجزء چرا در

ردیف آنها ذکر نکرده واگر محتاج بدلیل است چرا برهان اقامه ننموده است خواجهٔ طوسی در اینخصوص کتابی نوشته بنام الرسالة الشافیة عن الشک فی الخطوط المتوازیة وچون مقدمهٔ سودمندی در ذکر عقیدهٔ ریاضی دانان اسلام داشت لذا عیناً نقل میشود:

بسم الله الرحمن الرحیم رب انعمت فزد. اقول بعد حمد الله میسر کل عسیر وجابر کل کسیر ومجیر کل مستجیر. والصلوة علی محمد البشیر النذیر وعلی آله اهل کل خیر وجیر ان التعلیمات باسرها و خصوصاً الهندسیات مع وضوح مسالکها ووثاقة قواعدها لایشبه سائر العلوم والصناعات فی ارتباط الاجزاء واشتباك المقدمات وصیرورة اکثر مسائلها التی هی الامهات مبادی لمسائل تاتی بعدها و تابی ان تستبین بدونها الی ان تتکامل عنه الانتهاء الی الغایات و لا یخفی علی من شد اشیاء منها ابتناء معظم العلم بالاغراض الهندسیة علی معرفة خواص الخطوط المتوازیة واعراضها الذاتیة التی بنی میانها علی المصادرة المشکلة واستنتج برهانها من المقدمة الصعبة المعضلة التی لاتکاد تسلم قلوب الناظرین فی هذا العلم من تخالج شك فیها اوتستریح افکار الخائضین فی هذا النوع من مقاساة طلب برهان علیها و هی التی اوردها صاحب کتاب الاصول فی اثناء مصادرات جعلها فواتح مقالته وغیرها من المبادی الموضوعة التی یحال اثباتها علی صناعة فوق صناعته فقال «ان وقع خط مستقیم علی خطین مستقمین و کانت الزاویتان الداخلتان اللتان فی جهة واحدة انقص من قائمتین فان الخطین اذا اخرجا فی تلك الجهة فلا بد من ان یلتقیا و لیت شعری ای صاحب صناعة یضمن للمهندس اثبات هذا العرض الذاتی لموضوع صناعته و من العذیر للمحال علیه من اهل الصناعة العالیة اذا خاض مما خرج من فنه مغیرا بحوالته فان کانت من المبادی البینة بانفسها فلم لم یجرمع اخوانها کقولهم الاشیاء المساویة لشیی واحد متساویة والکل اعظم من الجزء فی مضمار

او ان كانت مما يحتاج الى بيان فلم لم يسق مع سائر ما اشبهها من مسائل العلم فى مساق وما ذلك الفرقان الخفى الذى افاد التمييز الكلى بين قولهم كل خطين وقع عليهما خط صير مجموع داخلتيهما غير اقل من قائمتين فانهما لا يلتقيان حتى انخرط احد هما فى سلك الاوليات فاستغنى عن البيان وتاخر مقابله عن رتبة المسلمات فاحتاج الى البرهان او ما تلك الخصوصية التى استحق الواحد اياها لان صار احد المباحث الفلسفية وبقى المحروم منها مع ماشابه كلها فى المسائل الهندسية ولو تومل بعين الانصاف لوجدت هذه التى صودربها مع التى برهن عليها فى الشكل السابع عشر من المقاله الاولى مسئلتان متجانستان وقضيتان متعاكستان لان المرجع فى احديهما الى قولنا كل زاويتين تصيران زاويتى مثلث فانهما اقل من قائمتين وفى الاخرى الى قولنا كل زاويتين اقل من قائمتين فانهما ستصيران زاويتى مثلث فكيف يسوغ لاحد ان يجعلهما من علمين مختلفين اوبنسبتهما الى فنين متباينين هذا مع اهتمام صاحب الاصول بابانة ما هو ابين من هذه القضية وقيامه بايضاح ما هو اشد ظهوراً من هذه المصادرة وذلك مثل قوله كل ضلعى مثلث مجموعين فهما اطول من ثالثهما وقوله الوتر الواصل بين طرفى كل قوس من محيط الدائرة يقع داخلها وقوله نسب المقادير المتساوية الى مقدار واحد متساوية و ما اشبهها . فان توهم متوهم ان هذين الخطين لميل احدهما عن الاخر يتقاربان عند الامعان فى المباعدة عن قاعدتهما و يوشك ان ينتهى التقارب الى التلاقى فلذلك حكم عليهما بالتلاقى وانما اهمل بيان علة الحكم اتكالا على حدس المتعلم الذكى خطاه ما اثبته القواعد الحكمية ونطقت بتصديقه القوانين التعليمية من تاتى التجزية فى المقادير المتصلة وكونها فى طبيعتها قابلة للانفصال والانقسام ما دامت باقية الذات على الاستمرار والتوافق من دعى لهذا الحكم يلزمه ان يجوز تقارب مقدارين يزداد قربهما بآخر ما يكون بينهما من الابعاد المتجددة المتناقصة ابدا

دائماً من غير انتهاء الى وقوف عند حداو التقاء فظاهر ان هذا التجويز مما يعدل بالذهن عن الميل الى الحكم بتلاقى الخطين المفروضين جزماً لاسيما وقد قام البرهان على وجود خطين لا يتلاقيان مع انهما ابداً يتقاربان وذلك فى القطع الزائد واحد خطيه من الذين لا يقعان عليه ثم ان جماعة ناخر زمانهم من المبرزين فى هذا العلم لما نظروا بعين الانصاف و خلعوا ربقة الاعتساف اتضح لهم الحال فطلبوا لها حجة وانتهجوا اليها محجة فبلغ كل ما يسرله وخاب عما عسر عليه لكنى لم اظفر فيما وقع الى ببيان شاف ولم اعثر فيما رايت من كلامهم على برهان كاف بل وجدت من وجدته باحثا عنها يتمسك فى ابانتها بانواع الحيل و يتمجل لايضاحها غاية التمجل فمنهم من بدلها بمصادرة أخرى قريبة منها فى الظهور والخفا وهو ابوعلى بن الهيثم المتبحر فى فن الرياضى و منهم من اقام عليها برهانا مبنيا على مقدمة لا يتقدمها الى الوضوح والجلاء وهو الحكيم العالم ابوالفتح عمر الخيامى ومنهم من بناها على مقدمة مغالطية لا تزوح على صاحب الفطنة والذكاء وهو الفاضل العباس بن سعيد الجوهرى وما وجدت غير هؤلاء الثلثة فى هذه المسئلة الى هذه الغاية وقد يسرالله تعالى لى بعد مطالعة كلامهم و الوقوف على مزال اقدامهم طريقاً واضحاً مرتبا على سبعة اشكال يفى سابعها بحل هذه الاشكال و يشفى عن هذا الداء العضال لكنى رأيت ان اقدم ايراد ما عثرت عليه من المقالات واشير الى ما يرد عليها من النقوض والمعارضات ثم اردفها بما تيسر لى دلالة على ضالة الطلاب و عرض على كافة اولى الالباب والقضاء عليه موكول الى ذهن من نظر و النظر و اعتبر و لم يعتسف والله المستعان وعليه التكلان

فصل و اما ابن الهيثم رحمه الله فقد استعمل فى كتابه الموسوم بحل شكوك كتاب اقليدس مكان هذه المقدمة مقدمة اخرى وزعم انها ابين عند الحس واوقع فى النفس من هذه ...

فصل واما الخیامی رحمه الله فقد اورد فی المقالة الاولی من رسالة له موسومة بشرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس بیان هذا المطلوب فی ثمانیة اشکال و ذکر انها ینبغی ان یلحق بکتاب الاصول بعد الشکل الثامن والعشرین ونحن اثبتها ها ههنا بالفاظه...

فصل واما الجوهری رحمه الله فاله اصلاح لکتاب الاصول فقد زاد فی مبادی کل فن مقدمات و مصطلحات و فی اشکال الکتاب قریباً من خمسین شکلا.. از بیانات خواجهٔ طوسی معلوم میشود که برخی از دانشمندان مشهور پنداشته اند که ممکن است از آن بی نیاز شوند اما این کار فقط وقتی میسر شد که اصل موضوع (صریح یا مقدر) دیگری را بجای آن آوردو آن اصول اشکال تعلیم هندسه را بیشتر کرد وبرخی از آنها بسیار تصنعی بنظر رسید ودر اینجا نبوغ اقلیدس بثبوت رسید.

آخر این کتاب در نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار چنین نوشته شده است « وذلک ما اردناه ان نبین ویتم هذا الاشکال بثامن هو آخر اشکال الجوهری بعینه فهذا ما تقرر لی فی هذه المسئلة والحمدلله مفتح الابواب ومسهل الصعاب وواهب العقل وملهم الصواب وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماً کثیراً فرغ من نسخه آخر نهار الاربعاء ثامن شهر رمضان المبارک سنه احدی وسبعین وستمائه»

درآخر نسخ این رساله چند نامه ازنامهائی که بین خواجهٔ طوسی وعلم الدین قیصربن ابی القاسم الحنفی مبادله شده ثبت است درضمن یکی ازنامها خواجهٔ طوسی یک نسخه ازاین کتاب را برای علم الدین قیصر فرستاده است چون استاد محترم آقای مدرس رضوی درشرح حال خواجهٔ طوسی عیناً بچاپ آنها مبادرت ورزیده است تجدید طبع آن زائد بنظر رسید

۳ ـ تحریر مجسطی

بطلمیوس در قرن دوم میلادی میزیسته و از سال ۱۲۷ تا ۱۵۱

میلادی مطالعهٔ نجومی را درشهر اسکندریه انجام داد و بزرگترین اثر جاویدان او کتاب المجسطی درهیئت ونجوم میباشد . این کتاب دارای سیزده مقاله و۱٤۱فصل و۱۹٦ شکل است. دومقالهٔاول درفرضیات نجومی وروشهای ریاضی بحث میکند و کرویت زمین را ثابت مینماید . موضوع مقالهٔ سوم طول سال وحرکت خورشید است. درمقالهٔ چهارم ازطول ماهها وفرضیهٔ مربوط بکرهٔ ماه گفتگو میشود مقالهٔ پنجم از ساختمان اسطرلاب مقالهٔ ششم خسوف و کسوف، درمقالات هفتم وهشتم ازستارگان وتبادر اعتدالین ازمقالهٔ نهم تا مقالهٔ سبزدهم مخصوص تشریح حرکت سیارات است. درهیئت بطلمیوس زمین مرکزعالم فرض شده است وتازمان کپرنیک (۱٦۰۹م) این فرضیه مورد قبول منجمین وفلاسفه بوده است.

بطلمیوس ۱۰۲۸ ستاره را رصد کرده بود ودراین کتاب از رصد سال ۱۳۹ میلادی یاد کرده است. اولین مرتبه این کتاب بدستور یحیی بن خالدبن برمک بعربی ترجمه شد بعد اسحق بن حنین وحجاج بن یوسف و ثابت بن قرة درتعریب واصلاح آن اقدام کردند بعد ابوالوفاء وخواجهٔ طوسی آنرا تفسیر وتحریر کردند.

سارتن در کتاب علم قدیم و تمدن جدید (ترجمهٔ استاد محترم آقای بیرشگ) مینویسد: «منجمین مسلمانان نه تنها بترجمهٔ عربی المجسطی و کتابهای فرغانی وبتانی دسترسی داشتند بلکه آنقدر درنجوم کار کردند که قادرشدند برخی نظرات بطلمیوس را انتقاد وتخطئه کنند.» المجسطی درحدود سال ۱۱٦۰ در صقیهٔ (سیسیل) از یونانی به لاتینی ترجمه شد و بسال ۱۱۷۵ جرارد کرمونائی آنرا درطیطله ازعربی بلاتینی برگردانید اما آبروی مأخذ عربی یا شأن دستگاه علمی طیطله چنان بود که ترجمهٔ بواسطهٔ سال ۱۱۷۵ بر ترجمهٔ مستقیم واز روی متن اصلی سال ۱۱٦۰ مرجح شناخته شد و آنرا تحت الشعاع قرار داد.

خواجهٔ طوسی این کتابرا برای حسام‌الدین وسیف الناظرین حسن بن محمد سیواسی تحریر کرده‌ودرمقدمهٔ آن اشاره‌بتلخیصهاایکه شده است نموده وآنها راوافی باداء مطلب‌ندانسته است وچنین میفرماید، « احمدالله مبدء کل مبدء وغایة کل غایة ومفیض کل خیرو ولی کل هدایة وارجو حسن توفیقه فی کل بدایة ونهایة واصلی علی عباده المخصوصین بالعنایة والدرایة سیمامحمد وآله‌الموسومین بالنبوة والولایة المنقذین‌من کل‌غایة وغوایة وبعد فقد کنت برهة من‌الزمان عازماً علی ان احرر لنفسی‌ولسائر طلبةالعلم من الاخوان کتاب‌المجسطی المنسوب الی بطلمیوس القلوذی الذی هوالدستور العظیم لاصحاب صناعة الهیئة والتنجیم تحریرا لا یفوته مقاصد ذالک الکتاب‌النظریة ومناهجه‌العلمیة حتی ترتیب الفصول‌وابواب الحساب ورسوم‌الجداول واوضاع الاشکال ولایشوبه‌شیء خارج منه غیر محتاج الی تقدیمه فی تیسرعسیراوحل اشکال واشیر الی بعض مااستنبطه المحدثون او ذهب الیه المتأخرون مما زادت النظریات به حسنا و بهاء اونقصت العمیات منه کدا وعناءأبشرطایثارالایجاز والاختصار والاحتراز عن الاسهاب والتکراروذلک لانی لما کنت اظفر فی اختصارات هذاالکتاب علی کثرتها بمستجمع لهذه الشروط بجملتها وکانت العوائق شاغلة ایای دونه الی ان‌استسعدت‌بلقاء الجناب الرفیع والاخ العزیز افضل العصر و اوحد الدهر حسام الدین وسیف المناظرین‌الحسن بن‌محمد السیواسی ادام الله فضله وکثر فی‌الافاضل مثله فزادنی رغبة فی ذلک..

آخر کتاب از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار :

« واقول واذ قد و فقنی‌الله تعالی ایضاً لاتمام ما قصدته و انجاز ما وعدته فلا قطع‌الکلام حامداً له علی آلائه ومصلیاعلی جمیع اولیائه خصوصاًعلی خاتم انبیائه والبررة من آله واحبائه‌وقع‌الفراغ من‌نسخه فی‌حادی‌عشرین من رجب المبارک‌سنة احدی وسبعین وستمائة کتبه وشکله وقابله الفقیرالی

الله تعالی محمدبن احمدبن محمدبن الربیع الزرکشی رزقه‌الله علم ما فیه آمین » اصل نسخهٔ مجسطی بطوریکه دانشمند محترم آقای جواهر کلام در آثار الشیعه‌نوشته اند درجمله‌موقوفات‌مرحوم شیخ عبدالحسین‌طهرانی بوده و باروپا برده شده است

مؤیدالدین عرضی دمشقی برهان شکل چهارم از مقالهٔ نهم کتاب مجسطی راکه ناتمام بود تکمیل‌نموده است واولش اینست: «هذه مقدمة حررها الشیخ‌الامام افضل المهندسین مؤیدالملة والدین العرضی ادام‌الله ایامه وبهایتم برهان‌الشکل الرابع من‌المقالة التاسعة من کتاب المجسطی

نظام اعرج نیشابوری این کتاب را تفسیر کرده و بتفسیر التحریر موسوم است‌آغاز آن «: السعدقرین‌من‌صدر کلامه بالحمدلواهب‌السعادة» مفسر در اول کتاب گوید:

پس ازاستنباط حقائق‌وکشف‌معضلات تحریر مجسطی حواشی‌چند بر آن‌نگاشته وازنظرقطب‌الدین علامهٔ شیرازی گذراندم معظم‌له‌فرمودند برای اینکه تعلیقات‌مزبور از آفت‌پراکندگی‌محفوظ‌باشدبهتراست که‌تمام کتاب‌راتفسیر نمائی‌پس باستصواب‌آن‌بزرگواربتفسیر کتاب‌مبادرت کردم.

نیز تحریر محقق طوسی را خواجه ابوعلی غیاث‌الدین محمدبن منصورحسینی اختصاروباسم‌تکملةالمجسطی‌نام نهاده است‌اولش اینست : افتح‌الله‌بعدالانوار مظهر بدائع الاسرار.

۴ـ کشف القناع عن اسرار شکل القطاع

ترقی مثلثات مستقیمة الخطوط وکروی بین‌مسلمین باتألیف کتاب کشف القناع بکمال رسیده است آغاز آن‌اینست: «الحمدلله مبدع الحقائق الخارجة عن‌الحصر افاضة لمخیرومودع الدقائق الجیبة...» بعد میفرماید سابقاً کتابی راجع بشکل قطاع بفارسی‌نوشته بودم برحسب‌تقاضای بعضی ازدوستان آنرا بعربی ترجمه‌کردم و بعضی از زوائد را کسردم این

کتاب شامل پنج مقاله است مقالهٔ اول متضمن چهارده شکل. مقالهٔ دوم یازده شکل. مقالهٔ سوم دارای سه فصل است. مقالهٔ چهارم دارای پنج فصل است. دراین مقاله است که دستوررا بصورت مثلثاتی نوشته ودرانتهای فصل چهارم موضوع علم مثلثاترا بیان میکند وملخص کلام او اینست: «درهرمثلث باید سه ضلع وسه زاویه را مورد نظر قرار داد و اگراز این مقادیر سه تا معلوم باشند میتوان سه تای دیگر را بکمک اربعهٔ متناسبه استخراج کرد فقط باید روابط مختلفهٔ این اجزا را بیان کنیم متأخرین برای این منظوردوقانون دارند یکی شکل مغنی ودیگری شکل ظلی»(۱) دراواخر کتاب حالات مختلفهٔ حل مثلثات ذکر شده است. مصنف این کتابرا درقلاع اسمعلیه نوشته وکاتب نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالارآخر روز یکشنبه پنجم ماه رمضان ٦٧١ باتمام رسانده‌است

اسکندر پاشا کاراتئدری این کتابرا بفرانسه ترجمه و با متن عربی در سال ۱۸۹۱ در قسطنطنیه چاپ نموده است.

٥ـ تحریر کتاب مانالاوس فی الاشکال الکریة. خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ کتاب چنین میفرماید: «رب یسر اقول بعد حمدالله والثناء علیه بما یلیق به والصلوة علی محمد وآله انی کنت اریدان احرر الکتب الموسومة بالمتوسطات اعنی الکتب التی من شأنها ان یتوسط فی الترتیب التعلیمی بین کتاب الاصول لاقلیدس و بین کتاب المجسطی لبطلیموس فلما وصلت الی کتاب مانالاوس فی الاشکال الکریة وجدت له نسخاً کثیرة مختلفة غیر محصلة المسائل و

---

(۱) شکل مغنی رابطه‌ایست که امروز برابطهٔ جیوب معروف است وابو نصر عراق وابوالوفاء خجندی وکوشیار هریک مدعی کشف آن هستند ابوریحان بیرونی دراین دعوا ابونصر را محق میداند

شکل ظلی ـ بطور قطع ازابوالوفا است و موضوع آن اینست که در هر مثلث قائم الزاویهٔ کروی جیب هریک ازاضلاع مجاور بزاویه قائمه برابر نسبت ضلع دیگر مجاور بزاویهٔ قائمه است بظل زاویهٔ مقابل باین ضلع

اصطلاحات لهامحبطه کاصلاح الماهانی وابی الفضل احمدبن ابی سعدالهروی وغیرهما بعضها غیرتام وبعضها غیرصحیح فبقیت متحیراً فی ایضاح بعض مسائل الکتاب سنتین الی ان عثرت علی اصلاح الامیر ابی نصر منصوربن عراق رحمه‌الله فاتضح لی منه ما کنت متوقعاً فیه فحررت الکتاب بقدر استطاعتی وماتوفیقی الا بالله علیه اتوکل و الیه انیب فاقول هذا الکتاب مشتمل علی ثلث مقالات فی بعض النسخ وعلی مقالتین فی بعضها اماالمقالات الثلث یشتمل اولیها علی تسعة وثلثین شکلا . . .

آخر نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار چنین است: هذا آخر الکتاب وفرغ المصنف الامام اسبع الله ظلاله من ایضاح مسائله وتحریر مطالبه فی الحادی والعشرین من شعبان سنة ثلث وستین وستمائة وفرغ الکاتب منه شهر ربیع الاخر سنه احدی وسبعمین وستمائة هجریة

این کتاب رایحی بن ابی الشکر مغربی اندلسی نیز تفسیر کرده است واولش اینست: «قال مانالاوس انی رأیت یاباسلیدس الاذی . . .» نسخه‌ای ازاین کتاب درکتابخانهٔ مرحوم شیخ الاسلام زنجانی موجود است.

تحریر مانالاوس خواجه طوسی سال ۱۳۵۸ درحیدرآباد بطبع رسید است .

۶ـ تحریر اکر ثاوذوسیوسـ ثاوذوسیوس از ریاضی دانان قرن اول میلادی وصاحب المساکن وکتاب اللیالی والایام میباشد که هرسه کتاب را خواجهٔ طوسی تحریر کرده است واین کتابش مهمتر از تألیفات دیگر اوست وازبهترین کتب متوسطات بین اصول اقلیدس ومجسطی است مشتمل برسه مقاله و۵۹ یا۵۸ شکل است وبدستور ابوالعباس احمدبن معتصم بالله بعربی نقل شده است متصدی نقل آن تاشکل پنجم ازمقالهٔ سوم قسطابن لوقا بعلبکی بوده بقیه را دیگری ترجمه کرده است وثابت بن قرة حرانی آنرا اصلاح نموده است.

درآخر نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارچنین قید شده است:
«وذلک ماادرناه تمت المقاله الثالثة وبتما مهاتم کتاب الاکرلثاوذوسیوس وهو تسعة وخمسون شکلا وفی بعض النسخ ثمانیة وخمسون شکلا بحمدالله وحسن توفیقه وفرغ المصنف اداءالله ظلاله من تحریر .فی جمادی الاولی سنة خنا (٦٥١) والکاتب فی شعبان المبارک سنةخعا (٦٧١) هجریة این کتاب درطهران وحیدرآباد هند چاپ شده ست.

۷ـ تحریر کتاب مأخوذات ارشمیدس ترجمهٔ ثابت بن قرة وتفسیر الاستاد المختص ابی الحسن علی بن احمد خمسة وعشر شکلا.

خواجهٔ طوسی درمقدمه چنین بیان میکند: قال الاستاد المختص هذه مقالة منسوبة الی ارشمیدس وفیها اشکال حسنة قلیلة العدد کثیرة الفوائد فی اصول الهندسة فی غایة الجودة و اللطافة وقد اضافها المحدثون الی جملة المتوسطات التی یلزم قرائتها فیما بین کتاب اقلیدس والمجسطی الا ان فی بعض اشکاله مواضع یحتاج الی اشکال آخر یتم بها بیان ذلک الشکل وقد اشار فی بعض ذلک ارشمیدس الی اشکال اوردها فی سائر مصنفاته وقال کما بینافی الاشکال القائمةالزوایاو کما بینافی تفسیرنا فی جملةالقول فی المثلثات وکما قدتبین فی الاشکال ذوات الاضلاع الاربعة واوردفی الشکل الخامس برهاناً علی طریق اخص ثم من بعد ذلک عمل ابوسهل القوهی مقالة سماها تزیین کتاب ارشمیدس فی المأخوذات واوردبرهان ذلک الشکل بطریق اعم و احسن مع ما یتعلق به من ترکیب النسبة و تألیفها فلما وجدت الحالة علی هذه جعلت لمواضع الغامضة من هذه المقالة شرحاً علی سبیل تعلیق الحواشی وبینت ما اشار الیه باشکال اتجه الیها خاطری واوردت من اشکال ابی سهل شکلین یحتاج الیها فی الشکل الخامس وترکت الباقی اجتناباً من التطویل واستغناء عنه وبالله التوفیق.

آخر نسخهٔ خطی کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار چنین است: « تم

المأخوذات لارشميدس وفرغ المصنف ادام‌الله بركة انفاسه منه (٦٥٣) و الكاتب فى‌العشرين من شهر ربيع‌الاخر سنة احدى وسبعين وستمائة»

این کتاب درحیدرآباد هند چاپ شده است.

۸- تحریر کتاب‌المناظر اصل‌آن از اقلیدس است ودارای ٦٤ شکل میباشد.

آغاز» العين تحدث باستمداد من الاجرام النيرة فى الجسم الشفاف المتوسط بينهاوبين المبصرات كالهواء وماشا كله شعاعا...»

آخر کتاب درنسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار چنین نوشته شده‌است:

«تم كتاب‌المناظر وهو اربعة وستون‌شكلا فرغ المصنف من تحريره ادام‌الله معاليه فى شوال سنه خنا (٦٥١) وفرغ من نسخه شهر ربيع‌الاخر سنة خعا(٦٧١)

این کتاب درحیدآباد هند چاپ شده است.

۹- تحریر کتاب‌المساکن ثاوذوسیوس ترجمهٔ قسطا بن لوقاء بعلبکی بعربی. دارای دوازده‌شکل است:

آغاز آن: آ الذين مسكنهم تحت‌القطب الشمالي فنصف كرة الظاهر لهم‌ظاهر لهم ابداً بعينه ونصفها الخفى عنهم هوابداً خفى عنهم بعينه فلا يطلع عليهم شيئى مما يخفى عنهم ولا بالعكس فيكن دائرة نصف نهارهم من كرة الكل ا ب ج د...

پایان نسخهٔ خطی مدرسهٔ عالی سپهسالار: «تم كتاب‌المساكن لثاوذوسيوس ووقع الفراغ منه فى‌التاريخ الذى‌فرغ فيه‌الاشكال‌الكرية..»

این کتاب درطهران وحیدرآباد هند بطبع رسیده است.

۱۰- تحریر کتاب‌الکرة‌المتحرکة تألیف‌اطولوقس، اصلاح‌ثابت‌بن قرة، وآن مشتمل بر یک مقاله ودوازده‌شکل است آغاز آن: النقطه التى

يتحرك حركة معتدلة هى التى تسيرفى ازمان متساوية مقادير متساوية متشابهة واذا سارت نقطة قوسين من دائرة اوخطين بحركة معتدلة كانت نسبة الزمانين كنسبة القوسين اوالخطين.

آخر نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار چنین است: «تم كتاب الكرة المتحركة لاوطولوقس وفرغ المصنف ادام الله ظلاله من تحريره فى جمادى الاولى خنا (٦٥١) والكاتب شعبان المبارك سنة خعا (٦٧١) والحمد لله رب العالمين بلغ مقابلة.

این كتاب درطهران وحیدرآباد هند چاپ شده است.

۱۱- تحرير كتاب ثاوذوسيوس فى الايام والليالى وفى بعض النسخ فى االيل والنهار دارای دومقاله وسی وسه شكل میباشد. آغاز آن: الشمس تتحرك حركةً معتدلة ضد حركة الكل على منطقة البروج ويسمى الدائرة الشمسية.

پايان نسخهٔ كتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار: تم تحرير الكتاب وفرغ المصنف دام ظله منه سنه ٦٥٣ و الكاتب خامس شهر ربيع الاخر ٦٧١ هجرية.

این كتاب درحیدرآباد هند بطبع رسیده است.

۱۲- تحرير كتاب ظاهرات الفلك. اصل كتاب از اقليدس است وثابت بن قرة آنرا بعربی ترجمه كرده ومشتمل بر ۲۳ يا ۲۵ شكل است برحسب اختلاف نسخ.

خواجهٔ طوسی درمقدمه چنین میفرماید «يقول محرر الكتاب لم يقع الى من الكتاب غير نسخة فى غاية السقم اكثرها من التصحيف والتحريف بحيث لم يمكن الوقوف على شيئى منه الا بجهد كثير وشرح له النيريزى سقيم جدا فاكثرت النظر فيها وحررت مايرای لى من الكتاب على ماتصورته ان لم يكن مطابقاً للكتاب فالسبب فيه ذلك وفى نيتى ان اصلح خلله اذا

عثرت علی نسخة صحیحة انشاءالله تعالی و هو ولی التوفیق. صدرالکتاب. قال: لان الثوابت تطلع دائماً من مواضع باعیانها.

پایان نسخهٔ مدرسه عالی سپهسالار: «تم کتاب الظاهرات و الحمدلله حق حمده و وقع الفراغ منه ثالث شهر ربیع الآخر سنة احدی و سبعین و ستمائه هجریة.

این کتاب در حیدر آباد هند چاپ شده است ودرآن تاریخ فراغت مصنف ربیع الآخر ٦٥٣ قید شده است.

۱۳-تحریر کتاب اطولوقس فی الطلوع و الغروب اصلاح ثابت بن قرة و آن مشتمل بر دو مقاله وسی وشش شکل است.

آغاز: یقال لبعض طلوعات الکواکب وغروباتها وخصوصا الثوابت انها خفیة ولبعضها انها ظاهرة ....

پایان نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار: وذلک ما اردناه آخر المقالة الثانیة و تم بتمامها کتاب اوطولوقس فی الطلوع و الغروب و فرغ المصنف ادام الله ظلاله من تحریره فی خنج (٦٥٣) و الکاتب حادی عشر شهر ربیع الآخر سنة ٦٧١.

این کتاب درحیدر آباد هند بطبع رسیده است.

١٤- تحریر کتاب ابسقلاوس فی المطالع این کتاب را قسطا بن لوقا بعلبکی ترجمه و کندی اصلاح نموده است و مشتمل بر سه مقدمه و دو شکل میباشد.

آغاز: المقدمات اذا کانت مقادیر عدتها زوج کمقدیر اب . .

آخر نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار: و ذلک ما اردناه تم کتاب بسقلاوس فی المطالع وفرغ المصنف من تحریره خنج ٦٥٣، والکاتب فی حادی عشر شهر ربیع الآخر ٦٧١.

۱۵- کتاب ارسطرخس فی جرمی النیرین وبعدیهما مشتمل بر ۱۷ شکل است .

آغاز : نضع ان القمر یقبل الضوء من الشمس وان قدر الارض عند فلک البروج قدر المرکز اوالنقطة ....

پایان نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار : تم کتاب ارسطر خس فی جرمی النیرین ولواهب العقل الحمد بلانهایة و فرغ المصنف دامت فضائله منه خنج (٦٥٨) والکاتب ثانی عشر شهر ربیع الآخر خعا (٦٧١) .

این کتاب درحیدر آباد هند چاپ شده است .

۱٦- تحریر کتاب المفروضات اصلش ازارشمیدس است وثابت بن قرة حرانی (۲۲۱ —۲۸۸) آنرا ترجمه نموده است دارای ۳٦ شکل و در بعضی نسخ ۳٤ شکل میباشد .

آغاز: نریدان مثلث زاویة ا ب ج القائمة ....

پایان نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار :تم کتاب المفروضات وفرغ المصنف اسبغ الله ظلاله منه فی خنج (٦٥۳) والکاتب سابع جمادی الاول سنة ٦٧١ هجری .

این کتاب در حیدر آبار هند بطبع رسیده است .

۱۷- تحریر کتاب معرفة مساحة الاشکال البسیطة والکریة لبنی موسی محمد والحسن و احمد مشتمل بر هیجده شکل است .

ابتدای کتاب : الطول اول الا قدار التی تحد الاشکال و هوما امتد علی استقامة فی الجهتین جمیعا .....

پایان نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار تم الکتاب وفرغ المصنف منه خنج (٦٥٨) و الکاتب شعبان المبارک سنة خعا (٦٨١) .

این کتاب در حیدر آباد هند چاپ شده است .

۱۸ـتحریر کرهٔ واسطوانهٔ ارشمیدس . خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ آن چنین می فرماید .

« اقول بعد تحمیدالله وتمجیده والصلوة علی محمد وآله المصطفین من عبیده . انی کنت فی طلب الوقوف علی بعض المسائل المذکورة فی کتاب الکرة والاسطوانة لا رشمیدس زماناطویلا لکثرة الاحتیاج الیه فی المطالب الشریفة الهندسیة الی ان وقفت الی النسخة المشهورة من الکتاب التی اصلحها ثابت بن قرة وهی التی سقط عنها بعض المصادرات لقصور فهم ناقله الی العربیة عن ادراکه و عجزه بسبب ذلک عن النقل فطالعتها وکان اندقة سقیما لجهل ناسخه فشددته بقدر الامکان و جهدت فی تحقیق المسائل المذکورة فیه الی ان انتهیت الی المقالة الثانیه وعثرت علی ما اهمله ارشمیدس من المقدمات مع بناء بعض مطالبه علیه فتحیرت فیه وزاد حرصی علی تحصیله فظفرت بدفتر عتیق فیه شرح او طوقیوس العسقلانی لمشکلات هذا الکتاب الذی نقله اسحق بن حنین الی العربیة نقلا علی بصیرة وکان فی ذلک الدفتر ایضامتن الکتاب من صدره الی آخر الشکل الرابع عشر من المقالة الاولی ایضا من نقل اسحق و کان ما یذکره اوطوقیوس فی اثناءشرحه من متن الکتاب مطابقا لتلک النسخة فوجدت من ذلک الدفتر ما کنت اطلبه ورایت ان احرر الکتاب علی الترتیب و الخص معانیه وابین مصادراته التی انمابین بالاصول الهندسیة و اورد المقدمات المحتاج الیها فیه واذکر شرح ما اشکل منه مما اورده الشارح اوطوقیوس اواستفدته من سائر کتب اهل هذه الصناعه وامیز بین ما هومن متن الکتاب وبین ما لیس منه بالاشارة الی ذلک و اثبت عدد الاشکال علی حاشیتها بالروایتین فان اشکال المقالة الاولی فی نسخة ثابت ثمانیة واربعون وفی نسخة اسحق ثلثة واربعون ففعلت ذلک والحقت بآخر هذه المقالة

ارشمیدس فی تکسیر الدائرة فانها کانت مبنیة علی بعض المصادرات المذکورة فی هذا الکتاب و سالت الله تعالی التوفیق لاکتساب ما یرضیه انه خیر موفق ومعین

المقالة الاولی: صدر الکتاب: افتتح ارشمیدس کتابه بان قال مخاطبا لواحد من اهل زمانة اسمه ذوسیثاوس سلام علیک قد ارسلت الیک قدیما ماثبت لی بالبرهان...

المقالة الثانیة من کتاب ارشمیدس فی الکرة و الاسطوانة. صدر المقالة: الی ذوسیثاوس من ارشمیدس سلام علیک قد کنت ابتدات یا ذوسیثاوس فارسلت الینا کتابا فیه مسائل مبرهنة وهی المسائل التی ارسلت مقدماتها الی ....

و ذلک ما اردناه تمت المقالة الاولی من کتاب الکرة والاسطوانة.

آخر المقالة الثانیة من کتاب ارشمیدس فی الکرة والاسطوانة صدر المقالة. الی ذوسیثاوس من ارشمیدس سلام علیک قد کنت ابتدات یا ذوسیثاوس مقالة ارشمیدس فی تکسیر الدائرة « وهی ثلثة اشکال کل دائرة فهی متساویة لثلث قائم الزاویه ...

پایان نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار: وهذا تمام القول فی تکسیر الدائرة و لنقطع الکلام حامدین لله تعالی علی حسن توفیقه وقع الفراغ من نسخه خامس عشر شعبان المبارک سنه خعا (۶۷۱)».

این کتاب درحیدر آباد جزو مجموعهٔ ریاضات خواجهٔ طوسی در سال ۱۳۵۹ بطبع رسیده است.

۱۹ـ تحریر کتاب المعطیات آغاز آن:

اقول فی اقامة البرهان علی الحکم المذکور فی الشکل الخامس عشر من المقالة الثانیة عشر من هذا الکتاب و هوقوله نسبة الکرة الی الکرة نسبة القطر الی القطر مثله و علی الوجه الصحیح الذی تقرر عندی مبنیا

علی بعض قواعد ابلونیوس و هوقریب علی مقدمتین فالمقدمة الاولی هی ان لنا ان نحد خطینی فیمابین ....»

آخر نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار : «تم کتاب المعطیات ولله الحمد والمنةوصلواتهعلی خیرته من خلقه محمد النبی وآله و سلامه. کتب و شکل محمد بن احمد بن محمدبن ربیع الزرکشی نفعه الله به .»

۲۰-ترجمهٔثمرة الفلک. خواجهٔطوسی پس از حمدوثناچنین می فرماید.

« بحکم و اشارات مخدوم ومخدوم زاده صاحب معظم عالم موید مظفر منصور بهاء الدولة والدین شمس الاسلام والمسلمین قدوة الاکابرفی العالمین مفخر الوزراء فی الافاق احسب و انسب جهان محمد بن ولی الاعظم شمس الحق و الدنیا والدین صاحب دیوان الممالک نظام العالم دستور العرب و العجم محمد اعزالله انصار هما و ضاعف الله اقتدار هما کتاب ثمرهٔ بطلمیوس حکیم بپارسی ترجمه کرده آمد و آنچه مشکل می نمود بقدرفهم خود بمقصود و مراد ات از آن اشارتی کرده شد . »

ثمره مشتمل برصد کلمه و یاصد گفتار است و درتأثیر کواکب در عالم ترکیب بحث میکند وخواجهٔ طوسی بندبندترجمه وشرح کرده است .

۲۱ - کتاب انعکاس الشعاعات . آغازآن : اعلم ان مباحث انعکاس الشعاعات و انعطافها مبنیة علی مقدمات هی هذه : مقدمة . الشعاع یمتد متصلا من ذی الشعاع الی قابله من غیر تراکم .

پایان آن : و بان ان الانعکاس و الانعطاف لا یمکن و قوعهما الا علی موضع و احد معین .

این نسخه در جزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه دیده شد ودر فهرست کتب دانشگاه نگارش آقای محمد تقی دانش پژوه صفحهٔ ۱،۳۵/معرفی شده است .

۲۲- تذکرهٔ نصیریه درهیأت این کتاب را خواجهٔ طوسی بدرخواست عزالدین (۱) زنجانی بتاریخ ٦٥٩ درمراغه تألیف کرده مشتمل برچهار باب است.

آغاز بعد ازبسمله : رب یسر واعن. الحمدلله مفیض الخیر و ملهم الصواب وصلوته علی المبعوث بفصل الخطاب وعلی آله خیر آل واصحابه خیر اصحاب. نریدان نورد جملا فی علم الهیئة تذکرة لبعض الاحباب...

پایان نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار: ولنختم الکتاب ههنا حامدین لله تعالی ومصلین علی نبیه المصطفی والله حسبنا ونعم الوکیل نقلته من نسخة کثیرة الغلط والتصحیف وکان الفراغ منه عاشر شهر ربیع الاخر سنه احدی وستین وسبعمائة هلالیة.

سپس این عبارت را گویا بعداً نوشته است:

شکلته وقابلته بنسخة مقروة علی مصنفه ادام الله ظلاله و نقلت ما کان علیها من الحواشی بخطه الکریم ومازاد فیها و نبهت علی بعضه علی عجلة حسب الجهد والطاقة ولله المنة والحمد.

این کتاب مورد توجه دانشمندان قرار گرفته شروح چندی برآن نگاشته اند که درآثار الشیعة الامامیة وشرح حال خواجهٔ طوسی تألیف استاد محترم، آقای مدرس رضوی بآنها اشاره شده است.

عزالدین ابو محمد عبدالوهاب بن ابراهیم بن محمد نزیل تبریز الخزرجی الزنجانی، الادیب الفاضل، کان فاضلا عالما ادیبا حکیما عارفا بالمنقول والمعقول استوطن تبریز وکان قد اقام بالموصل واستمع من الشیخ شمس الدین ابی النجار تصنیفه و کان عالماً بالنحو واللغة والتصریف و علوم المعانی والبیان وله تصانیف فی ذلک مفیدة وکان قد سافر الی خراسان وعبر النهر الی بخارا ورجع الی تبریز ولما دخل مولینا نصیرالدین تبریز التمس منه ان یصنف له شیئاً فی علم الهیئة فصنف له کتاب التذکرة. من تصانیف عزالدین کتاب التذکرة المجدیة وغیره وتوفی سنة ستین وستمائة (مجمع الآداب)

۲۳- ترجمهٔ صورالکواکب ابوالحسن عبدالرحمن بن عمر بن محمد بن سهل صوفی (۲۹۱-۳۷٦).

آغاز: الحمدلله حمدالشاکرین وصلوته علی محمد و آله الطاهرین این کتاب صورالکواکب است که بالتماس بعضی از دوستان ازتازی با پارسی کرده میشود بتوفیق الله وعونه، وآغازش اینست: چنین گفت عبدالرحمن بن عمر معروف بابوالحسن شیرازی صوفی رحمه الله.

درخاتمهٔ نسخهٔ مشهد این عبارت ذکر گردیده است: قد تم الکتاب درسیزدهم جمادی الثانیة ۱۰٦۳ درقصبهٔ ماهان ازتوابع کرمان منقول از نسخه ایکه بیک واسطه ازنسخهٔ اصل بخط مترجم خاتم الحکماء الاسلامیة نصیرالحق والملة والدین محمدبن الحسن الطوسی نوشته بودند.

۲٤- رساله درشعاع

من کلام المولی المعظم استاد البشر نصیرالملةوالدین محمدبن محمدبن الحسن الطوسی اسکنه الله علی غرف جنانه. شعاع کیفیتی است که اقتضاء ظهور هرجسمی کثیف کند که در محاذی جسم نیر باشد بروجهی که میان ایشان جسمی دیگر کثیف حائل نشود وعلت وجود آن کیفیت جرم نیر باشد بشرط مذکور درمحسن سطح جرم کثیف که محاذی جرم نیر باشد واز محاذات هرسطح بانقطهٔ که هردو دریک سطح نباشند مخروطی توهم افتد که سر مخروط آن نقطه باشد...

نسخهٔ این رساله جزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه دیده شد

۲۵- درآخر مجموعهٔ رباضی خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار که درسال ٦۷۱ نوشته شده است این رساله نبت است.

بسم الله الرحمن الرحیم ، نرید ان نثبت اختلاف وقوع الخطوط

فی‌الاشکال التی یعرف منها اوضاع مراکز افلاك عطارد فی مسیراتها و مقادیر ابعاد مرکز التدویر عن مرکزی العالم ومعدل المسیر و مقادیر اختلافه‌الاول بحسب الابعاد المختلفة ومقادیرابعاده العظام ایضاً بحسبها التی هی غایات اختلافه‌فلیکن -۱-مرکز العالم..

آخر کتاب‌نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار: والله الموفق تمت‌الرسالة الحمد لله رب العالمین

۲۶- رسالهٔ‌معینه‌درعلم‌هیأت‌خواجه‌طوسی‌این‌کتابرابنام‌معین الدین پسرووزیر عبدالرحیم‌بن ابی منصور بادشاه ایران نوشته‌است ومشتمل بر چهارمقاله و هر مقاله‌دارای چند باب است.

آغاز آن: سپاس و ستایش حضرت عزت ذوالجلالی را که انوار دقائق حکمت او ازهرذرهٔ از ذرات کائنات تابانست...

پایان: وچون آنچه درصدر کتاب وعده داده بودیم ازشرح علم هیأت برسبیل اجمال بتقدیم رسید رساله را بدین فصل ومقالت ختم کنیم وتحریریکه افتادازسر ارتجال‌بی‌تتبع رویت‌رفت ایزدسبحانه‌وتعالی‌دولت این خاندان‌مجد وشرف‌موید گرداندوآنچه مقتضی ثبات و نظام ومستدعی حصول‌مرام‌بود ارزانی داردانه اللطیف‌المجیب‌والهادی‌الی‌سبیل‌الرشاد»

۲۷- ذیل رسالهٔ معینیه درتوضیح وحل مشکلات معینیه. خواجهٔ طوسی درمقدمهٔ آن میفرماید «چون عنایت ربانی حجاب انتظار از پیش چهرهٔ مراد محرر این سواد برداشت وسعادت خدمت پادشاه زادهٔ ایران روزی کرد وروزگار با نجاح مامول واسعاف مطلوب یعنی تیسیر دولت‌و نیل‌محاورت‌واستفادت‌ازمحاورت‌چنین ذاتی کریم‌وشخصی‌تریف‌مساعدت نمود طبع لطیف این یگانهٔ روزگار هرچند بردقائق علوم و اسرار معانی مطلعست اما ازجهت‌اتمام این سعادت واستمراراین‌شرف که مخلص‌ترین خدم اورا حاصل‌شده است نشان مذاکرهٔ علمی فرمود ودربحث آن رساله

که موسومست برسالهٔ معینیه پیش از این جهت کتابخانهٔ معمورهٔ این پادشاه زاده سقاه‌الله تحریر افتاده است شروعی رفت دراثناء آن مباحثات از آنجا که کمال کیاست وفرط حذاقت اوست اشارت شریف نفاد یافت که بهرموضعی که سخنی مغلق‌تر درعبارت آمده‌است یامحل ایهامی وغموضی است کلمهٔ چند مبسوط تر تعلیق باید کرد تا اگر وقتی اتفاق مطالعه افتد خاطر ازتفکر درایضاح آن معانی کوفته نشود وضمیر را بتذکر بیانی التفات نماید پس بحکم این مقدمه وآنکه امتثال فرمان از لوازم خدمت وشرائط مطاوعت است کسر این اوراق اتفاق افتاد تا در هرباب تعیین تغییر میرود نکتهٔ ازآنچه‌نفس خیال‌این کم بضاعت‌باشد برحسب‌استطاعت تحریر می‌افتد انشاءالله بشرف ارتضا مشرف گرددوبنظر رضاملحوظ.ایزد سبحانه وتعالی‌همیشهٔ ذات این‌بزرگوار را منبع فضائل ومجمع مآثرداراد انه المجیب اللطیف

نسخه‌ای‌از کتاب‌معینیه‌در کتابخانهٔ‌ملی ملک‌موجوداست که‌تاریخ تحریر آن‌ماه رجب‌سال۶۵۸ میباشد وذیل معینه تاریخ تحریر نداردولی نسخهٔ عتیق است شاید مربوط بقرن هشتم یا نهم باشد.

۲۸- زیج‌ایلخانی. خواجهٔ طوسی‌پس ازاتمام رصد ستارگان نتیجهٔ آنرا در کتابی بنام زیج ایلخانی نوشت و آن مشتملست بر چهار مقاله : مقالهٔ‌اول درتواریخ مقالهٔ‌دوم درسیر کواکب ومواضع آنها ازحیث‌طول وعرض مقالهٔ سوم دراوقات مطالع مقالهٔ چهارم در بقیهٔ اعمال نجوم و در مقدمه چنین فرماید.„ خدایتعالی چنگیزخان را قوت داد و پادشاهی همهٔ روی زمین اورا مسلم کرد و کسانیرا که ایل او شده بودند بنواخت و کسانیرا که دراو یاغی شدند مانند خانان ترکستان و خطای و سغناق خوارزم همه‌را نیست کرد و یاساء نیکو نهاد وبعداز آن چون خداتعالی اورا پیش خود بردوازپسران‌اواوکتای‌قا آن بجای ...ر بنشست‌و یاسای

نیکو نهاد وخلق را در فراغت وآسایش بداشت ونشگرها بفرستادو بعضی کسانیرا که یاغی شده بودند ایل کرد وبعد ازچند سال که با پیش خدای تعالی شد پسر او کیوك خان که پسرزادهٔ چنگیزخان بود بپادشاهی بجای پدربنشست وخواست که کارهای مملکت باز بیند مهلت نیافت وروزگار او بسیار نبودوچون عهد اوبآخر رسید واو گذشته شدباتفاق آروغ بزرگوار ایشان منکوقاآن بپادشاهی همهٔ جهان بنشست واو پسر تولی خان بود که او پسر چنگیزخان بودوچون بنشست یاسای نیکونهاد کارهائیکه بی ترتیب شده بود بصلاح آورد واندیشه های نیکو وباریك فرمود درهمهٔ نوعها و ازجمله ترتیبهای نیکو که فرمود برادر خویش هولاکوخانرا از آب جیحون بدینجانب فرستاد وازهندوستان تا آفتاب فروشدن باو سپرد وچون او به مبارکی بدینطرف رسید اول ملحدانرا قهر کرد ولایتها وقلعها از ایشان بستد وفدائیان ایشانرا نیست کرد وبعد از آن بغداد بگرفت و خلیفه را برداشت وبعد از آن بشام رفت وتا دردمشق ومصر شد وکسانیرا که یاغی بودند نیست کرد وکسانیرا که ایل شدند سیور غامیشی فرمود و هنرمندانرا درهمه انواع بنواخت و بفرمود تا هنرهای خود ظاهر کنند ورسمهای نیکونهاد در آنوقت که ولایت ملحدان بگرفت من بندهٔ کمترین نصیر که ازطوسم بولایت ملحدان افتاده بودم از آنجا بیرون آورد ورصد ستارگان فرمودوحکمائی که رصد میدانستندچون مؤیدالدین عرضی بدمشق بود وفخر الدین مراغی که بموصل بود وفخرالدین اخلاطی که بتفلیس بود ونجم الدین دبیران که بقزوین بود از آن ولایتها بطلبید وزمین مراغه رصد را اختیار کردند وبآن بندگی مشغول شدند وآلتها بساختند وبناهای لائق رصد برآوردند وفرمود تا کتابها ازبغدادوموصل وخراسان بیاوردند ودرموضعی که رصد میکردند بنهادند تا آن کار نسق وترتیب نیکویافت وآوازهٔ این کار عظیم درجملهٔ آفاق منتشر گشت پس خدایتعالی تقدیر کرد

که منکو قاآن ازمیان برخاست وقوبلای قاآن که از او کمتر بود بسال، بجای او بپادشاهی نشست ویرلیغهاویاساهای نیکو بهمهٔ عالم فرستادوبعد از آن بسال سه چهار هولاکوهم با پیش خدای شد وبعدازاو بقوت خدای تعالی بمبارکی پسر او اباقاخان بجای پدرخویش پادشاه این ولایتها شد وجهانرا بعدل وداد بیاراست وقاعده‌های نیکو نهاد پس عهد بزرگوار ایشان چنانکه اشارت آن پادشاه بود رصد ستارگان تمام شد و بنابر این رصد این زیج ایلخانی من که کمترین بندگان نصیرم بساختم و ببندگی پادشاه وپادشاه زادهٔ جهان ابقا آن رسانیدم امیدوارم که موافق رضای او باشد تا بدولت اومنجمان بعد ازاین ، ازاین زیج تقویمها وطالعها بیرون می‌آرند ونام ایشان درجهان تاصدهزارسال باقی باشد پادشاهی وکامرانی تا جهانست پاینده باد.»

مولانا غیاث‌الدین جمشیدبن مسعود کاشانی کتابی بنام زیج خاقانی درتکمیل زیج ایلخانی نوشته است و درمقدمه در مقام توصیف از محقق طوسی چنین مینویسد:

« که چون خسوف وکسوف بآنچه بعمل از زیجات مستعمل حاصل میشد موافق نبود همچنین درمقارنات بعضی کواکب تقدیم وتأخیر بود بقدر وسع بعضی خسوفات را رصد کردیم واز آن اوساط وتعدیلات قمر را تصحیح کردیم واوساط باقی کواکب رصدی که حضرت فیلسوف بحق وحکیم مطلق المولی الاعظم والحبر الاعظم مظهر الحقائق مبدع الدقائق استاد البشر اعلم اهل البدو والحضر متمم علوم الاوائل والاواخر کاشف معضلات المسائل بالمتن سیدالحکماء افضل العلماء سلطان المحققین وبرهان المدققین ینبوع الحکمة نصیر الملة والدین محمدبن محمدالطوسی قدس الله نفسه وزاد فی حظائرالانس انسه فرموده است.وضع اما تعدیلات را..

رکن‌الدین بن شرف‌الدین حسینی آملی درمقدمهٔ زیج جامع سعیدی

که برای سلطان‌ابوسعید گورکان نوشته است چنین میگوید « غرض از ازتألیف این‌زیج برصد جدید سمرقند آن بود که در سنهٔ ۸٤۲ هجریه در شیراز جماعتی ازاحباء که پیش این فقیر باعمال نجومی وریاضی مشغول شده تردد میکردند التماس میکردند که زیجی‌تصنیف باید کرد که جامع اعمال تقویم تام ومولود تام باشد.... و محصول اعمالش موافق باشد بمحاسبهٔ رصد ایلخانی‌نه باعمال زیج ایلخانی‌ازآنکه خواجه قدس‌الله سره را درتصنیف زیج ایلخانی غلطی چند واقع شده بود چنانچه مشهور است ووصیت فرموده که خواجه اصیل‌الدین باتفاق افضل‌المتأخرین مولانا قطب‌الدین علامه تغییر جداول زیج کرده اصلاح‌فرمایند وچون‌حضرت خواجه قدس سره خطبهٔ زیج ایلخانی نوشت واسامی علماء رصدرا درآنجا ذکر کرده بجوار حق جل وعلا بپیوست و باسم جناب مولوی (یعنی قطب‌الدین شیرازی) التفات ننمود از این سبب جناب مولوی باصلاح جداول مشغول نگشت.»

نظام‌الدین‌اعرج نیشابوری هم زیج‌ایلخانی‌را شرح کرده و کشف الحقائق نام نهاده است.

آغاز: «اجناس سپاس بی‌قیاس که‌مقاطع‌اوهام‌ازمطالع‌آن‌نشان‌ندهد»

نسخه‌ای از این کتاب که تاریخ تحریر آن سال ۸۷۰ میباشد در کتابخانه‌آستان قدس رضوی موجود است

ودیگر توضیح زیج ایلخانی تألیف‌حسن‌بن حسین‌بن حسن شاهنشاه سامانی منجم که درسال۷۹۵ با۷۹٦ تألیف کرده ونسخهٔ آن در کتابخانه لندن موجود است

نیز عبشاه محمدقاسم معروف بعلاء منجم‌مختصری اززیج‌ایلخانی بنام عمدهٔ ایلخانیه مشتمل بردو اصل و چندین‌باب برای وزیرمحمدبن احمد تبریزی تألیف نموده است. نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی باریس

موجود است.

مؤلف مطارح الانظار مینویسد : مورخین فرنگ در سال ۱۰۶۳ هجری در لندن جدول طول وعرض را ازروی زیج ایلخانی(۱) ترجمه ونشر نموده‌اند.

۲۹—بیست‌باب درمعرفت‌اسطرلاب. خواجهٔ‌طوسی‌پس ازبسمله وتحمید میفرماید: این‌مختصریست‌درمعرفت‌اسطرلاب مشتمل بربیست‌باب. و این کتاب چندبار بچاپ رسیده است وشروح چندی بآن نوشته شده ازآنجمله:

الف ـ شرح امیرنظام‌الدین بن حبیب‌الله حسینی که در سال ۸۷۳ تألیف شده وحسین بن خواجه شرف‌الدین الهی آنرا تحشیه کرده است.

ب ـ شرح بیست‌باب درمعرفت اعمال اسطرلاب تألیف نظام‌الدین شیخ عبدالعلی بیرجندی (متوفی۹۳٤).

۳۰—زبدة الهیئة درهیئت‌واستکشاف‌احوال‌افلاك‌واجرام. آغازآن: چنین گوید مقرر این‌فصول ومسود این‌رساله که دربعضی‌سفرها جماعتی متعلمان... شیخ علی‌بن محمد کاشانی کتاب زبدة را بعربی برگردانده وشیخ کمال‌الدین عبدالرحمن بن محمد عتائقی حلی شرحی بر معرب آن نوشته است وشهده نام نهاده است.

نسخهٔ ازکتاب زبده بخط قبادبن بهمنیار بتاریخ ٦ جمادی‌الاخر

(۱) زیج در اصطلاح علماء هیئت و نجوم عبارت از جداولی است‌که کمیت حرکات‌سیارات درآنهاضبط شده‌است بنابرآنکه‌سیارات‌بگردشمس‌مدارات مستدیرهٔ تامه بپیمایند چه بدینفرض مقدار حرکت هرسیاره را درهرلحظه می‌توان تعیین نمود وبرای آنکه مواقع محسوبهٔ سیارات مطابق بامر صود شود اصطلاحات درجهٔ اول قائل شده‌اند و برای آن اصطلاحات جداولی نیز وضع نموده‌اند موسوم بتعدیلات (اصلاح حرکت مابین مدار دائره بیضی است که امروز کشف شده است.) خلاصه زیج‌کتابی است که حوی جداول راجعه بحرکات سیارات وتعدیلات باشدکه بتوان درهروقت موقع حقیقی سیاره‌ای را ازروی آن جداول تعیین نمود.

سال ٦٧٧ درسامرا موجود است (۱)

۳۱– سی‌فصل درهیأت ومعرفت‌تقویم در کشف‌الظنون‌مسطوراست که کتاب سی‌فصل بعربی وفارسی‌هردو تألیف شده عربی‌آن‌بکلمات ذیل شروع میشود:

اما بعد حمدالله علی نوائه. مختصر لنصیرالدین محمدبن محمد الطوسی.وابتدای‌فارسی آن چنین است :

الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی خیرخلقه محمد وآله اجمعین . اما بعد.این‌مختصر یست که‌خواجه‌نصیرالدین تصنیف کرده در معرفت تقویم مشتمل است برسی‌فصل . . .

این کتاب مورد توجه قرارگرفته ودانشمندان شروح چندی برآن نگاشته‌اند ازجمله: محمدبن یحیی‌معروف بعلاء شیرازی شرح فارسی‌برآن نگاشته است ومتن فارسی‌را نیز تفسیرنموده‌است ودرتاریخ جمادی‌الاخر ۹۳٦ درحلب باتمام رسانده است .

عبدالواحدبن محمد نیز شرحی بر کتاب مزبوربعربی نوشته واول آن بدین کلمات شروع میشود «سبحان من زین‌الرقیع بالانجم‌الزهر.»

دیگر ازشروح سی‌فصل‌شرح بدرطبری است که اواش اینست:

حمدنا معدود ومدح نامحدودحضرت واجب‌الوجود قدیمی را . . آغاز تألیف سال ۸۲٤ وپایان آن در هفتم ربیع‌الاول ۸۲۵ هجری اتفاق افتاده است.ونیزربیع‌المنجمین فی‌شرح‌فصول‌الثلثین‌شرحیست‌مبسوط‌تألیف میرزامحمد رضی مستوفی بن محمد شفیع معاصر شاه‌عباس دوم آغاز آن : نطق سخندان که مستخرج کواکب معانی‌وبیان است. . .

۳۲–رساله‌درحساب وجبرومقابلهٔ .این کتاب‌مشتمل بردوباب‌است

---

(۱) رجوع شود باثارالشیعة الامامیة تألیف دانشمند محترم آقای جواهرالکلام

باب اول در قواعد حساب باب دوم در استخراج مجهولات .

آغاز: الحمدلله رب‌العالمین والصلوةعلی نبیه محمد وآله‌الطاهرین و بعد فقد سالنی بعض الاصدقاء ان اکتب لهم مسائل حسابیة فی معرفة مایحتاج الیه المحاسب فی‌بعض اعماله و یعینه علی استخراج المجهولات العددیة بطریق الجبر و المقابلة فکتبت هذه الرسالة راجیا ان یرتضیه و یحصل‌منه مقصوده انه‌الموفق والمعین. فاقول‌الرسالة مشتملة علی باسن الباب الاول فی قواعد الحساب وهو مشتملة علی مقدمة وفصول .

المقدمة؛ العدد المطلق‌صحیح والمضاف الی عدد اکثر منه کسر .

الباب الثانی‌فی‌استخراج المجهولات و یشتمل‌علی فصول. الفصل الاول فی معرفة المجهولات الواقعة فی الاربعة المتناسبة .

یک نسخه از این رساله در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است .

نسخهٔ دیگری‌متعلق‌بدانشمند محترم ودوست ارجمندم آقای اکبر دانا سرشت میباشد که بتصحیح ایشان و نفقهٔ دانشگاه تحت طبع است.

۳۳—زبدة الادراک‌فی هیات‌الافلاک. مشتمل بر یک‌مقدمه‌و دومقاله آغاز آن: الحمدلله فاطر السموات فوق الارضین. در کشف الظنون مذکور است که خواجهٔ‌طوسی خلاصهٔ محتویات کتب هیئت را درزبدة الادراک جمع نموده است. نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ ملی‌باریس موجود است ۱ .

۳٤—مدخل فی علم‌النجوم-(۲)منظومه‌ایست‌بفارسی درعلم نجوم نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ مجلس‌شورایملی موجود است آغاز آن .

مرد دانا سخن ادا نکند تا بنام خود ابتدا نکند
مالک‌لم یزل قدیم کریم صانع بی بدل حکیم علیم

---

۱ ۲ - شرح احوال خواجه طوسی تألیف دانشمند محترم آقای مدرسی رضوی

این منظومه را ظاهراً خواجهٔ طوسی بنام جلال الدین خورشاه تألیف کرده است ودرحواشی کتاب بیست باب ملامظفر درسال ١٢٨٢ چاپ شده است

٣٥– کتاب صدباب درمعرفة اسطرلاب .آغاز کتاب:

حمد بیحد وثنای بی عد قادری را که ببدائع فطرت و صنائع حکمت اطباق سموات سبع را بیوسیله مدد ورابطهٔ عمد بید قدرت بر افراشت و صفائح افلاك را بجواهر زواهر کواکب...

خواجهٔ طوسی کتاب مزبوررا برای حاجی امیر محمد نوشته است و مختصر آن بیست باب میباشد.

نسخهٔ این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است.

٣٦–استخراج قبلة تبریز: در کتابخانهٔ استان قدس رضوی در دنبالهٔ نسخهٔ کتاب مجسطی رساله ای نوشته شده و چنین معرفی گردیده است : منقول من خط الامام والحبر الهمام نصیر الحق والدین کتبه علی ظهر تحریر المجسطی بخطه الشریف استخراج قبلة بلدة تبریز...

کتب دیگری در ریاضی بخواجهٔ طوسی نسبت میدهند که استاد محترم آقای مدرس رضوی مفصلا در شرح حال محقق طوسی مرقوم فرموده اند ذکر آنها دراینجا موجب اطاله کلام خواهد شد.

اخلاق

اخلاق علمی است که معنی خیر وشر را توضیح داده ورفتار افراد را نسبت بیکدیگر بیان میکند ومقصد نهائی را نشان میدهد ، اخلاق انسان را بسعادت سوق داده وبکارهای خیر راهنمائی میکند ووجدان را برای انجام وظیفهٔ اجتماعی اماده میسازد .

قدما باخلاق اهمیت میدادند . اخوان الصفا وفاریابی وابوعلی سینا ضمن نشر فلسفه یونان آراء اخلاقی راهم تدوین کردند . مهمترین کتابی که دراین موضوع قبل از خواجه نوشته شده است : اخلاق ابوعلی مسکویه میباشد که بنام تهذیب الاخلاق وتطهیر الاعراق موسومست . این کتاب را خواجهٔ طوسی بنا بخواهش ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان درقصبه قائن ترجمه کرده ولی همانطوریکه درمقدمه ذکر کرده‌اند ذمه بعهدهٔ ترجمهٔ آن کتاب مرهون نشده است بلکه آنرا مأخذ قرار داده ودر قالب نوی ریخته و دومقالهٔ دیگر تدبیر منزل وسیاست مدن را بآن علاوه کرده است . درمقاله تدبیر منزل میفرماید «قدمارا در این نوع اقوال بوده است اما نقل کتب ایشان دراین فن اتفاق نیفتاده است مگر مختصری ازسخن ابروشن که در دست متأخران موجود است ومتأخران بأرای صائب واذهان صافی در تهذیب وترتیب این صناعت واستنباط قوانین واصول آن برحسب اقتضاء عقول غایت جهد مبذول داشته‌اند وآنرا مدون ومجلد گردانیده و خواجهٔ رئیس ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا را رساله‌ایست دراین باب که باکمال بلاغت شرط ایجاز رعایت کرده است خلاصهٔ آن رساله بااین مقاله نقل کرده آمد وآنرا بدیگر مواعظ وآداب که ازمتقدمن ومتأخران

منقول بود موشح گردانیده شد.»

خواجهٔطوسی‌درمقالهٔسوم. ظاهراً ازآراء مدینه فاضلهفارابی‌استفاده کرده ودرآخر وصایای افلاطون بارسطو را آورده است.

اخلاق ناصری در زمان حیات مؤلف شهرهٔ آفاق گشته وسخنهای بسیارازآن کتاب درمیان‌مردم منتشرشده‌وموردتوجه‌قرار گرفته‌است ولذا پس ازاستخلاص‌ازقید ملاحده خواجهٔطوسی‌مقدمه‌ای‌راکه درمدح وثناء بزرگان اسمعیلیه نوشته بود باخاتمه کتاب حذف کرده و مقدمهٔ دیگری راکه اکنون متداول است نوشته است. در اینجا مقدمهٔ قبلی وخاتمه را که در مدح علاءالدین پادشاه اسمعیلیه وناصرالدین محتشم نوشته است ازروی نسخهٔ قدیمی برای مزید فائده نقل‌میکنیم.

دیباچهٔ سابق اخلاق ناصری

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم- حمد بیحد ومدح بی‌عدلائق حضرت مالک الملکی بود که بعد ازآنکه شخصی را که درنظر ظاهر هم جنس آنست مصدر رحمت ومظهر معرفت خود گردانیده تا حقیقت توحید که خلاصهٔ علوم دینی و نقاوهٔ معارف یقینی آنست ازغایت تجلی وفرط ظهور مجسم ومصور شد حلیت صورت مکارم اخلاق را که محصول مدلول انفس و آفاق است ربقهٔ رقبهٔ بندهٔ ازبندگان او کرد تا طربقت تجرید که دیباچهٔ اعمال خیر وفاتحهٔ ابواب برآنست بترتیب تعلیم و تهذیب مستقیم او معین ومقرر گشت اهل این عهد وحاضران ابن دور که غطاء انتظار و حجاب استار از پیش بصائر وابصار ایشان رفع گرداند و شخص معرفت و نورالهیت راکه آنحضرت بانصرت خداوند خداوندان صاحب زمان و ترجمان الرحمن علی‌الدنیا والدین ظل‌الله فی‌الارضین والعالمین محمدبن الحسن لذکره التسبیح ولاسره‌التقدیس است که نظام عالم وقوام بنی‌آدم

بقوام شخص نوع آسا ودوام نوع شخص سیما او منوط است و خلاص مخلصان واخلاص موحدان بر کلمهٔ توحید بل صرف وحدت او مربوط.

شعر

مولی الانام علاءالدین من سجدت جباه اشرافهم لمارا و شرفه
شخص تو اضعت الدنیا لهیبته وانماالفوزفی العقبی لمن عرفه

برمنصهٔ ظهور و جلوه گاه حضور نشانده تا هر کس بقدر استعداد استفاضت انوار واستفادت آثار بزرگوار او میکنند اگر باز او چنین نعمتی جسیم ودرمقابل چنین منتی عظیم مدت عمر سرازسجدهٔ شکر او برنیارند هنوز مقصر باشند وازوصول بادنی مراتب حق گذاری قاصرومقیمان این خطه وساکنان این بقعه که عنان امر ونهی و زمام حل وعقد ایشان در کف کفایت وقبضهٔ حمایت مجلس عالی شهنشاه اعظم پادشاه معظم ناصرالحق والدین کهف الاسلام والمسلمین ملک ملوک العرب والعجم اعدل ولاة السیف والقلم خسرو جهان شهریار ایران عبدالرحیم بن ابی منصور اعلی الله شانه وضاعف سلطانه نهاده‌اند که مرجع قوی وضعیف و ملجاء وضیع وشریف درگاه جهان پناه او است و معدن جود و رحمت و منبع حلم ورأفت حضرت بارگاه او.

لناصردین الله ضوعف قدره دوام قرین النصر نشر لوائه
مکارم اخلاق لدیه تجمعت فاکرمها والزینت بروائه
وعطر آفاق العلی عرف عرفه ونور ارجاء الهدی نور روائه
یخر له اهل الفضائل سجدا اذا شرقت ابصارهم بلقائه
غداه نبان المجدفی المهدوارتدی بثوب العلی لله در غنائه
قدرعلی الاملاك فصل غدیره وجر علی الافلاك فصل ردائه

اگر در استیفاء چنین کرامتی کامل واستبقاء چنین سعادتی شامل یک لحظه زبان استدامت دولت وهمت از استمداد نعمت معطل گذارند

بحقیقت غافل باشند واز نور عقل و کیاست عاطل ایزد سبحانه و تعالی اطناب این دولت ونعمت را بمسامیر خلود معقود دارد و طرف تطرق بصنوف حروف بسدعصمت وبرزخ حراست مسدود .انه واهب العقل والجود غرض ازتهذیب این تشبیب وتمهیداین ترتیب آنست که درحضرت بزرگوار این شهریار کامکارضعفها الله بالسعادات وقرنها بالکرامات دراثناء ذکری که میرفت ازکتاب الطهارة . . .»

خاتمهٔ سابق اخلاق ناصری

هرچند غرض ازامثال این کلمات درآن حضرت بزرگوار مجلس عالی شهنشاه آفاقی شهریار ایران ضاعف الله جلاله وحرس ماله « کنقل التمرالی هجر » خواهد بود چه آنچه در نفوس حکمای افاضل و علمای اوائل بقوت بوده است درجوهر ذات باك وعنصر شرف او بالفعل حاصل است وآثار خیرات ونعم او بخاص وعام وقوی وضعیف وغنی وفقیر واصل . اما بحکم آنکه «الخیر بشبیه والشیی بقوی» بمثل حضرت همایون اورا (یحفها الله بالمکارم) جزاین نمط تحفه بردن نالائق بود امید است اگر بنظر ارتضا ملحوظ شود این بندهٔ کمینه ثمرهٔ طاعت ومطاوعت در دین و دنیا بیابد والا ازمغفرفت وتجاوز محروم بماند ایزد سبحانه وتعالی سایهٔ دولت این بادشاه عادل وشهریار فاضل بر سر کافهٔ بندگان و هواداران باینده داراد وآفتاب اقبال اورا همیشه ازافق اجلال وعظمت تابنده. اولیاء حضرت منصور و اعداء مقهور و مواهب ذوالجلال متواتر ومتوالی . الحمدلله لواهب العقل والله ولی التوفیق .

خواجهٔ طوسی درسال ٦٦٣ سی‌سال بس از تألیف کتاب برحسب تذکر ملک‌الامراء جلال‌الدولة والدین امیرعبدالعزیز نیشابوری بخشی درعقوق والدین بآخر فصل چهارم ازمقالهٔ سوم افزوده است. ابن‌عبری

در تاریخ مختصر الدول دروصف این کتات گوید« . وله کتاب اخلاق فارسی فی غایة مایکون من الحسن جمع فیه نصوص افلاطون وارسطو فی الحکمة العلمیة .»

سلطان العلماء معروف بخلیفه سلطان بامر شاه صفی در سال ۱۰۵۱ توضیح الاخلاق را درتلخیص اخلاق ناصری تألیف نمود(۱)

عبدالرحمن بن عبدالکریم بن عباس برهابوری بنام سلطان محمد عالم گیرشاه کتاب اخلاق ناصری را شرح نموده است شرح مزبور مشتمل بر دو قسمت است . قسمت اول درشرح لغات کتاب وحل آن . قسمت دوم در تفسیر آیات واحادیث و گفتار خلفاء راشدین وحکما ومتکلمین وشعرائی که مؤلف ذکر نموده است . شش نسخهٔ بسیار نفیس از این کتاب در کتابخانهٔ سلطنتی تهران موجود است .

شرح دیگری ازاخلاق ناصری تألیف محمد مشتهر بابن خاتون

۱- سیدعلاءالدین حسین بن صدر کبیر میرزا رفیع الدین بن سید شجاع الدین محمود اصفهانی معروف بخلیفه سلطان وملقب بسلطان العلماء داماد شاه عباس اول

سلطان العلما درسال ۱۰۳۳ بس ازوفات وزیر سلیمان خان از طرف شاه عباس کبیر متقلد امر وزارت گشت مدت بنجسال وزارت شاه عباس کبیر را نموده ودوسال تمام وزیر شاه صفی بوده است ودر دورهٔ شاه عباس ثانی هم دهسال وزارت او طول کشیده است . تحصیلات سیدعلاءالدین نزد پدرش میرزا رفیع-الدین صدر بوده وازشیخ بهائی تحصیل اجازه نموده است ودرعالم علم وفضل مقام شامخی را احراز کرده ودراکثر علوم متداول عصر خود مخصوصاً فقه واصول تتبع کامل داشت . علاوه برتوضیح الاخلاق رسالهٔ انموزج العلوم وحاشیه بر مختلف علامه وحاشیهٔ برحاشیهٔ خفری برشرح تجرید نوشته است ودرآغاز آن چنین گوید: «وبعد فهذه تعلیقات کتبها الغریق فی بحر العصیان خلیفه سلطان...»

وفات این دانشمند در سال ۱۰٦٤ در مازندران اتفاق افتاده است (ریاض العلما)

است که آنرا بنام سلطان عبدالله قطبشاه بهادرخان ساخته وبنام «توضیح-الاخلاق عبدالله شاهی» نامیده است.

ونیز شیخ رکن‌الدین جرجانی اخلاق ناصری را ازفارسی بعربی ترجمه کرده است.

اوصاف الاشراف- خواجهٔ طوسی این کتابرا بنا بخواهش وزیر دانشمند خواجه بهاءالدین محمد جوینی تألیف کرده ودربیان‌سیر وسلوك اولیاواهل بینش‌میباشدوبروش عرفانی نگاشته‌شده‌است. این کتاب بتصحیح مرحوم حاج‌سیدنصرالله تقوی وبخط‌عمادالکتاب درآلمان‌چاپ‌عکسی شده‌است شیخ رکن‌الدین محمدبن علی جرجانی آنرا تعریب کرده است ونسخهٔ‌آن در آستان قدس رضوی موجود است.

ترجمه کتاب‌اخلاق ناصرالدین‌محتشم .استادارجمندآقای‌مدرس رضوی‌راجع‌باین‌نسخه‌در کتاب‌خودشان‌مفصلا بحث‌نموده‌اندومالك نسخه را جناب آقای‌دکتر مهدوی استاد دانشگاه معرفی کرده‌اند.

تفسیر

از دانشمند طوسی در علم تفسیر اثری که دیده میشود تفسیر سورة الاخلاص است چون درغایت ایجاز بود عیناً نقل میشود :

توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور میشود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت با متاخر بود در رتبت بمثابت معلول بل‌ولد و با متقدم بمثابت علت بل و الد و با مع بمثابت مقارن بل کفویتش تمهید قاعدهٔ توحید که بقل هوالله احد تقدیم یافت بلم یلد که مقتضی نفی اول صنف است و لم یولد که مقتضی نفی صنف دوم است ولم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیوم است موکد است. الله اعلم بحقائق الامورو الصلوة علی نبیه و آله .

دیگر تفسیر سورهٔ والعصر میباشد ؛ صاحب طرائق الحقائق‌می نویسد ... شب را بمطالعهٔ کتاب محبوب القلوب مشغولی‌بود درحالات محقق طوسی سیر می نمود واز تحقیقات حضرتش‌تفسیر سورهٔ عصر است حین سئل عنه فقال و العصر ان الانسان لفی خسر ای فی الاشتغال بالا مور الطبیعیة و الاستغراق بالمشتهیات ۱ النفسانیة الا الذین آمنوا ای ـ الکاملین فی القوة النظریة و عملوا الصالحات ای الکاملین فی القوة العملیة وتواصوا بالحق‌ای‌الذین یکملون‌عقول الخلائق‌بالمعارف‌النظریة و تواصوا بالصبر ای الذین یکملون اخلاق الخلائق ۲ بتلقی المقدمات الخلقیة .

---

۱ ـ بالنفوس البهیمیةنسخهٔ ملک   ۲ ـ ویهذ بونها نسخهٔ ملک

استاد محترم آقای مدرسی رضوی درصفحهٔ ۱ ۲ ۳ شرح حال خواجهٔ طوسی تفسیرسه سورهٔ اخلاص ومعوذتین را که منسوب بمحقق طوسی است معرفی کرده‌اند .

معدن شناسی

محقق طوسی درمعدن‌شناسی تألیفی‌دارد ،بنام تنسوق نامهٔ ایلخانی بزبان فارسی ، که بنام هولاکو نوشته است و آن در معرفة احجار کریمه وانواع عطریات‌است. درگنج دانش‌مسطوراست که در تواریخ از معدن فیروزه کمتر ذکری کرده‌اند . قدیمترین تفصیلی که دیده‌شد در رسالهٔ تنسوق نامهٔ ایلخانی است .

آغاز : الحمدلله فاطر الصنائع و مبدع البدائع ...

انجام : وهم باوی بیاسیزند و بآن اعتبار آنرا مثلث گویند .والله اعلم‌بالصواب والیه المرجع و المآب و الحمدلله رب العالمین .

این کتاب مشتمل بر چهار مقاله است :

۱ — در کیفیت مفرداتی که جمله های معدنیات و غیر آن از مرکبات عالم سفلی از آن مترکب شوند وعلل معادن بطور کلی .

۲ ـ در جواهری که از جملهٔ حجر باشد وغیر آن و علل حدوث هر یک .

۳ — درانواع فلزات‌سبعه و علت‌حدوث‌هر یک‌وخاصیت ومنفعت ومضرات آن .

٤ — در انواع عطریات وآنچه مناسب این باشد .

خواجهٔ طوسی در این کتاب از ابوریحان بیرونی زیاد نقل‌میکند واز رنجیکه او در نسبت جواهرها دروزن ومقدار کشیده است توصیف نموده وحکایات دلپذیری راجع باحجار از قبیل الماس ، زمرد ، صدف ،

آورده است .

حکیم نحریر امیرصدرالدین دشتکی شیرازی این کتاب را بعربی ترجمه کرده است . وبرآن شرحی نگاشته شده که ابوالحسن فراهانی در شرح دیوان انوری از آن نقل کرده است .

تاریخ

محقق طوسی واقعهٔ بغداد را بفارسی نوشته است . این رساله درذیل تاریخ جهانگشای جوینی بتصحیح فقید سعید میرزا محمد خان قزوینی در اروپا چاپ شده است . درایران نیز درمجلهٔ تقدم بطبع رسیده است . بطوریکه مرحوم قزوینی در مقدمهٔ جهانگشای جوینی تحقیق ـ فرموده اند ابن عبری آنرا بعربی ترجمه کرده ودر کتاب مختصر الدول آورده است . دانشمند محترم محمدصادق حسینی نیز این رساله رابعربی ترجمه ودر شمارهٔ اول‌سال چهارم مجلهٔالمرشد چاپ بغداد درسال۱۱٤۷ قمری منتشر کرده است عین رساله دراینجا نقل میشود :

کیفیت واقعهٔ بغداد از نسخهٔ مرحوم افضل العالم استاد البشر ـ نصیر الحق والدین محمد بن محمدالطوسی رحمه‌الله . بوقت آنکه‌پادشاه جهان مادهٔ امن و امان هلاکوخان عزم دخول بلاد ملاحده کرد جهت استیصال آن قوم ایلچی بخلیفه فرستاد که گفتهٔ من ایلم نشان ایلی آن باشد که ما چون بیاغی برنشینیم ما را بلشکر مددهی خلیفه با وزرا ونواب مشورت کرد که مردی‌چند سپاهی فرستادن مصلحت‌باشدجماعت امرا و لشکریان گفته بودند که می خواهد که بدین بهانه بغداد وملک خلیفه از سپاهی خالی شود تا بهر وقت که خواهد بی‌زحمت دراین‌ملک تصرف کند بسبب این‌سخن‌خلیفه فرستادن‌لشگر درباقی کرد . چون‌پادشاه از استخلاص ولایت ملاحده فارغ شد وبجانب همدان پیوست از خیفه باز خواست سخت کرد و گفت لشگر نفرستادی‌بترسید وبا وزیر مشورت

کرد وزیر گفت مالهای بسیاراز نقد وجواهر ومرصعات وجامهای فاخر و مرکوب قاره و غلمان وحواری واستران ترتیب باید کرد و بفرستاد وعذرخواست خلیفه را موافق آمد فرمود که نسخه کنند وترتیب سازندو ازخواص دوسه کس نامزد کرد که بروند و این مالها به برند و عذر بخواهند دوات دار کوچك و دیگر بزرگان گفته بودند که این تدبیر وزیر جهت آن کرده است تا کار خودبسازد وما ولشگریان وترکان را بدست هم باز دهد تامارا هلاك کنند ما خود نگاه کنیم چون مال بیرون برندرسولانرا بگیریم ومال بدست مردم خود بفرستیم وکارخود بسازیم وایشانرادربلانهیم چون خلیفه ازاین معنی آگاه شدفرستادن رسولهاومالها درباقی کرد واندك تحفه بفرستاد پادشاه خشم گرفت وفرمود خویشتن بیاواگر خودنمیائی ازسه کس یکی را بفرست یاوزیر یادوات دار کوچك یاسلیمان شاه خلیفه هیچکدام نکرد وعذر گفت خشم پادشاه بیفزود و دو اندیشهٔ حرکت کردبجانب بغدادچندکرت: در یکی، بیامد وبرفت. وکرتی ابن الجوزی پسر محی الدین رابفرستاد وبرجمله هیچ فائده نبود. پادشاه ازحدود همدان درشوال سنهٔ خمس وخمسین وستمائه حرکت فرمود وسوغنجاق نوین و بایجو نوین در مقدمهٔ راست رفته بودند بر راه اربل برمیمنه از راه کوههای شهر زور و دقوق و کیت بوقانوین و انکیا نوین برمیسره از جانب کریت و بیات و پادشاه در قلب لشگر براه کرمانشاهان و حلوان حرکت فرمود واز بغداد دوات دار کوچك بالشگر بیامد ومیان بعقوبه و باجسری بکنار « دیالی » لشگر گاه ساخت و پادشاه بایجو را فرموده بود که از دجله بگذرد واز جانب غربی ببغداد در آید و پادشاه بحلوان رسید بنه آنجا رها کرد و جریده با سواران بی بنه از آنجا برفت یزك برایبك حلبی افتاد اورا بگرفتند وبخدمت آوردند او قبول کرد که سخنها براستی بگوید اوراامان دادند ویزك بامغولان برفت سلطان زادهٔ از بقایای خوارزمیان هم در یزك بود بلشگر خلیفه نامه نوشت که من

و شما از یکجنسیم من به بندگی پیوستم و ایل‌شدم مرا نیکومیدارند شما برجان خود رحمت کنید و ایل شوید تا خلاصی یابید ونامه بقر اسنقور نوشته بود جواب باز نوشت که هولاکو راچه محل باشد قصد خاندان آل عباس کند چه‌این دولت مانند وی بسیار دیده است اگر اوراباپستی که صلح باشد نیامدی وولایت خلیفه خراب نکردی اکنون اگر هم با همدان رود و عذر بخواهد تا مادوات دار کوچک را شفاعت کنیم تا او پیش خلیفه‌تضرع کند تاباطبع آید وصلح قبول کند. چون‌این‌نامه‌بپادشاه رسید بخندید و گفت آری حکم خدایر است تااو چه خواسته باشد وچون سوغنجاق وبایجو ازدجله بگذشتند بغدادیان حس‌ایشان بیافتند پنداشتند پادشاه هولاکوست که با آن طرف گردید دوات دار ولشگر باز بعقوبه گردیدند ودربغدادازدجله‌بگذشتند ودرحدود انبار باسوغنجاق‌نوین که در مقدمه میرفت مصاف دادند ولشگر اورا بشکستند وهریمت کردندو چون ببایجو نوین رسیدند او لشگر را باز گردانید و بردوات دار زد و او را بشکست و بسیار خلق رابکشتند و ایشان بهریمت بابغداد آمدند. پادشاه بردیالی بگذشت آنجا کشتی نگذاشته بودند برآب زد وبیامد تادر بغداد. بوقاتیموراهم‌بجانب‌غربی فرستادوپادشاه درمنتصف محرم‌سنهٔست وخمسین‌وستمائه‌بدربغداد نزول کرد و فرمود تاگرد بغداد دیوار کردند که مغول آنرا چپر میگویند بیک شبانه روز لشکر پادشاه از این‌جانب و بوقاتیمور وسوغنجاق وبایجو نوین ازجانب غربی دیواری بلندبرآوردند ودرداخل دیوار ازجانب شهر خندقی‌بزرگ فرو بردند ومجانیق‌بنهادند وکار جنگ ساخته کردند. خلیفه صاحب‌دیوان وابن‌دربوس را بفرستاد با تحفهٔ اندك . گفته‌بودند اگر تحفهٔ بسیار بفرستیم گویند سخت‌ترسیدند باندك‌اقتصار باید کرد. پادشاه فرمود که چرا دوات‌دار وسلیمانشاه‌نیامدند خلیفه بجواب فرستاد که پادشاه فرمود که وزیر یا دوات دار یاسلیمانشاه

ازهرسه یکی‌بیرون‌آیند اکنون من بقول خود برسیدم وزیررا که‌بزرگتر بود فرستادم پادشاه هم بسخن خود برسد وایشانرا نطلبد. پادشاه فرمود که من بهمدان گفتم اکنون بر در بغدادم واین‌همه برفته است چگونه بریکی قناعت کنم هرسه را باید فرستاد فی‌الجمله چون جنگ درپیوستند پادشاه بنفس خود برجانب شرقی‌شهر بود مقابل برج عجم و لشگر گیت بوقا، بخابقوس‌جنگ میکردند وبلغای وسبتای‌برجانب راست شهر بودند وبوقاتیمور ازجانب غربی آنجا که باغ بقل است و سوغنجاق و بایجو نوین از آنطرف که بیمارستان عضدی است آغاز جنگ کردند بیست‌ودوم محرم سنهٔ ست‌وخمسین‌وستمائه شش‌شبانروز حرب کردند سخت‌وپادشاه فرمود که این مثال نوشتند که جماعت سادات و دانشمندان و ارکؤن (علماء نصاری) ومشایخ وکسانیکه با ماجنگ نکنندایشانرا ازماامانست ومثال بر تیر بستند بشهر انداختند از شش طرف فی الجمله حرب سخت کردند بروز وبشب تا روز بیست وهشتم محرم وقت طلوع آفتاب‌لشگر بردیوار رفت اول بر برج عجم شدند وازدو جانب بارو میرفتند و مردم را میراندند تا نماز پیشین همه سردیوارمغول ازبغدادبان بسته بودندو بوقت دیوار کردن پادشاه فرموده بود تا بالاونشیب بغداد کشتیها گرفته بودند وجسر بستهٔ ونگاهبانان برنشانده ومنجنیق نهاده وآلات نفط ساخته وچون حرب سخت شده بود دوات دار خواسته بود که درکشتی بجانب شیب گریزد این سخن بمغولان‌رسیده بود منجنیق وتیر روان کرده‌بودند او بازپس گریخته بود سه کشتی از آن او بستدند و مردم را بکشتند و اسلحهٔ‌ایشان‌بیاوردند ونقیب‌علویان درکشتی هلاك شده بود. چون‌دیوار بگرفتند پادشاه فرمود که همهٔ اهل شهر دیوار خراب کنند رسولان آمد وشد نمودند پادشاه فرمود که دوات‌دار وسلیمانشاه بیرون‌آیند خلیفه‌اگر

خواهد بیرون اید واگر خواهد نه، خلیفه پسر میانین خود را با دوات دارو سلیمانشاه بیرون فرستاد، دوات‌دار باز پس‌رفت وسلیمانشاه را گفت لشگریان بسیاردرما پیوسته‌اند اورا بشهر فرستاد تا مردم خود را بیرون آورد ودیگرروزگار او بآخر رسیدومردم شهر شرف‌الدین‌مراغی‌وشهاب الدین زنگانی را بفرستادند وامان خواستند بعد از آن خلیفه چون دید که رونق کاری نماند اجازت خواست که بیرون آید چهارم صفر بیرون آمدو پادشاه را بدید باپسروخواص خود ازائمه وسادات ومشایخ اورابدروازهٔ کلواذ فرود آوردند.

سال هجرت ششصدو پنجاه‌وشش — روز یکشنبه چهارم از صفر
چون‌خلیفه نزد هولاکو رسید — دولت عباسیان آمد بسر

وبعد از آن فرمود تا شهر را غارت کردند وپادشاه بمطالعهٔ خانهٔ خلیفه رفت وبهمه روی بگردید خلیفه را حاضر کردند. خلیفه فرمود تا پیش کشها کردند آنچ آورد پادشاه هم درحال بخواص وامراولشکریان وحضران اینار کرد وطبقی زر پیش خلیفه بنهاد که بخور. گفت نمیتوان خورد . گفت‌بس چرا نگاهداشتی‌وبلشگریان ندادی واین درهای آهنین چرا بیکان نساختی وبکنار جیحون نیامدی تا من از آن نتوانستمی گذشت خلیفه درجواب گفت تقدیر خدای چنین بودپادشاه گفت آنچه برتوخواهد رفت هم تقدیر خدایست وشب را بازگشت. آنگاه خلیفه را فرمود که زنانی که با او وپسران او پیوسته اند بیرون آورد بسرای خلیفه رفتند هفتصد زن وهزار وسیصد خادم بودند ودیگرانرا متفرق کردندچون از غارت فارغ شدند بعد ازیکهفته اهل شهر را امان دادند وغنیمتها جمع کردند وچهاردهم صفر پادشاه از درشهر کوچ کرد وخلیفه‌را طلب‌فرمود اورا آنجا آوردند(دیه وقف) وپسر میانین را برعقب او بیاوردند با پنج شش خادم آنروز در آن دیه کار او بآخر رسید: با پسر میانین و دیگر

روز پسر مهین را و کسانی که با او بودند بدروازهٔ کلواذ کار او بآخر رسید وزنان وخادمانرا متفرق کردند وپادشاه از آنجا دیگر روز کوچ فرمودووزیر وصاحب دیوان‌وابن دربوس رابابغدادفرستاد .وزیررابوزیری صاحب دیوانرا بصاحب‌دیوانی وابن دربوس را بسرخیلی‌اوزان(اوزان بمعنی عمله وصنعتگر) واستوبها در را بشحنگی‌نامزد فرمود و بفرمود تا بغدادرا بعمارت آورندو کشتگان وچهارپایان مرده رابر داشتند وبازارها رامعمور کردند. پادشاه‌بمبارکی‌مظفرومنصوربا سیاه کوه‌آمدوبوقاتیموررا نامزد حله و واسط کرد اهل‌حله از پیش ایل شده بودند چون بوقاتیمور آنجا رسید ایشانرا امتحان کرد واز آنجا بواسط شد. یک هفته قتل‌وتاراج کرد واز آنجا بازگشت‌وبوقاتیمور بر نشست وبشستر رفت وشرف الدین بن الجوزیرا با خود ببرد تا شهر ایل کند و سپاهیان و ترکان بعضی بگریختند وبعضی کشته شدند وبعضی ایل گشتند و کوفه و بصره لشگر نرفته ایل شدند.

فقه

محقق طوسی را در فقه کتابی است بناه جواهر الفرائض که از لحاظ جامع بودن مراتب ارث و اصناف وراث باقسام ممکنه‌اش در نوع خودبی‌نظیراست. چنانکه فاضل عمیدی درمقدمهٔ رسالهٔ میراثیه که درتکمیل جواهر الفرائض نوشتهٔ است درتوصیف این کتاب گوید « .. وماسمعت ان احداً من العماء السابقین الی هذا سبقه و لامن الفضلاء اللاحقین فیه لحقه واکثر المحققین اذعنوا بفضلها واعترفوا بالتقصیر عن الانیان بمثلها ..»

آغاز آن : لله‌الحمد اهل الحمد وونیه و منتهاه ... »

دانشمندان بزرگی بر آن شرح ویا تعلیق نوشته اند ازجمله:

۹ — شرح جواهر تألیف شیخ بهائی است آغاز آن ـ نحمدك یا خیر الوارثین ونشكرك یا اسرع الحاسبین . نسخهٔ‌این کتاب‌در کتابخانهٔ مجلس شواریملی موجوداست .

ب — شرح جواهرملا ابوالحسن‌شریف‌فرزندملااحمد شریف‌قاضی ابیوردی کاشانی شاگردشیخ عبدالعالی فرزند محقق کرکی درتاریخ ۹٦۲ تألیف شده‌یك‌نسخه‌ازاین‌شرح در کتابخانهٔ‌اهدائی استادمعظم‌آقای مشکوة‌بدانشگاه‌موجوداست که تاریخ تحریرآن ۱۲شوال ۱۰۲۹ میباشد آغاز آن اینست .

اهم الفرائض واوجب واجب والزم فرض حمدالله وارث میراث السموات و الارض... انجام : ونعمتها و احدة و هذا هو الجواب عنه و بالله التوفیق وعلیه التکلان ونختم الکلام بحمدالملك العلام ونصلی علی رسوله و آله سادة الانام .

این کتاب در صفحهٔ ۷۸۱ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة بدانشگاه نگارش آقای دانش پژوه معرفی شده است .

ج ـ تعلیق شیخ عبدالصمد برادر شیخ بهائی .

د ـ تعلیق شیخ حسین بن شیخ عبدالصمد برادر زادهٔ شیخ بهائی .

هـ ـ تعلیق عبدالله بن خلیل مؤلف رسالهٔ مواریث که درسال ۱۰۰۶ تألیف شده است .

و ـ شرح میرسید شریف جرجانی . در آداب اللغة ابن شرح بمیر نسبت داده شده است .

ز ـ شرح مولی ابوالحسن بن احمد کاشانی فقیه و متکلم معاصر شاه طهماسب . این شرح را صاحب ریاض العلما دیده است و تاریخ فراغت از تألیف آن روز دوشنبه محرم سال ۹۸۲ بوده است .

فاضل عمیدی پسر خواهر علامهٔ حلی رساله میراثیه را در تکملهٔ فرائض خواجهٔ طوسی نوشته است و نسخهٔ ازآن نزد نگارنده موجوداست .

جغرافیا

در علم جغرافیا کتاب خریدة العجائب و ترجمهٔ مسالک و ممالک بخواجهٔ طوسی نسبب دادهشده است. دیگر رسالهایست در بیان صبح کاذب از مؤلفات محقق طوسی که چون مباحث آن با کرهٔ زمین ارتباط دارد می توان آنرا بعنوان کلیات جغرافیا که در مقدمهٔ کتب جغرافیائی ذکر میشود تلقی نمود و این کتاب دارای دوباب است باب اول دارای سیزده فصل است .

آغاز : صبح کاذب نوری مستطیل است که درناحیهٔ مشرق بآخر شب ظاهر شود ممتد ازنزدیکی کنارهٔ افق تانزدیکی وسط السماء و آن نور را قاعده نبود بلکه هوائی که زیر او بافق نزدیکتر باریکتر باشد از انجهة او را بکذب نسبت کنند .

فصل دوم اندربرف. هرگاه بخاری اتفاق افتد که ازآب گرم بوده گرده ببالا رود و بهوای سرد رسید وبرودت بافراط بروی غالب شود و آن بخار رابه بنداند بیش از آنکه آب شود وهمچنان بسته بزمین آید آن جوهر را برف گویند واختلاف اشکال از چند گونه است ...

فصل سوم. اندر ژاله.فصل چهارم اندر شبنم. فصل پنجم اندر رعد و برق. فصل ششم اندر باد ها. فصل هفتم اندر حریق.فصل هشتم اندر کواکب منقصه.فصل نهم اندرسموم. فصل دهم اندرنیازک. فصل یازدهم اندر قوس وقزح.فصل دوازدهم اندرهاله. فصل سیزدهم اندر صاعقه. درفصل صاعقه گوید : ما بهراة دیدیم که صاعقه بر مناره خورد

و آنرا بدو قسمت کرد از طول که یکقسم بتقریب یک ثلث بود وقسم دیگر ثلثان و آن قسم که ثلث بود بیفتاده وثلثان برپای ماند. و هر جا نجاران چوبی بکار برده بودند آن چوب را انفصال گاه سیاه شده بود و اثر سوختن بروی ظاهر گشته و شنیدم که در دشت اصفهان کودکی خفته بود این صاعقه برساق او خورد وپایهااز باقی جدا کرد البته خون بیرون نیامد بدان سبب که داغ گشته بود و تشنج داغ ظاهر و آن کودك از پس این حادثه مدتی دراز بزیست ...

مؤلف نزهت نامه گوید: که بر منارهٔ شهر طبرستان زخم صاعقه پدیدار گشت که چند جای رخنه کرده بود وبرپای مانده و آنرا عمارت فرمودند وهنوزبرجایست. وبرباروی شهر کاشانوقتی سه کودك ایستاده بودند وبرق همی‌جست ومن حاضر بودم ومعاینه دیدم که یکی‌راسوخت مرده ازجائی گرفتند ودیگری روزی چند زنده بود وسیوم را چون اثر صاعقه اندك بود زنده بماند. ومرده ونیم مرده وزنده را با هم میآوردند ودرخمس وسبعین و اربعمائة اتفاق افتاده بود.

باب دوم- اندرحادثه‌ها که روی زمین‌افتد؛ هفت فصل. فصل اول تولد کردن کوهها. فصل دوم‌اندرجویهاورودها. فصل‌سوم‌اندرچشمه ها. چهارم اندر زلازل. پنجم اندر بازنمودن که روی آبها بسیط نیست. ششم اندر تولد نوشادر وشبه. هفتم‌اندر تولد هفت‌گوهر که فلذات گویند.

پایان نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار: وفرق میان زر وجوهر آنست که زر بس از آمیختن نضج کامل یافته است وخارجی آن نضج نیافته از این سبب بآتش نسوز وبرطوبت زنگارنشود تمت هذه‌الرسالة درسنهٔ۱۰۹۲

خواجهٔ طوسی وطب

دانشمند طوسی ظاهراً علم طب را ازقطب‌الدین مصری که از حکماء بزرگ واطباء معتبر بود آموخته است وبراثر بحث وتدقیق سرآمد اقران گردیده ودراین فن‌صاحب‌نظرشناخته شد چنانکه بروکلمان‌درشرح حال خواجهٔطوسی گوید: «ترتیب‌خاصی برای معالجهٔ پسرسلطان‌غازان وضع کرد»ونیز ادوارد برون درتاریخ ادبیات خود گوید «درسال ۶۶۹ هجری ۱۲۷۰م اباقاخان درشکارگاه ازگاو وحشی ضربتی دید جراحت ورم کرده دملی پدیدار شد هیچیک ازاطباء جرأت شکافتن آنرا ننمود تا اینکه بدستور خواجه عمل جراحی انجام گرفت وخان صحت‌یافت» رشید الدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ جراحی را که بدستورخواجهٔ طوسی‌دمل را شکافته بنام ابوالعز معرفی می‌نماید.

قطب‌الدین علامهٔ شیرازی با اینکه از خاندانی بود که فن آنها طبابت بوده وده سال دربیمارستان شیراز بشغل طبابت اشتغال ورزیده و مدتها نزد اساتید فن کلیات قانون را درس میخوانده است معذلک بحل مشکلات قانون موفق نشده تا اینکه بخدمت نصیرالدین طوسی رسیده و مشکلات قانونرا خواجه برای او حل فرموده است.

مؤلفات خواجهٔ طوسی در طب

۱- تعلیقه‌ای برقانون نوشته درآن ازایرادات اطبا برکتاب قانون جواب داده است.

۲- جواب پرسشهای قطب‌الدین شیرازی راجع بقانون بوعلی

۳- رساله های‌چندی که درجواب اشکالات کاتبی برقانون‌نوشته است

٤- جواب خواجه بسئوال یکی ازحکما دربارهٔ تنفس

آغاز پرسش: ذکر الشیخ الرئیس فی الفن العاشر من الکتاب الثالث من القانون کلام کلی فی التنفس ... التنفس یتم بحرکتین ووقفتین بینهما . . المسئول من انعامه ان یبین هذه الاشکالات

آغاز پاسخ: تاملت هذه الاشکالات فاقول، اماقول الشیخ الرئیس فی التنفس ...

آخر فهذا ما عندی فان کان موافقاً للحق فهوالمطلوب والافلینعم بالانعام عما یخالفه والله اعلم بالصواب

دیگر از کتب طبی خواجهٔ طوسی رساله درضرورت مرگ است که با قواعد پزشکی ضرورت وقوع مرگ را بیان نموده است چون خیلی مختصر بود عیناً نقل میشود:

بسم الله الرحمن الرحیم کل نفس ذائقة الموت . الموت وقوعه ضروری والوجه فیه ان السبب الموجب للموت فی جمیع الحیوانات هو ان البدن الذی یورده الغاذیة وان کان کافیاً فی قیامه بدلا عما یتحلل فاضلا عن الکفایة بحسب الکمیة لکنه غیر کاف بحسب الکیفیة وبیان ذلک ان الرطوبة العزیزیة الاصلیة انما تخمرت ونضجت فی اوعیة الغذا اولا ثم فی اوعیة المنی ثانیا ثم فی الارحام ثالثا والذی یورده الغاذیة لم یتخمر ولم ینضج الافی الاول دون الاخیرین فلم یکمل امتزاجها ولم یصل الی مرتبة المبدل عنها فلم یقم مقامها کما یجب بل صار قوتها انقص من القوة الاولی وکان کمن یفقد زیت سراج فاورد بدلها ماء فما دامت الکیفیة الاولی الاصلیة غالبة فی الممتزج علی الثانیة المکتسبة کانت الحرارة العزیزیة آخذة فی زیادة الاشتعال موردة علی الممتزج اکثر مما یتحلل فینمو الممتزج ثم اذاصارت مکسورة السورة لظهور الکیفیة الثانیة وقفت الحرارة الغزیزیة وما قدرت علی ان تورد اکثر مما بتحلل و اذاغلبت الثانیة انحط الممتزج وهدم وضعف الحرارة الی ان ببقی له اثر صالح

للكيفية الاولى فيقع الموت ضرورة فظهر من ذلك انالرطوبة العزيزية الاصلية من اول تكونها آخذة فی النقصان بحسب الكيفية وذلك هو السبب الموجب لفساد الممتزج لاغير فحصل المرام وذلك ما اردناه والله الموفق تعانی شأنه.

رسالهٔ درتحقيق طعوم(١) من فوائد مولانا سلطان الحكما نصير الحق والدين الطوسی طاب ثراه فی تحقيق الطعوم. اشار مولانا علامة العصر نجم الملة والدين افضل العالم ادام الله علوه الی داعية المستفيد بان يكتب له ماسنح علی قول بعض الحكما الجسم اما لطيف او كثيف او معتدل والفاعل فی هذه الثلثة اما الحرارة اوالبرودة ... انجام: وغير ملايم عند بعضهم فهذا ماعندی فيه ومولانا بنظر فيه و يفيد ما يسنح بخاطره الشريفة الوقادة انشاءاله

جواب خواجهٔ طوسی دربارهٔ مزاج اعضا.(٢)

آغاز: سئوال بعض الافاضل من الامام المحقق الطوسی - استدل الشيخ الرئيس فی الفصل الثانی من التعليم الثالث فی امزجة الاعضاء علی ان الشعر املس من العظم ...

الجواب: وقف الداعی المخلص علی هذا السئوال واجاب عنه بقدر ما يستحضره فی هذا الباب فان اصاب فهو المراد و الاّ فا لمتوقع ان يشير الی ما يراه غير موافق للصواب اما فی الاستدلال الاول فمعلوم ان الدم السودائی ...

انجام آن - فهذا ما يحضرنی فيه ولينعم النظر فی ذلك ويخبر بما يخطر بباله علی ذلك انشاءالله

پاسخ طوسی دررفع تناقض سخن حنين وابن سينا راجع برنگ بول(٣)

١- ٢- ٣- نسخ اين فوائد جزء كتب اهدائی استاد محترم آقای مشكوة بدانشگاه ديده شده ودرفهرست آن كتب، دانشمند محترم آقای دانش پژوه راجع باين رساله ها تحقيق كامل فرموده اند

آغاز قال حنين فی المسائل ان النضج يفعل فی صبغ البول اولاثم فی قوامه وقال الشيخ الرئيس فی الفصل الثالث من التعليم الثالث فی قوام البول .. يعلم ان صبغه ليس عن نضج .. كيف يرى الراى العالى فی دفع هذا الاشكال ولرايه مزيد السمو .. الجواب اقول كل واحد من الصبغ والقوام قد يكونان طبيعيين انجام. وليس بين الكلامين تناقض فهذا ما عندی فيه . والله اعلم

دوازده امام- تبرانامه - ادعیه

دوازده‌امام- ازنخستین سدهٔ‌اسلام صلوات ودرودفرستادن‌بر پیغمبر متداول بوده است. سپس خطبه خواندن برمنبر ودعا برای خلیفهٔ وقت رائج گشت ابن خلدون گوید: نخستین خطبه‌را عبدالله‌بن عباس بنام علی علیه السلام خواندوابن روش‌تا دورهٔ صفویه پایدار بود در دورهٔ‌صفویه چون رواج مذهب شیعه مورد علاقه بود خطبهٔ دوازده امام معمول شد وانشا کنند گان این قطعات برای جلب توجه افکار عمومی آنرا بیکی از دانشمندان گذشتهٔ شیعه‌مانندخواجهٔ طوسی ویابرای شیعی نشان‌دادن‌یکی ازبزرگان تصوف مانند محی‌الدین‌عربی‌وابن حماد بایشان نسبت داده‌اند وبرای‌دوازده‌امام‌منتسب بخواجه شرحهائی نوشته اند مانند شرح‌ابوعلی محمد باقر حسینی‌وجزاو صاحب روضات‌الجنات آنرا بنام انشاءالصلوات علی‌اشرف البریات وعترته نام نهاده.این‌خطبه حال هم شبهای جمعه با تشریفات خاصی درحرم مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام توسط‌عده‌ای ازخدام آنحضرت خوانده میشود آغاز آن:

اللهم صل وسلم وزد وبارك علی‌النبی الامی..

تبرا نامه- مختصریست‌درلعن وطعن بر اعدا ودشمنان آل‌محمد و آن درچهارده بند وهربندی مخصوص لعن بریکی ازمعاندین وظالمین آل محمد است.

آغاز: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اعوذ بالله من النـاروس غضب الجباروس شرالکفار العزةلله الواحد القهار اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد..

نسخهٔ از این تبرانامه نزد نگارنده موجود است.

ملااحمدنراقی در کتاب‌خزائن‌ازقول خواجهٔ طوسی ادعیه‌ایرا که اسباب فراوانی روزی است باین شرح نقل میکند:

قال نصیرالدین المحقق الطوسی من اقوی الاسباب الجالبةللرزق اقامة الصلوات بالتعظیم والخضوع و الخشوع و قرائة سورة الواقعة خصوصاً باللیل ووقت العشاء وقرائة سورة یس والملک وقت الصبح قال و مما یزید فی الرزق ان تقول کل یوم بعد انشقاق الفجر الی وقت الصلوة مائة مرة سبحان الله العظیم استغفرالله وانوب الیه وان تقول‌لااله الا الله الملک الحق‌المبین کل یوم صباحا ومساعاً مأة مرة وان تقول‌بعد صلوة الفجر کل‌یوم الحمد لله و سبحان‌الله ولا اله الا الله والله اکبر ثلثاً وثلثین والله اکبر اربعاً وثلثین وبعد صلوة المغرب استغفرالله سبعین مرة بعد صلوة الفجر تکثر من قول لاحول ولا قوة الا با لله العلی العظیم.

تعلیم و تربیت

خواجهٔ‌طوسی در آموزش وپرورش کتابی‌دارد بنام‌آداب‌المتعلمین بعربی این رساله جزء جامع المقدمات کراراً در ایران بطبع رسیده است خواجهٔ طوسی درآخر کتاب توصیه میفرماید: لازم است بدانش آموزان اصول بهداشت یادداده شود وبرای تیمن وتبرك بهتر است طب النبی تألیف‌جعفر بن ابی‌علی محمدبن ابی‌بکر المعتزبن محمدبن المستغفر السمرقندی را بآنان تعلیم داد. (ازریاض‌العلماء)

سید امیرعادل حسینی این رساله را بفارسی ترجمه نموده است و شیخ محسن شرارهٔ عاملی آنرا با اصلاحی درمجلهٔ العرفان چاپ صیدا در سال ۱۳٤۸ بچاپ‌رسانیده است‌وبعضی‌ازفضلاء هند آنرا بزبان اردو ترجمه وبنام آداب التعلیم منتشر کرده است.

رمل

بخواجهٔ طوسی درعلم رمل چندین رساله نسبت داده شده است که ذیلا شرح داده میشود:

رساله در رمل آغاز حمد بیعد وستایش بلاحد حضرت‌موجدیرا که‌چندین‌اشکال‌مختلفه‌سعدونحس‌از یک نقطهٔ واحده دردایرهٔ وجود...

محقق‌طوسی گویااین کتابرابنابخواهش‌هولاکوابتدابترکی‌تألیف‌فرموده‌و بعدبفارسی بر گردانده‌است‌چنانکه‌ازشرحی که‌نورالدین فتح‌الله ابهری بر این کتاب نوشته مستفاد میشود

مدخل رمل آغاز: قال المولی العلامة السعیدسلطان المحققین نصیر الحق والملةوالدین محمدبن محمدبن‌الحسن الطوسی قدس الله‌روحه ونورضریحه. اعلم ان لکل‌علم موضوعاً و موضوع علم‌الرمل هو النقطه وذلک لان البحث علیها من جهتین وهما الزوج والفرد

رساله دراحکام دوازده خانهٔ رمل عنوان این رساله این است:
حکم بقول حضرت سلطان المحققین نصیر الحق و الملة و الدین الطوسی تغمده‌الله بغفرانه

آغاز: بدانکه خواجه علیه الرحمة دوازده خانهٔ رمل را احکام نوشته هر کس همین دوازده خانه را ضبط کند احتیاج باستاد نبود و آن آنست :

البیت‌الاول : اگر درخانهٔ اول شکل خارج باشد سائل‌را نیت‌نقل وحرکت‌باشد.

اختصاری ازرسالهٔ رمل.ظاهراً باشارهٔ هولاکو مجدداً باختصار

رسالهٔ رمل مأمور شده وآنرا دردو صفحه مختصر کرده‌است آغاز:
چون یرلیغ جهانمطاع نافذ شده‌بود که این مختصر درغایت اختصارباشد وآنچه‌مقصود از مطولات این فن‌است دراین مختصر معلوم شود از آنچه تسکین دائرهٔ اختیار درطالب‌و مطلوب اختصارکردیم وتسکین مذکور اینست... انجام: انتهی‌کلام نصیرالملة والدین رحمه الله تعالی

خواجه نصیر الدین طوسی از جنبهٔ ادبی

یکی از مزایا ومرجحاتی که محقق طوسی برسائر حکما دارد بلاغت وشیوائی کلام وسعهٔ اطلاع ادبی اوست که موجب شده حقاً اورا در ردیف ادباو نویسندگان بزرگ ذکر کرد چنانکه نام او دراغلب تذکرهٔ شعرا آورده شده است.

ازجملهٔ خصائص سبک تحریر خواجهٔ طوسی برخلاف نویسندگان دورهٔ مغول سادگی وروشن نویسی است که مشکلترین دقائق حکمت را درقالب الفاظ روان وسهل وباتعبیر نیکو وروشن بیان فرموده است. از مطالعهٔ کتاب اخلاق ناصری وسیروسلوك وآغازوانجام درفارسی وشرح اشارات مخصوصاً نمط مقامات العارفین که درآن قصهٔ عرفانی سلامان و ابسال را درنهایت بلاغت نگاشته تبحرآن بزرگوار درنثرنویسی بعربی وفارسی ثابت میشود.

دیگر ازشاهکارهای ادبی خواجهٔ طوسی فتحنامه ایست که پس از تسخیر بغداد بامر هولاکونوشته وبرای ملک ناصر وسائرسلاطین ممالک مجاور فرستاده است واین نامه درمحافل ادبی آن عصر تأثیرعمیقی بخشیده است واین معنی ازجوابیکه داده اند استنباط میشود.

ما نامهای خواجهٔ طوسی را وآن قسمت ازجوابیرا که امرای شام بنویسندهٔ نامه داده اند ازلحاظ اهمیت موضوع نقل میکنیم.

اللهم فاطر السموات والارض یعلم الملک الناصر اننا نزلنا بغداد فی سنة خمس وخمسین وستمائه فاستاسرنا مالکها وسئلنا وسائل فیها وندم واستوجب منا العدم وضن بالمال فآل به الامر الی مآل واستبدل نفائس

نفيسة ونفوساً بذية خسيسة و كان ذلك ظاهراً فوجد و اما عملوا حاضراً و قد قال القائل اذا تم امردنا نقصه و نحن في الاستزادة . اما بعد يعلم الملك الناصر وسيف الدين بن يغمور و علاء الدين القشيمري و سائر امراء الشام والاجناد انا جندالله خلقنا من سخطه وسلطنا على من حل عليه غضبه فلكم بمن مضى معتبر وممن قتلناه مزدجر .

فاتعظوا بغيركم وسلموا الينا امركم قبل ان ينكشف الغطأ ويحل عليكم منا الخطا فنحن لانرحم من بكى ولانرق لمن شكى قد نزع الله من قلوبنا الرحمة فالويل ثم الويل لمن لم يكن من حزبنا وقد خربنا البلاد وايتمنا الاولاد واظهرنا في الارض الفساد فعليكم بالحرب وعلينا بالطلب فاى ارض تحويكم واى بلادنا ويكم فمالكم من سيوفنا خلاص و لامن سهامنا مناص خيولنا سوابق وسيوفنا قواطع وسهامنا خوارق ولتوتنا سواحق قلوبنا كالجبال وعددنا كالرمال فمن رام اماننا سلم ومن رام حربنا ندم سلكنا لايرام وجارنا لايضام فان انتم قبلتم شرطنا واطعتم امرنا كان لكم مالنا وعليكم ماعلينا وان انتم خالفتم وابيتم وعلى بغيكم تماديتم فلاتلوموا الا انفسكم و ذلك بما كسبت ايديكم فقد اعذر من انذر وانصف من حذر فالحصون بين ايدينا لاتمنع والعساكر لقتالنا لاترد ولاتدفع ودعائكم علينا لايستجاب ولايسمع لانكم اكلتم الحرام وحنثتم الايمان واظهرتم البدع و اضعتم الجمع واستجبتم الفسوق والعصيان و فشا فيكم الحسد والطغيان فاستبشروا بالذلة والهوان فاليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون في الارض بغير الحق وبما كنتم تفسقون و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون وقد ثبت عندكم اننا الكفرة وثبت عندنا انكم الفجرة فسلطنا عليكم من بيده امور مدبرة واحكام مقدرة فعزيزكم لدنيا ذليل وكثيركم عندنا قليل الويل والخوف لمن هو بين ايدينا طويل والا من والعفو لمن له الينا سبيل فنحن مالكوا الارض شرقاً وغرباً واصحاب الاموال

سلباً ونهبا واخذنا كل سفينة غصباً فميزوا بعقولكم طرق الصواب واسرعوا علينا برد الجواب من قبل ان يضرم الكفرة نارها وترون شرارها وتحط اوزارها ولا يبقى منكم باقية و تصبح الارض منكم خالية فتدهون منا باعظم داهية وما ادراك ماهية نارحامية ولم نبق لكم جاهاً و لاعزا و لاتجدون منا كهفا ولاحرزاً وينادى عليكم منادى الفناء، هل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزاً وقد انصفناكم اذ ارسلناكم فرد و اجواب الكتاب قبل حلول العذاب وانتم لاتشعرون فكونوا على امركم بالمرصاد وعلى جادتكم من اقتصادفا ذاقرأتم كتابنا هذا فاقراوا اول النحل وآخر صاد و نحن قد نثرنا جواهر الكلام والجواب كما يكون والسلام على اهل السلام.

امراى شام در جواب نامهٔ هولاكو قسمتى را اختصاص بنويسندهٔ نامه يعنى خواجهٔ طوسى داده وچنين نوشته‌اند.

... قولو الكاتبكم الذى وصف مقالته وصنف رسالته ماقصرت بما اقتصرت اوجزت وبا لغت والله ماعندنا كان كتابك الا كصرير باب اوطنين ذباب. لانك استخففت النعمة واستوجبت النقمة سنكتب ما قالوا ونمد لهم من العذاب مدا وتلعب بالمكاتبة والتهديدات الكاذبة ما كان الغرض الا اظهار بلاغتك واعلام فصاحتك وما انت الا كما قال القائل «حفظت شيئاً وغابت عنك اشياء» كتبت سيعلم الذين ظلمو اى متقلب ينقلبون لك هذا الخطاب وسياتيك الجواب اتى امر الله فلاتستعجلوه الملك الناصر ويغمور وعلاءالدين القشيمرى و سائر امراءالشام والاجناد لايحادون الزناد و ينتظرون صهيل الجياد والتصاق البداد بل تذروا السعى الى الجهاد والاتصال الى جهنم وبئس المهاد وضرب اللمم بالصماصم الحداد و كلهم يقولون اذا كان لكم بالحرب سواعد سماحة ولديكم هذا الفصاحة و قلوبكم كالجبال وعددكم كالرمال فما لحاجة الى قرائة آيات و تصنيف

حکایات وتلفیق مکاذبات وها نحن موخر الصفر موعدنا السحر ویعجل الله لمن یشاء الظفر ونحن مانثرنا جواهر الکلام وما قعدنا مقام الملام بل قلنا ماحضر ونعتذر من عی وحصر والسلام.

شیخ بهائی درجلد دوم کشکول وصاحب جامع التواریخ مینویسند: وقتیکه فرستادگان صاحب حلب نامه را بهولاکو رساندند مجدداً نامهٔ زیر بانشاء خواجهٔ طوسی بصاحب حلب نوشته شد.

اما بعد فقد نزلنا بغداد سنة ست و خمسین وستمائة فساء صباح المنذرین. فدعونا مالکها فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذاً وبیلا وقد دعوناك الی طاعتنا فان اتیت فروح وریحان وجنة نعیم وان ابیت فلاسلطن منك علیك فلاتکن کالباحث عن حتفه بظلفه والجادع مارن انفه بکفه فیکون من الاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا وما ذلک علی الله بعزیز والسلام علی من اتبع الهدی.

خواجهٔ طوسی گاهی درمکاتبات خود ویا در مقدمهٔ کتابها ویا در تاریخ فوت بزرگان ویا درموضوعات عرفانی وفلسفی ابیاتی بعربی و یا فارسی سروده است که دراین رساله بمناسبت مقام بعضی ازآنها درج شده است. دراینجانیز بعضی ازابیات که درتذکرها ویامجموعه های خطی موجود در کتابخانهای مجلس شورای ملی - کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوه بدانشگاه تهران - کتابخانه ملی ملک دیده شده ومنتسب بخواجه دانسته اند آورده میشود.

نبود مهتری چو دست دهد — روز تا شب شراب نوشیدن
یا غذای لذیذ را خوردن — یا لباس لطیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود — گر توانی ز من نیوشیدن
غمکنان را ز غم رهانیدن — در مراعات خلق کوشیدن

ابن فوطی در مجمع‌الاداب از قول خواجهٔ طوسی نقل میکند عمادالدین بادشاه قهستان که مردی جبار وظالم بود بنائی میساخت که پایه‌اش ازستم وجور گذاشته میشد ولی قبل ازاینکه ساختمان باتمام برسد او می‌میرد خواجهٔ طوسی این دوبیت را انشاد کرده وبر ایوان آن‌عمارت مینویسد .

زین گوشه و ایوان که بر افراشتهٔ وین خواستهٔ خلق که برداشتهٔ
چه فائده بد ترا چو نا بافته کام بگذشتی و اینها همه بگذاشتهٔ

در جنگ ۱۰۳۹ جزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة به دانشگاه این رباعی بخواجهٔ طوسی نسبت داده شده است.

جزحق‌حکمی که حکم‌را شاید نیست حکمی که زحکم‌حق‌فزون‌آیدنیست
هر چیز که هست آنچنان میباید و آنچیز که آنچنان نمیباید نیست

درمجموعهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی که‌درتذکرهٔشعرا است این ابیات را ازخواجهٔ طوسی دانسته‌اند.

گفتم که دلم ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
اکنون که بچشم عقل مینگرم معلومم شد که هیچ معلوم نشد

***

از بهر سر انجام ده انجام بخوان در وی نگرو حقیقت جام بخوان
اینست دعا که مرده را زنده کند تو وردکن و هرسحر وشام بخوان

***

عارف نشود کس بتراشیدن سر فخری نبود بس بتراشیدن سر
اول ز سر تراش بر باید خاست مشغول شدن بس بتراشیدن سر

صاحب روضات‌الجنات این‌رباعی‌را ازدانشمند طوسی دانسته است

موجود بحق واحد اول باشد باقی همه موجود مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت نقش دومین چشم احول باشد

شیخ حر عاملی در کتاب امل الآمل دوقطعهٔ عربی زیررا بخواجه نسبت داده است.

کنا عدما ولم یکن من خلل　　والامر بحاله اذ اسامتنا
یا طول فنائنا و تبقی الدنیا　　لاالرسم بقی لنا ولااسم المعنی

***

ما للمثال الذی ما زال مشتهراً　　للمنطقیین من شرطی تسدید
اما راوا وجه من اهوی وطرته　　الشمس طالعة والیل موجود

محقق طوسی را در علم عروض کتابی است بنام معیارالاشعار و ابتدای آن باین عبارت شروع میشود: الحمدلله حمدالشاکرین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین این مختصریست درعلم عروض وقافیت...

این کتاب در طهران بطبع رسیده است. و راجع باصالت و صحت استناد این کتاب بخواجهٔ طوسی استاد محترم آقای مدرس رضوی درصفحه ۲۹۲ و۲۹۳ شرح احوال وآثار خواجهٔ طوسی تحقیقات عمیقی فرموده‌اند. دو شرح براین کتاب نوشته شده است: یکی شرح مفتی محمد سعدالله مرادآبادی بنام میزان الافکار فی‌شرح معیارالاشعار وآنرا در سال ۱۲۸۲ درلکنهو از بلاد هندوستان چاپ نموده است. وشخص دیگری در زمان شاه‌عباس اول آنرا شرح کرده که نسخه‌اش در کتابخانهٔ ملی‌ملک موجود است. وقدیمترین نسخه‌ازاین کتاب بطوریکه آقای‌مدرس رضوی‌نوشته‌اند متعلق بآقای دکتر نجم‌آبادیست وتاریخ تحریر آن سال ۶۷۰ میباشد.

در مجموعهٔ جنگی شماره ۹۰۰ کتابخانهٔ مجلس شورایملی که در تذکرهٔ شعرا است صفحه ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ این ابیات مثنوی بخواجهٔ طوسی منسوب است

ملك الحکماء نصیر الدین طوسی گوید درتتمت این معنی

کودك زیرك چوبشنید این‌سخن   گفت کین راه‌رانه سر پیدا نه بن
نیست این حجت کی گفتی‌دلپذیر   من زفطرت گفتم این بر من مگیر
موم را من میشناسم بی شکی   کز دوچیزست اصل‌اوبس یایکی
نیست با او صورت ذاتی بهم   دردل من نیست زو تیمار و غم
صورت عارض که از وی زایلست   از زوال او مرا درد دل است
بر فوات اوست یکسر حسرتم   وز فنا بعد از بقا در حیرتم
من نیارم آوربدن در خیال   کز کجا آمد کجا شد چیست حال
کاشکی گشتی بنزد من درست   تا دگر باز آید آن شکل نخست
من ز حال مثل او ایمن نیم   کاشکی دانستمی تا بر چیم
این تن من بر مثال موم بود   جان من‌چون نفس او معلوم بود
هر دو را اکنون همی بینم قرین   حالشان گوئی چه باشد بعد ازاین
قول کودك در دلم شد جایگیر   کان تفحص بود ما را ناگزیر
گفتم آنچ او گفت عین حکمتست   زانک آن کودك زاهل‌فطنت‌است
بررسیدم این‌سخن ازعام و خاص   تا مگر یابم از آن حیرت خلاص
هر کی دعوی کرد حل این‌سخن   یا مغالط بود با غالط چو من
دیگران خود بیشتر جاهل بدند   واهل علم از حد آن غافل بدند
تا یکی دیدم زما مهتر بسال   کو بدانستی جواب هر سئوال
پیش او تقریر کردم قصه را   شرح دادم قصهٔ بد غصه را
گفت این بر کود کان مشکل بود   مهترانرا علم این حاصل بود

فکر کن درحال موم خود نخست تا بیابی آنچ می یابی درست
ماده و صورت درو تا جمع نیست نام او در عرف بازی شمع نیست
لیکن آن‌مجموعه گرچه موم تست جز پذیرانیست واین‌معلوم‌تست
نقش آن نقاش شد دروی پدید وین سخن باور کند هر کوشنید
گر پذیرا صورت از خود یافتی سوی دیگر صورتی نشتافتی
آب‌راسردی‌چواز‌خود حاصل‌است گر کنی گرمش بسردی مایلست
ور بخود بازش گذاری جاودان گرمی اندر وی نیابی بی گمان
هست صورت‌بخش‌جز‌صورت‌پذیر نیست زیشان‌هر‌دوصورت‌را‌گزیر
باز صورت گر اگرصورت نداشت بر پذیرفتار نتواند نگاشت
معطی درویش چون بخشد عطا یا مؤدی چون کند لاشیئی ادا
تو توانی کردهم معلوم خویش گر کنی اندیشهٔ در موم خویش
کی توانی گر کنی بر موم نقش آنچ باشد در دلت معدوم نقش
لیک چون در وی نگاری صورتی کرده باشی بیشتر زان فکرتی
بی گمان دانی که نقش حاصلت هست‌آن نقشی که بود اندر دلت
گرچه این‌مسبوق وآن سابق بود آنک این آنست هم صادق بود
باز اگر از موم زایل یابیش در ضمیر خویش حاصل یا بیش
در حقیقت هر دو راهست اتحاد وین تکثر هست عاید با مواد
مادهٔ اول که عکس اولست چون دوم‌صورت‌بچشم‌احول‌است
ذات اول واحدست و او کثیر اوست صورت‌بخش‌و‌ین صورت‌پذیر
اوبخود هست‌است وین گرنیستی ماندی محروم ازو هر نیستی
لاجرم زان هستی بی منتها نیستها شد از او چون هستها
غایت ماده چو بد تکمیل او کی سزد از جود حق تعطیل او
یافت خط از علت ایجاد خویش دم بدم بر قدر استعداد خویش
صدهزاران‌نفس گشت ازوی بدبد هر یکی بندی دگر را شد کلید

گر صور بسیار بینی با مواد　　نیست جز یک ذات مبدا و معاد
چون شدی آگاه از ذات و صفات　　بر سراسر جملگـی کـاینات
نورهاسی دان کی کرد از حق طلوع　　جمله را هم سوی او باشد رجوع
چون ازو بد هر یکی را ابتدا　　هم بدو باید که باشد منتها
غیر ازو گر کهنه اند و گر نوند　　زو همی آیند و زی او هم میروند
گر تو و من نیستی اندر میان　　اوستی و اوستی تا جاودان
جون بباشد من علیها را زوال　　چیست باقی وجه رب ذوالجلال
بس چو هست و نیست یکسر مغز و پوست
اوست یا هم اوست یا هم زوست اوست

مصنفات خواجهٔ طوسی در علم منطق

اساس الاقتباس

این کتاب در ٦٤٢ تألیف شده است و درسال ١٣٢٦ باهتمام استاد ارجمند آقای مدرس رضوی در جزء انتشارات دانشگاه چاپ شده‌است.

تجرید المنطق

آغاز: نحمدالله حمدالشاکرین ونصلی علی محمد وآله الطاهرین ...
و آن مرتب برنه فصل است. پایان آن: تم کتاب التجرید و بالله العصمة والتفرید...

دانشمند طوسی این کتابرا دراواسط شعبان سال ٦٥٦ باتمام رسانده و نسخهٔ قدیمی نفیسی که در کتابخانهٔ ملک موجود است بخط محمدبن ابی الطیب وتاریخ کتابت آن اواسط رمضان ٦٥٦ میباشد. این کتاب را علامهٔ حلی بنام جوهر النضید شرح کرده است وآن بطبع رسیده است. شرح دیگری هم مولی محمود بن محمدبن محمود تبریزی بتاریخ ٩١٣ نوشته است.

تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار

تنزیل الافکار تألیف اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری میباشد و خواجه آنرا نقدکرده است.

آغاز: الحمدلله محق الحق و مبدع الکل والصلوة علی محمد خیر الرسل ...

پایان: فهذا ما خطر ببالی علی ما اورده هذا الفاضل فی المباحث المنطقیة من هذا الکتاب وفی عزمی ان اتصفح باقی الکتب ان ساعدنی التوفیق.

یک‌نسخهٔ نفیس ازاین کتاب در کتابخانهٔ ملی‌ملک موجوداست کاتب در آخرش چنین نوشته است : فرغ من تألیفه اواسط شعبان ٦٥٦ وسن‌نسخه یوم‌الاحدالسابع من‌شوال‌السنة المذکوره محمدبن‌ابی‌الطیب الخادم .

رسالهٔ مقولات (قاطیغوریاس)

آغاز آن : مقاله در مقولات عشره‌وآنرا بیونانی‌قاطیغوریاس خوانند ونه فصل است . فصل اول در ابتدای سخن درمقولات ...

پایان: وازاین‌قیاس اقسام‌معیت‌هم پنج بود . اینست‌آنچه‌خواستیم در این مقاله ایراد کنیم و اکثر مطالب اینمقاله بمصادرتست‌در علوم دیگر مبرهن شود والله اعلم‌بالصواب .

این رساله همان مقالهٔ دوم کتاب اساس‌الاقتباس میباشد

نسخهٔ این رساله در کتابخانهای آستان قدس رضوی و مدرسهٔ سپهسالارو کتابخانهٔ اهدائی آقای‌مشکوة بدانشگاه موجود است.

فلسفهٔ خواجه نصیرالدین

دریافت فلسفهٔ استاد طوسی و بیان آن کاریست بس دشواد زیرا همانطوریکه ابن عبری در مختصرالدول ذکر کرده است سبک خواجهٔ طوسی بر این قرار گرفته است که آراء متقدمین را تقویت نمایدوشکوك و اعتراضات متأخرین را جواب بدهد . و اینموضوع از پاسخهائیکه در مقابل سئوالات معاصرین داده است و در مبحث آخر این کتاب ازمفادنامه های متبادله بین محقق طوسی و علماء همعصر که آن نامه ها درج خواهدشد استنباط میشود و نیزازتبحرو تضلعی که در فنون مختلف داشته بمذاق هرمذهب و نحله توانسته است تألیف نماید چنانکه مدتی را که در میان اسمعیلیه بوده بسبک آنها تصنیف کرده است و یا اینکه مثلا در شرح اشارات چون نظر او بتفسیر و تقریر عقائد شیخ الرئیس بوده قاعدهٔ الواحد لا یصدر عنه الاالواحد را تحکیم وبلکه ادعای بداهت کرده است ولی در کتب کلامی خود وقتیکه قاعدهٔ الواحد را مطرح میکند می فرماید «وادلة وجوده مدخولة» و نیز در کتاب تجرید در ابطال ترکیب جسم از اجزای لایتجزی موافقت حکما نموده لیکن بوجود هیولی قائل نشده و در حقیقت جسم موافقت افلاطون کرده و در برهان مشهور بر وجود هیولی باین وجه قدح نموده است :

«ولا يقتضي ذلك اى قبول الجسم للاتصال والانفصال ثبوت مادة سوى الجسم لاستحالة التسلسل ووجود مالا يتناهى»

و در همین کتاب ایراد برهانی برحدوث عالم جسمانی نموده است باین عبارت :

«و الاجسام کلها حادثة لعدم انفکاکهامن جزئیات متناهیة...»

این اختلاف رأی حاکی از تردید نمیباشد بلکه خواسته استدر هر مسلك فلسفی که وارد میشود مطابق عقیدهٔ آن قوم دلیل اقامه کند ولی پس از بررسی دقیق می‌توان گفت که حضرت‌خواجهٔ‌طوسی بمسلك اشراق متمایل است چنانکه دراول شرح اشارات بااینکه متعهد شده است که از شیخ الرئیس طرفداری نموده و در هیچ مسئله‌ای بر ابو علی اعتراض ننماید چون بمسئلهٔ علم واجب میرسد دیگر نمیتواند ازمخالفت خودداری نماید وچنین می‌فرماید:

«ولولانی اشترطت علی نفسی فی‌صدر هذه‌المقالات ان‌لااتعرض لذکر مااعتمده‌فیما اجده مخالفالمااعتمده‌لبینت‌وجه التفصی‌من هذه‌المضائق و غیر ها بیانا شافیا ولکن الشرط املك ومع ذلك فلااجدمن نفسی‌رخصة ان‌لااشیرفی‌هذاالموضع‌الی‌شیی‌من‌ذلک‌اصلا فاشرت‌الیه اشارة خفیفة‌یلوح الحق منهالمن هومیسر لذلك.»

خلاصهٔ عقیدهٔ ابن سینا در علم واجب

مشائین و شیخ‌الرئیس که جزو این‌نحله محسوب میشود عقیده دارند باینکه علم خداوند باشیاء بارتسام صورآنها است‌درذات حق یعنی ممکنات حاصل میشوند در ذات‌حق بحصول ذهنی بروجه کلی. ازطرفی چون مشائین‌اتحاد عاقل‌ومعقول را منکرند در این‌مسئله اشکالی‌متوجهٔ آنها شده است باین ترتیب اگر اتحاد عاقل و معقول محال باشدوعقیده داشته باشیم باینکه واجب تعالی اشیاء را بعلم حصولی ادراك میکند لازم میآید معقولات‌خداوند که صور متباینه هستند متقرر در ذاتش‌باشند در نتیجه ذات حق واحد نباشد بلکه مشتمل بر کثرت گردد. ابن‌سینا از این اشکال‌باین‌طریق‌جواب داده‌است: چون‌واجب‌الوجود ذات‌خودش‌را

تعقل میکند و از تعقل ذات ، ممکنات را ادراك می‌نماید پس تعقل کثرت درمرتبهٔ متأخر از ذات‌است ولازم ومعلول حق‌است وتکثرلوازم ومعلولات‌هم منافی وحدت ذات علت‌نمیباشد نتیجةً اشکال مندفع میشود

محقق طوسی و امام فخر بر شیخ اعتراض کرده و گفته‌اند این عقیده مخالف دو مسئلهٔ مهم از مسائل حکمت که مورد اتفاق حکماءاست میباشد. یکی‌آنکه حکماء توافق دارند در اینکه بسیط نمیشود دفعةً هم قابل باشد و هم فاعل و اینجا شیخ اعتراف کرده است باینکه مؤثر در اینصورت عقلیه ذات باری تعالی است و قابل این صورت نیز اواست.

دیگر آنکه مشهور در مذاهب فلاسفه اینست که خداوند متصف بصفات اضافی‌وسلبی‌نیست واینجا شیخ اقرارکرده‌است که واجب‌الوجود متصف بصفات ثبوتی‌غیر اضافی میباشد .

اعتراض سوم اینست که بنا بعقیدهٔ شیخ الرئیس لازم میآید که ذات حق محل باشد برای معلولات ممکنهٔ متکثرهٔ خودش و این هم محال است.

عقیدهٔ خواجهٔ طوسی درعلم واجب :

محقق طوسی در علم واجب با اندك اختلافی قول شیخ اشراق را پسندیده است وعقیده دارد باینکه‌علم‌باری تعالی باشیاء باضافهٔاشرافیه است یعنی وجود مجردات ووجود علمی مادیات که درمجردات حاصل میشوند مناط عالمیت حق تعالی هستند. اما شیخ اشراق می‌فرماید چون خداوند تبارك و تعالی تسلط مطلق دارد بهمهٔ اشیاء؛ چیزی حاجب او نمیشود ازادراك چیزدیگر؛ لذا وجود صور اشیاء خواد مجرد باشندخواه مادی، مرکب باشند یابسیط،مناط عالمیت حق‌تعالی‌هستند وعلم‌خداوند باشیاء عبارت از نفس ایجاد آنها است پس بنا بعقیدهٔ شیخ اشراق و

محقق طوسی علم خداوند باشیاء بمشاهدهٔ حضوریست نه بارتسام صور چنانکه شیخ الرئیس می‌فرماید زیرا واجب تعالی ترفع دارد ازاینکه اشیاء را بصور مرتسمهٔ آنها ادراک کند.

تألیفات خواجهٔ طوسی در فلسفه و حکمت.

حل مشکلات اشارات

ابن خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود میگوید «ولاهل المشرق عناية بكتاب الاشارات لابن سينا وللامام ابن الخطيب عليه شرح حسن و كذا الامدی وشرحه ايضا نصير الدين الطوسی المعروف بخواجة من اهل المشرق و بحث مع الامام فی كثير من مسائله فا وفی علی انظاره و بحوثه وفوق كل ذی علم عليم» صلاح الدين صفدی در الوافی بالوفيات گويد « خواجهٔ طوسی اشارات را در مدت بيست سال شرح كرد و اعتراضات امام فخر را رد كرده و قاضی القضاة جلال الدين قزوينی روزی از اين شرح توصيف زيادی كرد من هم حاضر بودم گفتم مولانا كار مهمی انجام نداده است شرح امام فخر را با گفتار سيف الدين آمدی جمع كرده خودش هم مطالبی بآن دو شرح افزوده است گفت من شرح آمدی را نديده‌ام جواب دادم شرح او بنام كشف التمويهات عن الاشارات و التنبيهات است»

خواجهٔ طوسی در اول شرح می‌فرمايد « شيخ الرئيس در تأليف اين كتاب مؤيد من عند الله بوده است . چنانكه خود بوعلی رئيس حكما است اين كتابش نيز در ميان سائر تأليفات او شيخ و رئيس است و چون امام فخر اين كتاب را بانظر تعصب شرح كرده و اعتراضات زيادی وارد كرده است بحديكه عده‌ای از فضلا شرح او را جرح نام نهاده اند لازم دانستم كه مطالب را مطابق عقيدهٔ مؤلف شرح نمايم و از بيان عقيدهٔ شخصی خودداری بكنم و شبهات امام فخر را چنانكه شايد و بايد انتقاد

نمایم .

در کتاب اشارات که ظاهراً آخرین تألیف شیخ الرئیس است مؤلف تا اندازهٔ بمشرب عرفانی گرائیده است خاصه در آخر کتاب که راجع بمقامات العارفین سخن رانده است . شارح نیز کما ینبغی با ذوق عرفانی و وروش اشراقی فرمایشات شیخ الرئیس را تفسیر کرده است مخصوصاً داستان سلامان و ابسال را که بوعلی با اشاره ذکر کرده خواجهٔ طوسی حکایت آنرا بدو وجه بسبک شیوائی نگاشته است . داستان دوم را پس از بیست سال از اتمام شرح بدست آورده و بآن الحاق نموده است محقق طوسی در شرح مطالب این کتاب بشرط خود عمل کرده است . ومسائلی را که مخالف عقیدهٔ خودش بوده اعتراض نکرده است مگر در مسئلهٔ علم باری تعالی باشیاء که کاسهٔ صبرش لبریز شده وعقیدهٔ شیخ را در اینمسئله رد کرده است .

رسالهٔ اثبات جوهر مفارق

نام دیگر این رساله نفس الامر است . و نیز بنام اثبات العقل ضبط شده است .نسخه ای از این کتاب نزد نگارنده موجود است و با نسخ کتابخانهٔ ملک وآستان قدس رضوی ودانشگاه تطبیق و تصحیح شده است چون مختصر و نافع بود اینجا نقل میشود .

اعلم انالانشک فی کون الاحکام الیقینیه التی قدحکم بها اذهاننا مثلا کالحکم بان الواحد نصف الاثنین (۱) اوبان قطر المربع لایشارک ضلعه اوبحکم له مما لم یسبقه الیه ذهن اصلا بعد ان یکون یقینیا مطابقة لما فی نفس الامر و لا (۲) فی ان الاحکام التی یعتقدها الجهال بخلاف ذلک کمالو اعتقد معتقد ان القطر یشارک الضلع اوغیر ذلک مطابقة لما فی نفس الامر ونعلم

---

(۱) اقل ، نسخهٔ ملک و دانشگاه (۲) نشک، نسخه سنید

یقینا ان المطابقة لا یمکن ان یتصور الا بین الشئین المتغایرین بالتشخص و متحدین فیما یقع به المطابقة و لاشک فی ان الصنفین المذکورین من الاحکام متشارکان فی الثبوت الذهنی فاذا یجب ان یکون للصنف الاول منها دون الثانی ثبوت خارج عن اذهاننا یعتبر المطابقة بین ما فی اذهاننا و بینه و هو الذی یعبر عنه بما فی نفس الامر . فنقول ذلک الثابت الخارج اما ان یکون قائماً بنفسه او متمثلا فی غیره و القائم بنفسه اما ذات وضع او غیر ذی وضع والاول محال اما اولا فلان تلک الاحکام غیر متعلقة بجهة معینة من جهات العالم والاشخاص(۱) والازمان و کل ذی وضع متعلق بها فلا شیی من تلک الاحکام بذی وضع لا یقال انها یطابق ذوات الاوضاع لا من حیث هی ذوات اوضاع بل من حیث هی معقولات ثم انها یقارن الاوضاع من حیثیة اخری کما یقال فی الصور المرتسمة فی الاذهان الجزئیة انها کلیة باعتبار و جزئیة باعتبار آخر لانا نقول الصور الخیالیة (۲) المطابق بها اذا کانت کذلک کانت قائمة بغیرها و فی هذا الفرض کان قائماً بنفسه هذا خلف و اما ثانیا فلان العلم بالمطابقة لا یحصل الا بعد الشعور بالمطابقین و نحن لانشک فی المطابقة مع الجهل بذلک الشی من حیث کونه ذا وضع و اما ثالثاً فلان الذی فی اذهاننا من تلک الاحکام انما یدرک بعقولنا و اما ذوات الاوضاع فلا ندرکها الا بالحواس و ما یجری مجری الحواس والمطابقة بین المعقولات والمحسوسات من جهة ما هی محسوسات محال والثانی هو ان یکون ذلک بنفسه غیر ذی وضع و هو ایضا محال لانه قول بالمثل الافلاطونیة و اما ان کان ذلک الخارج المطابق به متمثلا فی غیره فینقسم ایضا الی قسمین و ذلک لان ذلک الغیر اما ان یکون ذا وضع او غیر ذی وضع فان کان ذا وضع کان المتمثل فیه مثله و عاد المحال المذکور فیبقی القسم الاخر و هو ان یکون متمثلا فی شیء غیر ذی وضع ثم نقول ذلک المتمثل فیه لا

۱- و لا بزمان معین من الازمنة ، نسخهٔ ملک. ۲- الخارجیة ، نسخهٔ دانشگاه

یمکن ان یکون بالقوة وان کان بعض ما فی الاذهان بالقوة وذلک لامتناع المطابقة بین ما هو بالفعل ویمکن ان یصیر وقتا ما بالفعل وبین ما بالقوة وایضاً لایمکن ان یزول او یتغیر او یخرج الی الفعل بعد ما کان بالقوة ولافی وقت من الاوقات لان الاحکام المذکورة واجبة الثبوت ازلا وابداً من غیر تغییر واستحالة ومن غیر تقیید بوقت و مکان فواجب ان یکون محلها کذلک والافامکن ثبوت الحال دون المحل فاذاً ثبت وجود موجود قائم بنفسه فی الخارج غیر ذی وضع مشتمل بالفعل علی جمیع المعقولات التی یمکن ان یخرج الی الفعل بحیث یستحیل علیه وعلیها التغیر والاستحالة والتجدد والزوال و یکون هو و هی بهذه الصفات ازلاوابدا و اذا ثبت ذلک فنقول لایجوز ان یکون ذلک الموجود هو اول الاوائل اعنی واجب الوجود لذاته عزت اسماؤه وذلک لوجوب اشتمال ذلک الموجود علی الکثرة التی لانهایة لها بالفعل واول الاوائل یمتنع ان یکون فیه کثرة وان یکون مبدء اولا للکثرة وان یکون محلاقا بلاالکثرة یتمثل فیه فاذا ثبت وجود موجود غیر الواجب الاول تقدس وتعالی بهذه الصفة ونسمیه بعقل الکل و هوالذی عبرعنه فی القران المجید تارة باللوح المحفوظ وتارة بالکتاب المبین المشتمل علی رطب ویابس وذلک مااردناه والله الموفق والمعین .

شمس الدین محمد کیشی بر این رساله شرحی نوشته بنام روضة المناظرة وآنرا بخواجه بهاءالدین محمدجوینی اهدا نموده است اولش اینست: الحمد لله الذی لا یواظب علی مناهج الرشاد الا بهدایته .. . شرح های دیگری نیز بر این کتاب نوشته شده است و استاد محترم آقای مدرس رضوی در شرح حال خواجه طوسی مرقوم فرموده‌اند . محقق دوانی نیز این کتابرا شرح کرده است آغاز ـ بعدحمدالله مبدع الحقائق ... فیقول محمدبن اسعد الصدیقی لما اتفق لی مطالعة الرسالة التی اخترعها .. الخواجه نصیر الملة والدین محمدبن

الحسن الطوسی فی اثبات الجوهر المفارق المسمی بالعقل الکلی سنح فی اثناء المطالعة دقائق . فاردت ان ثبتها والتزمت ایراد لفظه فی تلک الرسالة ممزوجا بما سنح لی من الزوائد .قال شکر الله سعیه :انا لانشک فی کون الاحکام الیقینیة.

انجام و ذلک ما اردناه والحمد لله رب العالمین — اقول انما یثبت کونه عقلا... ولی فی تحقیق نفس الامر کلام بعید الغور ارجو من عنایة الله وحسن توفیقه تیسر تحقیقه وتنقیحه انه خیر من اعان و هو المستعان و علیه التکلان وولی الحمد فی کل آن و زمان

رسالة فی العلم والعالم والمعلوم ـ نام دیگر این کتاب؛ رسالة فی العلم الاکتسابی واللدنی میباشد یک نسخه از این رساله نزد نگارنده موجود است که با نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه تطبیق شده ذیلا درج میشود وکلماتیکه نسخهٔ دانشگاه مغایر نسخهٔ متن است در باورقی نشان داده میشود .

اعلم وفقنا الله تعالی و ایاك انه لابد من معرفة العالم وللمعلوم فالعلم تصور النفس المطمئنة الناطقة الکلیة حقائق الاشیاء المجردة عن المواد کمیة وکیفیة مفردة کانت اومرکبة والعالم هوالمدرك لتلك(١) الاشیاء احاطة والمعلوم ذات الشی المتصور علمه فی النفس والعلم یندرج فیه (٢) نوعان تعلیم(٣) اکتسابی وتعلیم (٤) ربانی والاکتسابی منه ما یحصل باستعمال الظاهر وهو اکتساب شخص من شخص وهذا یسمی کسبیا ومنه ما یحصل باعمال الباطن وهو استفادة الروح من النفس بالتفکر وهذا یسمی فیضیا والربانی علی تلثة مراتب احدها تصریح الآمر الغیبی وهو اعلی درجات البشر ویختص بالانبیاء علیهم السلام وبعضهم یسمیه لدنیا ایضا والثانی التعریض عن الآمر الغیبی ویشترك فیه الانبیاء والاولیاء

١ـ لذلك ٢ـ تحته ٣ـ٤ تعلیمی

كما قال الله تعالى فى حق الخضر عليه السلام آتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما وهذا هو اللدنى حقيقة و هذان يحصلان بغير تعليم و لا فكرة ولا مطمع فيها لاحد من الخلائق الا من تكنفه عناية الملك الخالق والثالث اظهار امر يعجز عن (١) الاتيان عنه (٢) بشر حقيقة دون مساعدة ربانية وهو مقام الصالحين وهذا يسمى الهاميا ولكل واحد من هذين النوعين اسباب تتولد عنه تفاريعه فالكسبى بتولد عن قبول مواد ليحصل الاجتهاد والد راسة ومساعدة القدر والفيض يتولد عن اجتماع الروح الجزئى مع النفس الكلية مع سلامة العقل وصحة النظر والوحى يتولد عن اشراق العقل الكلى بالنور (٣) الالهى والترفع عن حضيض الشهوات الدنيوية الى مفيض الدرجات العلوية (٤) واللدنى يتولد عن اشراق النفس الكلية مع جذب عناية ربانية والالهامى يتولد عن الاعمال الصالحات المرضية مع قبول من الله واخلاص العبد فى النية والنبوة اعلى هذه المراتب و امدح هذه المناصب وهى عامة والرسالة اخص منها فكل مرسل نبى وليس كل نبى بمرسل (٥) والفرق بين النبوة و الرساله ان النبوة قبول النفس (٦) القدسية حقائق المعلومات والمعقولات من جوهر العقل الاول (٧) والرسالة تبليغ تلك المعقولات (٨) الى المستعدين والتابعين و ربما (٩) يتفق القبول للنفس من النفس ولا يتاتى التبليغ لعذر من الاعذار وبسبب من الاسباب كما قال امير المؤمنين على عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ادخل لسانه فى فمى فانفتح فى قلبى الف باب من العلم مع (١٠) كل باب الف باب و كقوله صلى الله عليه وآله وسلم لو ثنيت لى الوسادة (١١) وجلست عليها لحكمت لاهل التورية بتوراتهم ولاهل الانجيل بانجيلهم ولاهل الفرقان بفرقانهم وقال

١- فى ٢- به ٣- بالانوار ٤- العليوى ٥- مرسلا
٦- الانفس ٧- الاولى ٨- المقبولات ٩- وانما ١٠- فى
١١- وسادة

يحكى عن صاحب عهد موسى على نبينا وعليه‌السلام انه شرح كتابه‌فكان حمل اربعين جملا ولواذن الله لى ورسوله لشرعت فى شرح معانى‌الفاتحة حتى يبلغ مثل ذلک وهذه الكثرة والسعة والانفتاح فى العلم من قبيل العلم اللدنى الالهى فاذااراد الله بعبد خيرا رفع الحجاب بينه وبين‌النفس الكلية التى هى‌اللوح‌فيظهر فيها اسرار تلك‌المكونات فينتقش (١) معانيها فتعتبر النفس عنه كما يشاء بلا انقطاع ونسيان وذلك فضل الله يوتيه‌من يشاء من عباده وحسبناالله ونعم‌الوكيل

بقاء النفس بعد فناءالجسد يا بقاء النفس بعد بوار البدن اين رساله را خواجهٔ طوسى‌بخواهش همكاررصديش مويدالدين عرضى‌تأليف نموده است.

آغاز آن : رسم المولى الصدر الكبير العالم الفاضل مؤيد الدين سبحةالحكماءالاكابر فدوةالمهندسين المتقدمين ادام الله رفعته و حرس بهجته‌ان اكتب شيئا مما افاد الحكماء المحققون فى بقاء النفس الانسانية بعد بوار البدن..

علامهٔ فقيد ابو عبدالله زنجانى(متوفى ١٣٦٠ هجرى‌قمرى)طاب ثراه اين رساله را شرح كرده ومقدمهٔ مبسوطى بر آن نگاشته كه حاوى تاريخ مذاهب در ادوار فلسفى نسبت بماده‌ونفس‌است. اين كتاب‌درسال١٣٤٢ هجرى درقاهره چاپ شده است وآقاى زين‌العابدين كيائى نژاد متن‌رساله وشرح آنرا بفارسى ترجمه نموده‌اند كه بدواً درمجلهٔ جلوه چاپ و سپس مستقلا بنام بقاء روح پس‌ازمرگ درطهران طبع شده است.

ونيز يكنفر ديگر ازعلماء معاصر ناصرالدين شاه بنام سيدفرج‌الله‌بنى هاشم حسينى رسالهٔ خواجه را دربقاء نفس‌بفارسى ترجمه نموده‌وبكامران ميرزااهدا كرده است.

١- وينتقش

رساله‌در کیفیت‌صدور موجودات. آغاز : سالنی قاضی القضاة ملک العلماء قدوة المحققین فخر الملة والدین سید افاضل المتاخرین ادام الله علوه وحرس مجده حین استسعدت بخدمته واستفدت بنتائج فکره وقریحته و ذلک فی شهور سنته‌ست و ستین و ستمائة عن قول الحکماء فی کیفیة صدور الموجودات عن مبدء ها الاول و عن مذهبهم فی علمه بالجزئیات .

این رساله بکوشش دانشمند محترم آقای دانش پژوه بهزینهٔ دانشگاه طبع شده است .

رساله‌در نفی و اثبات ابتدای آن: بدانکه خلافست میان علما که آیامعدوم‌شیی است یانه و معدوم جائز الوجود خواستند و نافیان گفتند معدوم شئی نیست وفرق نکردندمیان‌جائزومستحیل الوجود بلکه هر دو را معدوم خوانند .

پایان : اینست شبهه از میان مسئلهٔ نفی و اثبات چون عاقل در این مسئله تامل کند باید آنچه که عقلش اقتضاء کند قبول کند والبته تقلید نکند و همچنین در هیچ مسائل تاخدابتعالی‌ببرکات راستی‌دردل او باز گشاید و اورا بحل مشکلات واقف دارد والله اعلم بالصواب .

نسخهٔ این رساله جزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه موجود است .

فوائدی از خواجهٔ طوسی

درجنگی متعلق بکتابخانهٔ ملی ملک‌تحت عنوان « من‌فوائدنصیر الملة و الدین راجع بمباحث مختلف فلسفی فوائدی دیده شد بشرح زیر:

۱ — در آنکه مبداءاول ممکن الوجودنیست ؛ آغاز: المبدءالاول الذی لامبداء له لایجوزان یکون ممکن الوجود .

۲— در علل ومعلولات مترتبه ، وآن باین‌عبارت شروع میشود: « ان کانت علل ومعلولات مترتبةبلانهایةمن جانب اومن‌جانبی التصاعد

والتنازل کانت تلك المراتب بعینها باعتبار سلسلة العلل غیر منقطعة فی الجانبین و باعتبار آخر سلسلة المعلولات کذلك و کانت السلسلتین متطابقین لافی حفظ العرض بل فی الوجود وجود تلك المراتب .

پایان .. لا یمکن ان یوجد علل و معلولات مترتبة لانهایة لها .

۳ — در آنکه مبدء اول بیش از یکی نیست . آغاز : « المبدء الاول الذی لااول قبله و لامبدء له یستحیل ان یکون اکثر من واحد .»

رساله در اشارت بمکان و زمان آخرت .

آغاز : چون دنیا ناقص است بمثابت طفل او را از دایه و گهواره گزیر نیست ودایهٔ او زمانست و گهواره مکان — نسخهٔ این رساله در مجلس موجود است .

اقسام الحکمة ، آغاز آن : الحکمة قسمان نظری وعملی فالعملی ثلثة اقسام علم المنزل و علم السیاسیة .

انجام : فجمیع اقسام الحکمة اربعة واربعون قسمامع اقسام المنطق والا فخمسة وثلثون قسما .

نسخهٔ این رساله در کتابخانهٔ ملی ملك و کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضبط است .

فایدهٔ در مکان وزمان : آغاز « المکان ماله وضع لذاته و الزمان مایقدر به کل ماینقضی و یتجدد » .

نسخهٔ این فایده در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است .

الرسالة النصیریة.

خواجهٔ طوسی در این گفتار روشن میسازد که حکیم چندان بخوشی های تن نمی پردازد این رساله در صفحهٔ ٦٦٤ فهرست کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه نگارش دانشمند گرامی آقای

دانش پژوه معرفی شده است وآغاز آن باین عبارت شروع میشود :

ان کان الرجل الحکیم غیر حریص علی اللذات البدنیة کالجماع والا طعمة و الاشربة و الثیاب الفاخرة و انما یلتمس منها بالمقدار الذی یضطر الیه فبالحری ان یبعد عن الاهتمام للریاسة اوللمال ...

پایان : ویکون لهالذات ضعیفة بحسب ادراکهالذاتها ولمالابد منه‌لها والله تعالی اعلم ..

کلام در نفوس ارضیه و قوای آنها ـ رسالهٔ کوچکی است که از نفس نباتی وحیوانی و ناطقه و قوای هر یک بحث کرده و باین عبارت شروع میشود :

« من کلام المولی قدوة المحققین ، نصیر الملة والدین قدس سره: النفوس الارضیة نباتیة و حیوانیة و ناطقة ، اما النفس النباتی فلها ثلث قوی ...

نسخهٔ این رساله و دوفائده‌ایکه‌پس از این رساله معرفی میشود بطوریکه استاد محترم آقای مدرس رضوی مرقوم فرموده‌اند نزد آقای دکتر بیانی موجود است .

فائده در تعارف ارواح پس ازمفارقت ابدان

ابتدای‌آن: قد ثبت فی العلوم العقلیة ان کل جوهرمجرد عن المادة قائم بذاتة فقد یمکن ان تقبل جمیع المجردات بغیرالة .

فائدهٔ دیگر درفرق بین جنس و ماده ـ آغاز آن : من فوائد الامام العلامة افضل العاله نصیرالملة و الدین رحمه الله؛الفرق بین الجنس و المادة هوان المعنی الکلی اعنی الطبیعی اذا اخذ و حده من غیر احتمال اقترانه بالغیر کالجسم مثلا ..»

رسالهٔ خواجه طوسی درعقل . آغاز: العقل لیس بجسم ولاجوهر

ولا یجوزان یکون عرضاً .. بطوریکه آقای مدرس رضوی استاد محترم دانشگاه درشرح حال خواجهٔطوسی نوشته‌اندنسخهٔاین رساله در کتابخانهٔ ملی موجود است .

فائدة . امام نجم الدین احمدبن ابی بکرمحمد نخجوانی (متوفی ٦٥٠) درقول حکما که گفته اند المجهول المطلق یمتنع الحکم علیه فرموده اشکالی که برآن نموده اند مغالطه است خواجه را در این مسئله بحثی است ومقاله‌ای درجوازآن مرقوم داشته که اولش اینست: من فوائدالعلامة نصیر الحق والدین طاب ثراه نقل من خطه « الذی خطر ببال الداعی المخلص علی الحجة المذکورة علی اثبات الجوازفی صورة النزاع علی الاراء المولویة یتبین ما هوالصواب فیها .

نسخهٔا ین رساله بطوریکه استاد محترم آقای مدرس رضوی در شرح حال خواجهٔ طوسی نوشته‌اند متعلق است بآقای دکتر مهدی بیانی

العلل والمعلولات : خواجهٔ طوسی دراین رساله بروش ریاضی راجع بعلت ومعلول بحث نموده‌است.

آغاز : قالت الحکماء المبدء الاول لجمیع الموجوات واحد تعالی ذکره وان الواحد لا یصدر عنه الاالواحد قیل لهم وان کان هکذاوجب ان یکون احدهما علة للآخر بوسط او بغیر وسط ..

این رساله بکوشش دانشمند محترم ، آقای محمد تقی دانش پژوه بمناسبت یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیر طوسی بهزینهٔ دانشگاه چاپ شده است.

ربط الحادث بالقديم

نسخه‌ای ازاین کتاب درجزء کتب اهدائی استادمحترم آقای سید محمد مشکوة بدانشگاه موجود است که در صفحهٔ ۲٦۳ فهرست کتب دانشگاه نگارش آقای دانش پژوه معرفی شده است نسخهٔ دیگری جزء مجموعه‌ای ازرسائل شیخ الرئیس وخواجهٔ طوسی که متعلق بکتابخانهٔ حضرت آیةالله‌آقای سیدابوالفضل موسوی زنجانی مدظله‌العالی میباشد و دراختیارنگارنده گذاشته‌اند دیده شد ازروی‌آن نسخه متن رساله دراینجا آورده میشود .

قال‌الحکمأالعلة التامةلاتنفک عن‌معلولها والعلة الاولی‌هی المبدء لجمیع الموجودات وهی‌واجبة الوجودلذاتها ای‌وجودها ممتنع‌الرفع فهو سرمدی لابدایةله‌ولانهایة ولاشک فی‌وجود موجودات مسبوقة باعدامها سقازمانیا قالوالولا موجود غیرقارالذات‌ممتدامن‌الازل الی‌الابد کحرکات الافلاک السرمدیةوالزمان‌السرمدی الذی یقدرالحرکات‌لماامکن‌ان‌یکون محادث وجود اصلا واذهما موجودان کان من‌الممکن ان‌یتم‌علیه‌المبدء السرمدی ومعلول حادث کحرکة بعینها اوزمان بعینه هماجزآن‌للحرکة والزمان السرمدیین‌فیوجدالمعلول مقارنالهماغیرموجود قبلهما ولابعدهما وهذاهوالقول بوجوب وجودحوادث لااول لهاولاآخر و لماکان صدور الموجودات الغیرالقارة عن‌العلةالقارة محالالامتناع وجوده بتمامه‌فی کل زمان من‌وجود علته قالوایکون کل سابق من اجزاء الموجود الغیرالقار معدالوجود لاحقه فیتم علیه‌المبدءالسرمدی‌باعداده ویجب وجوداللاحق عندذلک قیل‌لهم لوکان‌السابق‌معدالوجوداللاحق‌ولم یکن وجوداللاحق

متوقفا على غير الاعداد الذى يحصل من السابق لكان اللاحق متوقفا على غير الاعداد الذى يحصل من السابق لكان اللاحق غير متاخر عن السابق و حينئذ لم يلزم كون مجموع الحوادث موجودا دفعة قالوا الاعداد قابل للشدة والضعف فالحوادث السابقة كلما كانت معدات للاحق المفروض و كلما يقرب اليه منها يجعل استعداده اكمل حتى اذا انتهى الترتيب الى السابق الذى يلى اللاحق المفروض و كلما يقرب اليه منها يجعل استعداده اكمل حتى اذا انتهى الترتيب الى السابق الذى يلى اللاحق المفروض فيتم الاعداد مع القضاء وحينئذ يجب وجود اللاحق و يلزم ان يكون الشرط الذى متوقف عليه وجود اللاحق هو العدم المتاخر عن السابق وهو اللعدم اللاحق بالسابق فان السابق له عدمان عدم يسبقه وعدم يلحقه وقد اعترض عليهم استادى **الامام السعيد فريد الدين محمد النيسابورى** بان قال السابق واللاحق متعاندان لامتناع اجتماعهما وايجاد اللاحق رافع للايجاد الذى هو شرط فى وجود السابق المعاند و رافع الشرط عليه العدم ومتقدم عليه فاذن وجود اللاحق متقدم على العدم اللاحق بالسابق فاذا جعل العدم اللاحق شرطاً لوجود اللاحق لزم الدور ولهم ان يجيبوا عنه بان وجود اللاحق كما كان معاندا لوجود السابق على السابق و يلزم بمثل ماذكرناه ان يكون وجود اللاحق شرطا فى انعدام سابق السابق وهو متاخر عنه بالزمان فيكون الشرط متاخرا عن المشروط بالزمان هذا خلف فالاعتراض لهذا الوجه ساقط والحق عندهم ان وجود السابق علة لاعداد وجود اللاحق وعدم اللاحق شرط فى وجود اللاحق وهو بالذات متقدم عليه ومقارن لتمام الاعداد لوجوده الذى هو الشرط المتمم لعلية المبدء الاول و ههنا اعتراض آخر عليهم وهو ان العلية الازلية موجودة و الاعداد التام المقارن للعدم اللاحق بالسابق موجودة فما بال اللاحق ينعدم و هكذا القول فى السابق وليس لهم ان تقولوا حدوث العدم اللاحق باالسابق شرط فى وجود اللاحق وعدم استمرار العدم المذكور لا ينفى الحدوث و بسبب انعدام

الشرط ينعدم المشروط الذى هواللاحق لانه على ذلك التقدير يكون الحدوث ايضاالازمانيا والمشروط به وهوالوجود اللاحق يجب ان يكون ايضاآنياوانعدامه آنى ووجود مايحدث بعداللاحق يكون ايضاآنياً و يلزم من ذلك تتالى الانات اوتاخر المعلول عن علته ولهم ان يقولوابناء على قواعدهم ان اعداداحدالمتعاندين يزيل اعداد المعانده والسابق كما كان معداللاحق كان ذلك الاعداد مزيلالاعدادوجودالسابق حتى اذاتم اعداد اللاحق زال اعداد وجودالسابق بالتمام وحينئذ نفى السابق ويحدث اللاحق وليس هذادورا لان اعداد اللاحق معلول لوجود السابق فهو علةللعدم اللاحق بالسابق بالفرض وذلك العدم شرط فى وجود اللاحق لافى اعداد وجوده فلايكون دورا و على هذاالوجه يتم صدور الحوادث عن المبدء الاول على مذهبهم وتاخر حادث انمايلزم من تعاندهما وكون كل حادث علة لزواله بالعرض ولوجوه آخر بعده بالذات فهذاماتقرر عندى من مذهبهم فى هذاالموضع والله الموفق للخير و ملهم الصواب .

روش خواجهٔ طوسی در علم کلام

فن کلام درآغازامر برای اثبات عقائد دینی مسلمین و دفع شبهه هائیکه مخالفین دین مبین اسلام میکردند وضع شد. بعد حکماء اسلامی قسمتهائی‌را ازفلسفهٔ یونان که مخالف شرع نبود اخذ نموده ودرعلم کلام داخل کردند در نتیجه کلام از صورت اولیه خارج و در واقع حکمت اسلامی شد .

سپس عدهٔ‌دیگر ازدانشمندان اسلامی بسیاری ازموضوعات طبیعی وفلکی وعنصری راکه ازحکمت یونانی‌یاد گرفته‌بودند مورد بحث قرار داده دررد وتزییف آن وارد شدند با این ترتیب کلام هم نظیرحکمت شد دررد ونقض‌دلائل.

محقق طوسی از دانشمندانیست که تغییرزیادی در فن کلام داده وآنرا باحکمت یونانی آمیخته است ودرقسمتهای مخالف شرع توانسته است ادله وبراهین فلسفهٔ یونانی‌را بنحواحسن‌نقض کرده براهینی که بر پایهٔ منطق صحیح واستوارقرارگرفته‌باشد در اثبات عقیدهٔ دینی‌اقامه‌نماید

تألیفات خواجهٔ طوسی درعلم کلام

۱- تجریدالعقائد کتابیست‌مشهور ودرفن خویش بی‌نظیر خواجهٔ طوسی آراء کلامی‌خودرا بابهترین‌نظام‌واقوی‌دلیل‌بسبک شیوائی‌دراین رساله آورده است دانشوران درردوقبول آن کتابها نوشته‌اند حتی‌بعضی منکرشده‌اند که تجرید از آن محقق‌طوسی‌باشد. چنانکه محقق‌تفتازانی‌در مبحث ماهیة شرح مقاصد چنین گوید :

واعلم ان المحقق مع مبالغته‌فی ان‌الما خوذ بشرط ان یکون وحده هو الجزء الموجود فی الخارج و ان الماخوذ لا بشرط شیی هو المحمول ولیس بجزء اصلا وانما یقال له جزء الماهیة بالمجاز لماانه یشبه الجزء من جهة ان اللفظ الدال علیه‌یقع جزءاًمن حدها اوردهذاالکلام فی کتاب التجرید علی وجه یشبه بانه لیس من تصانیفه وذلک انه‌قال قد توخذ الماهیة محذوفاعنهاما عداها بحیث لوانضم الیهاشیی‌لکان زائداً علیها و لایکون هومقولاعلی ذلک المجموع الحاصل منها ومن‌الشی‌المنضم‌الیها والماخوذ علی‌هذاالوجه هوالماهیة بشرط‌لاشی ولایوجد الافی‌الاذهان و قدتوجدالماهیة لابشرط شی وهو کلی طبیعی موجود فی الخارج هو جزء من‌الاشخاص‌وصادق علی‌المجموع الحاصل منه ومماانضاف‌الیه‌وهذاخبط ظاهروخلط‌لماذکره فی‌شرح‌الاشارات بمااشتهربین‌المتاخرین وفیه شهادة صادقة‌بمارمی به‌التجرید من انه‌لیس‌من‌تصاینفه‌مع‌جلالة‌قدره عن‌ان‌ینسب الی غیره (نقل ازمبحث دوم شرح مقاصد)

کتاب تجرید از همان زمان تألیف مورد توجه دانشمندان قرار گرفته‌شروح وتعالیق زیادی برآن نگاشته اندکه شرح وبسط آن دراین مختصر نمی‌گنجد اولین‌شرح، کشف االمرادعلامهٔ حلی است که بی نیازاز توصیف‌است‌وبقول‌ملاعلی‌قوشچی‌شارح جدید اگرشاگرد عرب‌خواجه که علامهٔ حلی باشد شرح برتجرید نمی‌نوشت هرآینه تجرید دربوتهٔ اجمال باقی میماند .

دیگراز شروح معروف، شرح شمس‌الدین محمود بن عبدالرحمن اصفهانی (۶۹٤-۷٤۹)وتفرید الاعتماد تألیف محمد بهشتی اسفرائنی که درروزیکشنبه ۲۲ ربیع‌الاخرسال ۸٤۱ازتألیف آن فراغت یافته است و دیگرشرح ملاعلی قوشچی (متوفی ۸۷۹) و شوارق الالهام تألیف ملا

عبدالرزاق لاهیجی (متوفی ۱۰۵۱) میباشد.

قواعد العقائد

مختصر یست دراصول عقائد آغاز الحمدالله المنقذ من الحیرة والضلالة والصلوة علی محمدالمخصوص بالرساله . .

چندنفرازمتکلمین براین کتاب شرح نوشته‌اند ازجمله :

۱- شرح علامهٔ حلی موسوم بکشف الفوائد است که بخواهش فخر المحققین فرزندش قواعد راشرح کرده‌است .

۲-شرح رازی. جرجی زیدان درآداب اللغة ذکر کرده و گویدمتن و شرح در کتابخانهٔ برلین موجود است و نام آن کشف المعاقد فی شرح قواعد العقائد تألیف محمود بن علی بن علی بن محمود الحمصی رازی است .

۳- شرح القواعد تألیف سیدرکن الدین ابی محمد حسن بن شرفشاه (متوفی ۷۱۷) بخواهش یکی ازفرزندان خواجهٔ طوسی در ایام حیات آن بزرگوار تألیف کرده‌است. افندی درریاض العلما مینویسد یک نسخه از آن کتاب نزد اوموجود است سپس ازابن رافع درذیل تاریخ بغداد نقل میکند که فرزند علامهٔ طوسی شرحی برقواعد پدرنوشته است .

٤ - تحریر القواعد الکلامیة فی شرح الرسالة الاعتقادیة شارح عبدالرزاق بن ملامیر گیلانی رانکوئی است آغاز: الحمدلله الذی تقدس بقدیم صفاته وتنزه عن صفات المخلوقین بذاته ... شارح درروز عیدغدیر ذی حجة سال ۱۰۷۷ هجری ازتألیف این کتاب فراغت یافته است اصل نسخه جزو کتب اهدائی حضرت استاد ارجمند آقای مشکوة بدانشگاه تهران موجود است ودرصفحهٔ ۵۵۹ فهرست آن کتابخانه معرفی شده‌است .

شروح دیگری هست که استاد محترم آقای مدرس رضوی درشرح حال خواجهٔ طوسی بتفصیل ذکر کرده‌است .

کتاب فصول نصیریه

این کتابرا خواجهٔ طوسی بفارسی نوشته وبعد شیخ محقق رکن الدین

محمدبن‌علی فارسی جرجانی شاگرد علامهٔ‌حلی آنرا بعربی‌نقل کرده‌است شرحهای زیادی برآن نوشته شده از همه معتبرترشرح فخرالمحققین پسر علامهٔ‌حلی میباشد .

آغازنسخهٔ فارسی اصل: هرکه ازچیزی آگاهی یابدلامحاله‌از هستی آن چیزآگاه شده باشد چه بضرورت داند که آنچه بوده یابنده باشد وآنچه نبوده نتوان یافت پس هستی که آنراوجود خوانند دانسته باشد..

آغازترجمهٔ رکن‌الدین بعربی اما بعد حمدالله الواجب‌وجوده الفائض علی سائرالقوابل جوده ..

ترجمهٔ عربی‌را شیخ جلیل‌علی‌بن یوسف بن‌عبدالجلیل شرح‌نموده که‌بنام منتهی‌السئول میباشد .

ونیزفخرالمحققین پسرعلامهٔ حلی فصول خواجه را شرح کرده است .شروح دیگری‌هم بآن کتاب نگاشته شده است که دانشمند محترم آقای دانش پژوه درمقدمهٔ کتاب فصول مفصلا مرقوم داشته اند و تحت طبع است.

تلخیص المحصل خواجهٔ طوسی‌این کتاب‌رادرنقد کتاب‌محصل امام‌فخررازی تألیف وبعلاءالدین عطاملک جوینی اهدا نموده است .

آغاز: الحمدلله‌الذی یدل افتقار کل موجود فی الوجود الیه علی وجوب وجوده

درمقدمه‌می‌فرماید اساس علوم دینی علم‌اصول‌دین است ... در این زمان مردم ازروی تحقیق تحصیل حق‌نمیکنند کتبی که دراین علم متداول بود باقی نیست...مگرکتاب محصل که اسمش مطابق معنایش نیست وبیانش‌اثبات مدعارا نمی‌نماید.بااینکه‌مؤلف گمان میکند که کافی وشافی است‌حقا که دروغث وسمین بسیاراست وحقجوراماننده‌تشنه‌بسراب میرساندوسیراب نمیکند خواستم پرده‌ازرخسارش برداره‌وخلل‌شبهاتش‌را

آشکار سازم اگر چه دسته‌ای ازافاضل درشروح خود درتبیین و توضیح مطالب آن کوشیدندودستهٔ دیگرجرحش کردند لیکن هیچیک چنانکه باید قاعدهٔ انصاف رامراعات‌نکردند .

خواجهٔ طوسی ازتهذیب آن‌درسال ٦٦۹ فارغ شده است و دراین کتاب می فرماید :

... آنانکه امام راسعلم لغات واغذیه میدانند ازغلات‌هستند واز امامیه نیستند

... ائمهٔ‌رافضیه قائل به‌بداء نیستند واین جز دریک روایتی که درامامت اسماعیل آمده نیست واین خبرواحد است و نزد شیعه موجب علم وعمل نیست .

پایان: ولماالتزمناتلخیص کلامه‌فی هذاالکتاب‌فلنقطع‌الکلام‌حامدین لله‌تعالی‌ومصلیا علی‌نبیه‌وآله علیهم‌السلام‌ومستغفرین‌مماجری علی‌قلمنامما لایرضی‌اله‌سبحانه منه

ابن کمونه ازاین کتاب تلخیصی کرده که‌تاریخ تحریرآن‌ذی‌القعده سال ٦٧٠ میباشد و مؤلف‌الذیعة اصل نسخه را درکتابخانهٔ غرویه دیده است .

دونفرازعلمابنام ابوحامداحمدبن‌علی‌شبلی وعصام‌الدین‌ابراهیم‌بن عربشاه اسفرائنی(متوفی ۹٤٥) آنر شرح کرده‌اند .

مصارع المصارع خواجهٔ‌طوسی‌این کتاب‌رادر رد کتاب‌المصارعهٔ محمدبن‌عبدالکریم شهرستانی(متوفی‌٥٤٨)صاحب‌ملل‌ونحل که‌درانتقاد ازعقائد شیخ‌الرئیس تألیف کرده نوشته است .

آغاز: الحمدلله‌حمدالشاکرین‌والصلوة‌علی‌محمدوآله‌الطاهرین‌وبعد فانی‌لشغفی‌بالعلوم‌العقلیة والمعارف‌الیقینیة کنت‌اوقات‌فراغی‌انظرفی کتب علمائها..

فعثرت فی اثناء طلبتی علی کتاب یعرف بالمصارعات للشیخ تاج-
الدین ابی الفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی

متن - بعد الحمد والصلوة والثناء علی المخدوم ..

نسخ این کتاب در کتابخانهای آستان قدس رضوی -مجلس شورای
ملی وجزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه موجود است

رساله در جبر واختیار

خواجهٔ طوسی را درجبر وقدر دو رساله است یکی بفارسی ودیگری
بعربی نسخهٔ عربی جبر واختیار در کتابخانهٔ ملی ملك و دانشگاه ضبط
است (۱) ونسخهٔ دیگری متعلق بحضرت آیة‌الله آقای سید ابوالفضل موسوی
زنجانی مدظله العالی میباشد که در اختیار اینجانب گذاشته اندبا ابراز تشکر
ازمراحم معظم‌له ازروی آن نسخه که تاریخ کتابت آن ۱۳۰۰ هجری قمری
است وبخط یکی ازعلماء زنجان مرحوم آقاشیخ محمدهاشم زنجانی میباشد
نقل میشود .

افعال العباد ینقسم الی مایکون تابعاً لقدرته و ارادته و الی ما لا
یکون مثال الاول الاکل والمشی من الانسان الصحیح الذی لم یکره علی
هذین الفعلین ومثال الثانی حرکة الانسان الی السفل اذا وقع من موضع عال و
القدرة یراد بهاسلامة آلات الفعل من الاعضاء ویرادبها الحالة التی یکون
الانسان علیها وقت صدور الفعل عنه .والاول یکون قبل الفعل ومعه وهذه هی
القدرة عندالمعتزلة والثانی لایکون الامع الفعل وهی القدرة عندالاشعری و
لاشك ان القدرة بالوجهین لایکون مقدورا للعبد بل ربما یکون اسبابه کالتغذی
والتداوی المقتضیین بسلامة الاعضاء مقدوراله .واماللارادة فسببها اما العلم
بالمصلحة واما الشهوة واما الغضب ولا یکون واحدمنها الاعندالشعور والشعور

(۱) صفحهٔ ۲۲۲ فهرست کتب اهدأئی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه
نگارش آقای دانش پژوه .

ایضالا یکون مقدور اللعبدوربما کان بعض اسبابه‌مقدور اله‌واما عند حصول القدرة والداعی یجب الفعل ام لافالحق انه یجب والالزم رجحان احدطرفی الفعل وترکه‌من غیرمرجح وهذاالوجوب لا یخرج الفعل‌من حدالاختیار لان معنی الاختیار هوان یکون الفعل والترك بارادة الفاعل فیختار منها ایهما اراد و ههنالزم الفعل من القدرة و الارادة فاذا نظرنا الی اسباب القدرة و الارادة کان فی الاصل من‌الله و عند وجودهما، الفعل واجب و عند عدمها ممتنع .و اذانظرناالی الفعل کان من العبد و بحسب قدرته و ارادته فلهذاقیل«لاجبر و لاتفویض بل امر بین‌الامرین» فاذا الاختیار حق و الاسناد الی فعل‌الله حق ولایتم الفعل باحد هما،دون الاخر و ماقیل فی‌اثبات الجبرمن‌ان‌خلاف ماعلم‌اله‌وقوعه محال‌وهو بوجب الجبر . اجیب عنه‌بان‌الله‌تعالی کان‌فی‌الازل‌عالما‌بافعاله فیما لایزال فان لزم من ذلك الجبروالایجاب فی‌العبدفهولازم فی‌حق الله وماا‌جبتم به هناك فهو الجواب ههنا والجواب الحق ان‌العلم بالشی ربما لایکون سبباله فان من علم‌ان الشمس تطلع غدالایکون علمه سبباواذالم یکن للعلم اثرفی الفعل فلایکون‌الفعل بالجبراوالایجاب والله‌اعلم

رسالۀجبروقدربفارسی آغازآن: الحمدلله‌رب الارباب و مسبب الاسباب وملهم‌الصواب‌ومسهل الامور الصعاب‌والصلوة‌علی‌محمدالمبعوث بفصل الخطاب وعلی‌آله‌اولی الاحباب‌والانساب . امابعدبحکم‌آنکه بعضی برادران برسبیل حسن‌ظن‌بمحرراین‌سواد تصورآن‌داشتند که در مباحث عقلی چشم ودیداری دارد اقتراح کردند که‌آنچه‌اورا روشن شده‌است‌در مسئلۀجبروقدر . . . این رساله‌چندبارچاپ شده‌است .شیخ رکن‌الدین‌محمد بن علی جرجانی آنراتعریب کرده است .

اثبات وحدة الله جل جلاله

محقق طوسی را رساله‌ایست در اثبات واحد حقیقی که مبدء اول جمیع موجودات است. نسخ این رساله در کتابخانهٔ ملی ملک و کتابخانهٔ دانشگاه موجود است و چون مختصر و نافع بود دراینجا آورده میشود.

المبدءالاول الذی لاشییء قبله ولامبدءله یستحیل ان یکون اکثر من واحد و ذلک لان کل ماسوی الواحد فهو کثیر و کل کثیر فهو مؤلف من آحاد و کل واحد من تلک الاحاد یکون مقدما علیه ومبداءله فاذن الکثیر له مباد فالمبدء الاول الذی لامبدءله لا یکون کثیرا بل واحدا فقط و ایضا المبدء الاول الذی لامبداء له لا یجوزان یکون ممکن الوجود لان کل ممکن موجود فله مبداء فاذن المبداء الاول الذی لامبداءله یجب ان یکون واجب الوجود و لایجوز ان یکون واجب الوجود مشتملا علی کثرة فان المشتمل علی کثرة محتاج الی آحادها فی الوجود و المفتقر الی الغیر فی الوجود لایکون و اجبا و یلزم منه ان لایکون فی الوجود و اجبالنا لانهما یشترکان فی الواجبیة و الوجود و یختلفان فی شی غیرمابه یشترکان فیکون کل واحد منهما مشتملا علی اشیاء اکثر من واحد فلایکون کل واحد منهما واجبا هذا خلف ولا یجوز ان یکون لواجب الوجود ماهیة غیر الوجود لانه حینئذ یکون مشتملا علی کثرة و لما کان شیی موجودا وجب ان یکون فی الوجود واجب لانه لولم یکن فی الوجود واجب لکان جمیع الموجودات ممکنا محتاجاً الی المبدء و کل مبدء علی ذلک التقدیر ممکن فاما ان یدور احتیاج الممکنات و هومحال لانه یوجب تقدم الشیء علی نفسه و اما ان یتسلسل و لابد ان یکون فی السلسلة آحاد هی معلولة لعللها المتقدمة علیها و علة لمعلولاتها المتاخرة عنها فاذا اخذنا واحداً منها لکان لها مبادمنه الی غیر النهایة وهی

سلسلة العلل المبتدئة من ذلك الواحد الى غير النهاية و ذلك الواحد باعتبار آخر معلول و علته ايضا معلولة و يرتقى فى سلسلة العلل سلسلة معلولات مبتدئة من ذلك الواحد مرتقية الى غير النهاية فيحصل لنا من تلك الآحاد سلسلتان مبتدئتان من واحد بعينه وغير منتهيين فى الارتقاء لكن سلسلة العلل يجب ان يكون اكثر من المعلولات بواحد فى جانب الارتقاء فيلزم الزيادة والنقصان فى الجانب الذى لا ينتهيان وهو محال فاذن يمتنع ارتقائهما الى غير النهاية فاذن هما متناهيان فالتسلسل محال و اذا ثبت امتناع الدور والتسلسل امتنع كون جميع الموجودات ممكنا و قد ثبت ان الواجب لا يكون الا واحدا فاذن فى الموجودات واجب وجود هو واحد من جميع الوجوه و هو المبدء الاول الذى لا مبدأ له و صدور الموجودات عنه لا يمكن ان يكون حال وجودها فاذن هو حال لا وجودها فاذن ماسواه يوجد بعد ان لا يكون موجودا وكل ما هو كذلك فهو محدث فاذن كل ماسوى الواجب الواحد محدث سواء كان جوهرا اوعرضا و ذامادة او مفارقا للمادة و يجب ان يصح صدور الموجودات عنه والا لما كان موجوداً فاذن هو قادر و يكون الموجودات الصادرة عنه على نظام وترتيب يشهد بذلك علم الهيئة والتشريح وغيرهما اضطر العقل الى الحكم بكونه عالماً وصحة القادرية والعالمية يستدعى اتصافه بكونه حيا ولا يجوز ان يكون هذه الصفات متغايرة و مغايرة لذاته التى هى الوجود القائم بذاته لامتناع التكثر فيه ثم انه يمكن ان يوصف بصفات اعتبارية بحسب اعتبارات العقول وصفات اضافية بحسب اضافة كل واحد من الموجودات الصادرة عنه اليه وصفات سلبية بحسب سلب شيئى مماعداه عنه وامكن ان يكون له بحسب كل صفة اسم كان له اسماء حسنى كثيرة لكن لا يستعمل منها الا مايليق بجلاله وتنزهه فهذا ما اردنا ايراده فى اثبات الواحد الحقيقى الذى هو المبدء الاول لجميع الموجودات تعالى جده وتقدست ذاته وصفاته.

اعتقادیة

نسخ این‌رساله در کتابخانهای آستان قدس رضوی و دانشگاه موجود است.

قدیمترین نسخه بخط سید حیدر آملی میباشد که در تاریخ ۷۶۱ نوشته شده است وجزء کتب اهدائی استاد محترم آقای‌مشکوة بدانشگاه میباشد چون این رساله‌مختصر و نافع بود در اینجا نقل‌میشود.

رسالة مختصرة فی‌العقائد لاستاد البشر خواجه‌نصیر الدین‌علیه‌الرحمة

اعلم ایدك‌الله ایها الاخ الصالح العزیز ان اقل مایجب اعتقاده علی‌المکلف فهو ماترجمته (۱) لااله‌الاالله محمد رسول‌الله ثم اذا صدق الرسول فینبغی ان یصدقه فی‌صفات‌الله تعالی و الیوم‌الآخر و تعیین‌الامام المعصوم فکل ذلك بما یشتمل علیه القرآن من غیر مزید و برهان اما بالاخرة فبالایمان بالجنة والنار والحساب وغیره واما فی‌صفات‌الله تعالی فانه حی قادر عالم مرید متکلم لیس کمثله شیئی‌ء هوالسمیع‌البصیر ولیس علیه بحث عن‌حقیقة هذه‌الصفات وان‌الکلام والعلم‌وغیرهما‌قدیم‌اوحادث بل لو لم یخطر له حقیقة هذه‌المسئله حتی مات مات مومنا و لیس علیه بحث عن تعلم الادلة التی حررها المتکلمون بل متی (۲) خطر فی قلبه التصدیق بالحق بمجرد الایمان من غیر دلیل و برهان فهو مؤمن ولم یکلف الرسول صلی الله علیه وآله العرب اکثر من ذلك و علی هذا الاعتقاد المجمل استمر الاعراب و عوام‌الخلق الا من وقع فی بلدة (۳)

---

۱ ـ ماترجمه قوله ـ نسخهٔ دانشگاه ۲ ـ مهما ـ نسخهٔ دانشگاه

۳ـ یقرء سمعه ـ نسخه دانشگاه

سمع فيها هذه‌المسائل كقدم الكلام وحدوثه و معنى الاستواء والنزول و غيره فان لم يأخذ ذلك بقلبه وبقى مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج عليه وان اخذ ذلك بقلبه فاقل الواجب عليه ما اعتقده‌السلف فيعتقد فى القرآن الحدوث كما قال‌السلف‌القرآن كلام‌الله تعالى مخلوق و يعتقد ان‌الاستواء حق والايمان به واجب والسئوال عنه مع الاستغناء عنه بدعة والكيفية فيه مجهولة و يؤمن بجميع ما جاء به‌الشرع ايماناً مجملا من غير بحث عن‌الحقيقة والكيفية فان لم يقنعه ذلك وغلب على قلبه الشك والاشكال فان امكن ازالة شكه و اشكاله بكلام قريب من‌الافهام ازيل و ان لم يكن قوياً عندالمتكلمين ولامرضيا .فذلك كاف ولاحاجة الى تحقيق‌الدليل فان‌الدليل لايتم الا بذكر الشبهة والجواب عنها و مهماذكرت الشبهة لايؤمن ان تنشبث بالخاطر و القلب فيضل فهمه عن ذكر جواب‌الشبهة اذالشبهة قديكون جلية والجواب عنها دقيقاً لايحتمله عقله و لهذا زجر السلف عن‌البحث والتفتيش‌وعن‌الكلام فيه وانما زجروا عنه ضعفاءالعوام واما ائمة الدين فلهم الخوض فى‌غمرة الاشكالات ومنع‌العوام من‌الكلام يجرى مجرى منع‌الصبيان عن‌شاطى دجله خوفاً من‌الغرق‌ورخصة‌الاقوياء فيه يضاهى رخصة‌الماهر فى صنعة السباحة الا ان ههنا موضع غرور و مزلة قدم وهو ان كل‌ضعيف فى‌عقله راج من‌الله فى كمال عقله وناظر(۱) نفسه ان يقدربالقصور عن‌ادراك الحقائق كلها واماالاقويا فر بمايخوضون ويغرقون فى‌بحر الجهالات من حيث لايشعرون فالصواب منع‌الخلق كلهم الاالشواذ الذين لاتسمح الاعصار الا بواحد منهم اواثنين و من تجاوز

۱ـ ونظر نفسه ان يقدرعلى ادراك‌الحقائق كلهاوانه من‌جملة‌الاقويا،نسخهٔ دانشگاه ـ. درنسخهٔ‌استان قدس‌رضوى‌رسالهٔ اعتقاديه‌باين‌عبارت‌شروع ميشود:
هذه صورة‌عقيدة صدرت عن‌افضل‌العلماء‌المحققين نصير الملةوالدين‌محمد الطوسى‌قدس‌الله روحه اجاب بها بعض اخوانه حين سئله ان بتحفه بمثل‌ذلك اعلم ايدك‌الله ايهاالاخ العزيز .

سلوک مسلک السلف فی الایمان المرسل والتصدیق المجمل بکل ماانزل الله واخبر به رسوله من غیر بحث وتفتیش فالاشتغال بالنفوس فیه فقد اوقع نفسه فی شغل شاغل اذ قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حیث رای اصحابه یخوضون بعد ان غضب حتی احمرت و جنتاه افبهذا امرتم تضربون کتاب الله بعضه ببعض انظرو اما ذا امرکم الله به فافعلوا وما انهاکم عنه فانتهوا فهذا تنبیه علی منهج الحق و استبفاء ذلک شرحناه فی کتاب قواعد العقائد فاطلبه منه والحمدلله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

رساله درامامت؛ آغاز : الحمدلله واسع الرحمة وسابغ النعمة و صلی الله علی شافع الامة وکاشف الغمة وآله اولی العصمة وذوی الحکمة ...

وبعد فقد التمس منی من هواوحد زمانه وافضل اقرانه الاخ الاجل الامام الاکمل شهاب الاسلام سند الفضلاء فخر العلماء علی بن ناماور ادام الله بهجته وحرس من الافات مهجته تحریر رسالة وجیزة فی معرفة الرکن الثالث من اصول الدین و هوالکلام فی امامة الائمة الطاهرین علیهم السلام

آخر : تمت الرسالة الوجیزة النصیریة ..

این کتاب بتصحیح دانشمند محترم آقای دانش پژوه بهزینۀ دانشگاه تحت طبع است .

اثبات واجب خواجۀ طوسی دراین رساله بروش مناظره خدا را ثابت میکند .

آغاز : مسئله در اثبات واجب الوجود بطریق مناظره اگر واجبی نبود هیچ نبود .

انجام : وبر تقدیر تسلیم حصر فساد لازم بیاید والسلام

نسخ این رساله در کتابخانۀ آستانقدس رضوی و کتابخانۀ مدرسۀ سپهسالار و کتابخانۀ دانشگاه موجود است ودرصفحۀ ۱۲۰ فهرست کتب

اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه نگارش آقای دانش پژوه معرفی شده است این کتاب باهتمام استاد محترم آقای مدرس رضوی بهزینهٔ دانشگاه چاپ شده است.

مقنعة آغاز: «الحمدلله باری الموجودات والصلوة علی اشرف المقدسات محمد وآله اکمل الذوات وبعد فهذه مقنعة فی اول الواجبات لخصتها لذوی الاشتغالات فنقول یجب علی کل مکلف ان یعرف ان الله تعالی موجود واجب لذاته»

محمد مؤمن بن طاهر الدین محمد کرمانی شرحی بر آن نگاشته که اولش اینست:

سبحان من حارت فی لمعة بحار سبحات جماله سوابح دقائق الانظار

نسخه ای ازشرح مقنعه در کتابخانهٔ دانشمند محترم آقای ابن یوسف شیرازی موجود است،

آغاز وانجام :ابتدای آن: ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب. این کتاب مکرر در همدان وشیراز بطبع رسیده است. اکنون نیز بکوشش دانشمند محترم آقای ایرج افشار بمناسبت یادبود هفتصدمین سال خواجهٔ طوسی بهزینهٔ دانشگاه تحت طبع است.

رساله دراصول دین آغاز: بعد حمد الله الواجب وجوده الفائض علی سائر القوابل فضله وجوده وتفاوت بحسب القبول ظله وجوده. .»
نسخهٔ این رساله در کتابخانهٔ ملی ملک موجود است.

رساله درعصمت آغاز: العصمة هی ان یکون العبد قادر اعلی المعاصی غیر مریدلها مطلقا...

نسخهٔ این رساله در کتابخانهٔ ملی ملک موجود است.

روضة القلوب این کتاب را خواجهٔ طوسی بمشرب باطنیان

برای گروهی ازمردم اصفهان که با آنان معاشر بوده است نوشت

آغاز : بسمله سپاس خدایرا که بی واسطه بجود خود وجود مارا پیدا کرد ...جماعتی اصحاب دل ازاهل سپاهان که مرا با ایشان نشست وخاست بود درخواستند تا کلمهٔ چندبر حقیقت جمع کنم واینرا روضة القلوب نام نهادم .

پایان: وسخنی که ازبزرگان باشد با خود میگوید که آنرا اثری عظیم باشد واین ضعیف را اگر انفاق افتد یاد کند انشاءالله تعالی تمت الرسالةروضة القلوب بالخیر والظفر .

نسخ این رساله درکتابخانهٔ مجلس شورایملی وکتابخانهٔ دانشگاه موجود است ودرصفحهٔ ۲٦۹ کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه نگارش آقای دانش پژوه معرفی شده است.

روضةالتسلیم باهتمام ایوانف مستشرق روسی چاپ شده نگارش این کتاب بروش اسمعیلیه میباشد.

رساله در تولا وتبرا بمشرب تعلیمیان خواجهٔطوسی بخواهش نجیب‌الدین نامی در قهستان نوشته نسخهٔ از آن درکتابخانهٔ مجلس شورایملی بشمارهٔ ۹۰۰٦ مضبوط است.

آغاز : الحمدلله‌رب‌العالمین والصلوة علی‌سیدنا محمدوآله الطاهرین هرکه خواهد که دین‌دار باشداورا از دو چیز چاره نبود یکی تولا و دیگری تبرا.

رسالهٔسیر وسلوك این کتاب بسعی استاد محترم آقای مدرس رضوی بهزینهٔ دانشگاه طبع شده است

تحفه‌درمعرفت‌نفس این رساله جزء کتب اهدائی استادمحترم آقای مشکوة بدانشگاه‌دیده شد وباین عبارت شروع میشود:

«شکر بی نهایت وسپاس بی غایت ذاتی‌را که ببلبل روح‌وروان را

بعشق چمن جبروت واغصان عالم ملکوت مزین ومشرف گردانیده‌است»

پایان« بندهٔ ضعیف این رساله راازهرجای جمع کرد تا اخوانی که بعد ازما باشند ازاین معنی بهره‌مند گردد ومارا بدعا یاد دارند..»

رساله‌در رسم‌و آئین‌پادشاهان‌قدیم درباب‌وصول مالیات‌وخراج ومصارف آن بفارسی : این رساله باهتمام‌استاد محترم آقای مدرس‌رضوی بهزینهٔ دانشگاه چاپ شده است.

ترجمهٔ‌ادب الصغیرابن المقفع خواجهٔ‌طوسی بفرمودهٔ ناصرالدین عبدالرحیم محتشم قهستان آنرا بفارسی ترجمه نموده است و باین عبارت شروع میشود:امابعد ای بسر بدانکه اول حقی که ازحقتعالی‌برماواجب است . . .

این کتاب در تهران با مقدمهٔ سودمند دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی واهتمام مرحوم حاج سید عبدالرحیم خلخالی چاپ شده است.

رساله در معانی طبیعت آغاز: الطبیعةباشتراك الاسم یطلق تارة علی ما هو مبدء الحرکة والسکون بالذات والیها ینسب العلم الطبیعی.

نسخهٔ این رساله درکتابخانهٔ ملی ملک موجود است.

مکاتبات خواجهٔ طوسی با دانشمندان همعصر خودش

محمود بن محمد مشهور بکریم‌آقسرائی در کتاب‌مسامرة الاخبار ومسامرة‌الاخیار که‌درسال۷۲۳ تألیف شده است دربارهٔ‌محقق‌طوسی گوید «او امامی کامل وبقیهٔ سلف‌وسرآمد خلف‌علماء جهان بود. اگرچه‌مستقر مکرمت ومقر عزت اومرکز مراغه بود. اما ازفوائد وتربیت او علماء و فضلاء اطراف جهان بهره‌مند بودند فائده مکاتبات ومراسلات و مصنفات او از روم ودیگر اطراف جهان منقطع نمیشد.»

ازمطالعهٔ نامها وپرسش وپاسخها گذشته‌ازحل مشکلات‌وغوامض مسائل حکمی وفلسفی وعرفانی وریاضی، جنبهٔ ادبی‌آنها نیز حائز اهمیت بسیاراست.ونیزرعایت احترام متقابل که بین‌علماء آنعصر رائج بوده‌است ازخلال مکاتبات استفاده میشود.

نامهٔ‌خواجه طوسی‌باثیرالدین ابهری(۱)

۱- اثیرالدین‌مفضل بن‌عمرابهری از علماء بزرگ و حکماء معروف واز شاگردان مبرز امام فخررازی بوده‌است. صاحب تصانیف مهم درحکمت ومنطق وریاضی میباشد کتاب هدایهٔ وی از کتب درسی طلاب علوم قدیمه است‌وعده‌ای ازعلما بر آن شرح نگاشته‌اند ازهمه مهمتر شرح میبدی وملاصدرای شیرازی‌است دیگر از آثار او تنزیل الافکار میباشد که خواجهٔ طوسی آنرانقدکرده‌است دیگر ازمصنفات اوکتاب زبدة الاسرار درحکمت وایساغوجی درمنطق وشریک الاقطار در ریاضی میباشدکه مشتمل برچند مقاله است ودر مقالهٔ پنجم شبههٔ جذر اصم‌را بیان نموده است حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده رباعی‌ذیل را باثیرالدین ابهری نسبت داده است

مسکین دل من چومحرم راز نیافت ... واندر قفس جهان هم‌آواز نیافت

اندر سر زلف ماه روئی گم شد ... تاریک شبی بود وکسش باز نیافت

نسخهٔ این نامه درجزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه تهران دیده شده واز روی آن نسخه نقل گردید:

رسالة کتبهانصیرالدین‌محمد الطوسی الی الامام العلامة اثیرالدین الابهری رحمهماالله تعالی وفیها عدة مسائل

هرچند ز روزگار بیدادیهاست یا رب که مرا ازتو چه‌آزادیهاست
بی‌زحمت‌امیدوغم‌وصل وفراق این‌بس که‌زدیدار توام‌شادیهاست

جناب همایون وذات میمون مخدوم معظم ملک علماءالعالم اثیر الملة والدین قطب الاسلام‌والمسلمین قدوة العلماء والمحققین‌نقبةالافاضل المتأخرین ادام‌الله تعالی علوه وقرن بالمیامن عشیه وغدوه که‌مقصدآمال افاضل ومطلع انوار فضائل است همیشه بکرامات ذوالجلال وکمالات لایزال محفوف وموصوف با دودست تصرف زمان و عنان تغلب حدثان ازکنف شرف وساحت باراحتش مردود ومصروف بحق‌الحق وصاحبه. دعاگوی مخلص محمد طوسی خدمت و دعا میرساند که هرچند دولت مشاهدهٔ طلعت همایون دروقتی یافته است که اقتضای اقتنای حظی از آن جناب فیاض نکرده امااز آن وقت باز همیشه بلبل غرائم مخدومی‌معظمی دام معالیه واقترنت‌بالسعادةایامه و لیاله متفحص‌ومتفتش بوده و باشارت بشارة تزیین خطهٔ عراق بمقام مبارك بمصداق‌این شعر شوق تضاعف پذیرفته .

اری الشوق تزداد یوماً فیوماً اذا ما المنازل تزداد قربا

ایزد جل‌وعلا یافت‌این مرادبرخوبترین وصفی‌ومحبوبترین هیأتی کرامت کناد وماذلک‌علی‌الله‌بعزیزوچون ایام شریفه ادامها الله‌مستغرق افادهٔاسرار حکمی وافاضهٔ انوار علمیست این دعاکه فاتحهٔاستسعاد و فتح باب مکاتبه وانبساط خواهد بود انشاءالله تعالی نخواست که از استفاده

واستفاضه خالی باشد پس بنابر وثوقی که‌بر مکارم اخلاق‌عالیه‌حاصلست دوسه موضع ازجملهٔ مواضع که‌درخاطراز آن‌خارخاری‌بود اختیار کـرد تا آنرا وسیلهٔ اقتباس اشراقات ضمیر منیر مخدومی‌معظمی لازالت مشرقة الانوار سازد اگر بیان حال وایضاح حل این بروجهی که رای شریف بر آن قرار گرفته انعام فرماید ازاین فرط کرم ووفور لطف غریب نباشد و نیز اگر آنرا بفراصت‌تحقیق سفر معرب‌مقرون گرداند یعنی ازنوادرفوائد وغرائب نکتی که‌سانح شده باشد مانند اصول رصدی محدث اگر اتفاق افتاده باشد یا نکتهٔ بکر که برخاطر منیر فائض شده دعاگوی مخلص در آنچه او را اهل شمرد مباسطت فرمایند ایزد سبحانه وتعالی انفاس عزیز مخدومی را همیشه مصادر علوم حقیقی و مواد اسرار غیبی داراد بحق الحق مذکورانست.

۱- اگر سبب صدورمعلولات متکثرهٔ غیر مترتبه درسلسلهٔ ایجاد ازعلت اولی وجود کثرتی که معلول‌اول لازم است باشد مانند امکان وتعقل خود ومبداء خود چنانکه محصلان ومتأخران تقریر داده‌اندسخن کیفیت لزوم این کثرت نه برطریق ترتب با تجویز صدور کثرت‌ازواحد بسیط دفعة یااثبات‌مبداء‌غیرعلت اولی‌وعدم احتیاج‌غیرعلت‌اولی‌بعلت‌اولی دروجود لازم آید وبرطریق ترتب لازم آید که معلول اول معلول اول نبود واگربعضی ازاین امورعدمی‌فرض کنند لازم آید که عدمیات‌مبادی اولی‌موجودات بوده باشد پس‌سدباب وجودعلت‌اولی لازم آید.

۲- هیچ حرکت منفک ازبطوء وسرعت موجود نتواند بود چنانکه مقرراست‌وتجددبطؤوسرعت‌الابزمان نتواندبودپس‌زمان‌ازجملهٔ‌مشخصات هریک ازحرکات محصل باشد وچون چنین باشد نشاید که زمان معلول حرکت معین بوده چه شخص محال بود که معلول متشخص بود ازجهت

وجوب تقدم علت برمعلول. اگر گویند نه هیولی با تقدم صورة بروجهی ازوجوه علیت ازاسباب‌شخص صورت‌است گوئیم صورت من حیث الصورة مقدم است بر هیولی من حیث صورة معینه مشخص‌بهیولی است‌ودرموضع مذکور حرکت من حیث هی حرکت علت وجود زمان نیست بل که حرکت معین‌محصل ازجملهٔ حرکات خاص بعلیت زمان است پس‌اشکال این معارضه مندفع نشود.

۳ـ هردایره که محیط او حامل مرکز دایرهٔ دیگرباشد ومتحرك شود بحرکت وضعی بسیط متشابه وتحریك دائرهٔ محمول کند بهمان حرکت مرکزحامل‌را بضرورت سه‌خاصیت‌لازم‌آید. اول‌تساوی زوایای حادث ازحرکات متساوی‌برحوالی او. دوم تساوی ابعاد مرکز محمول ازو درهمه احوال. سیوم‌دوام محاذات قطری بعینه ازاقطار محمول اورا وچون این سه قاعده مقرر شد حکم علم اهل هیئت متعلق‌این‌سه‌خاصیت بسه‌نقطهٔ مختلف درافلاك‌قمرودیگرکواکب واین مرکزحامل‌ومرکز حامل‌ونقطهٔ محاذابامرکزمعدل منیرو مرکز حامل‌موجب‌ارصاد ایشان مقتضی جواز خرق والتیام خرقی که تدویر در وی متحرك باشد یا خلو موضع‌حرکت او یاجواز صدورحرکتی‌مختلف ازاجرام‌سماوی یاترکیب حرکت موجود برضدآن حرکات مختلف متشابه ازیکی‌باشد وهمه اقسام بیرون قسم آخر بنزد حکیم ممتنع است. وسخن‌اهل‌صناعت ازتقریر قسم آخر برممتنع خالی است چه متقدمان بر ایراد دوائر که مهندس را بر اقامت برهان برتقدیرمفادی وضع‌آن کافی‌باشد قناعت کرده‌اند ومتأخران وجهی که تعرض بیان هیأت اجسام کرده‌اند از عهدهٔ تخلیص آن چنانکه رأی منیررا معلوم باشد بیرون نیامده‌اند تا آنکه احوال عروض خصوصاً عرض زهره وعطارد همین حکم دارد خللها که برتقریرابن‌الهیثم وآنچه دراختصاص بطلمیوس مذکور است‌هم پوشیده‌نباشدواگررأی‌همایون‌را

بافادت بیان نکت تفصیل فرماید ازآن وفور لطف عجب نباشد زحمت ازحد گذشت هم‌مکارم اخلاق‌عالیه عذرخواه تواندبود والدعاء کمامضی

نامهٔ خواجهٔ طوسی بشمس‌الدین(۱) خسروشاهی

محقق طوسی ضمن نامه‌ای سه‌سؤال‌ازخسروشاهی کرده است ولی معلوم نشده است که خسروشاهی جواب داده است یاخیر.

ازمتأخرین ملاصدرای شیرازی وزین‌العابدین عاملی جبلی داماد وشاگرد میرداماد آن مسائل‌را جواب داده‌اند. نامهٔ خواجه نصیرالدین

۱- شمس‌الدین‌ابومحمد عبدالحمیدبن‌عیسی‌خسروشاهی درعلوم حکمت وتاریخ واصول استادبوده و درعلوم شرعیه متقن، وی ازشاگردان مبرز امام فخر رازی ومؤید طوسی بشمار میرفت وباخواجهٔ طوسی درمحضر فریدالدین داماد همدرس بوده‌اند. شمس‌الدین خسروشاهی‌مدتی درقهستان نزد محتشم شهاب بسربرده سپس بشام رفته ومورد تکریم ملک‌ناصر صلاح‌الدین داودبن الملک‌المعظم واقع‌شده مدتی درکرک اقامت‌نموده وبعددردمشق‌سکنی گزیده وتاحین فوت درآنجا بتألیف وتدریس اشتغال ورزیده است.

ابن‌ابی‌اصیبعةدر کتاب طبقات‌الاطباء گوید: «... دردمشق او را دیدم مردی دانشمند وهوشمند وخوش‌بیان ونیکو محضر یافتم درخدمتش‌بودم که یکی ازفقهاء بغداد نامه‌ای باو تسلیم‌کرد وقتی او آن نامه را دید بوسید وبر سرنهاد. پرسیدم این نامه از کیست؟ جواب داد خط استادم امام فخر رازی میباشد. ملک‌ناصر عیون‌الحکمة ابن‌سینا را نزد خسروشاهی میخواند وقتی‌که بمحلهٔ استادمیرسیدخدم وحشم را بجاگذاشته ازاسب پیاده میشد ومندیلی بسر میگذاشت وبدر خانهٔ خسروشاهی‌میرفت ودردرس‌استاد شرکت میکرد، استاد هم مانند شاگردان عادی او را نگاه میکرد وبرای وی قیام نمی‌نمود. از تألیفات‌او مختصر کتاب مهذب شیخ ابی‌اسحق شیرازی،مختصر کتاب‌شفاتألیف ابوعلی‌سینا، تتمهٔ‌کتاب الایات‌البینات‌امام فخررازی میباشد.

ولادت این‌بزرگواردرسال ۵۸۰ بوده ووفات او درماه شوال‌سال ۶۵۲ اتفاق افتاده ودرجبل قاسیون مدفون شده است

طوسی دراینجا نقل‌میشود:

لماکانت الکتابة وسیلة الی تواصل من دانت افئدتهم و تفاصلت السنتهم والسئوال ذریعة الی استفادة الخیر لمن کان حرصه علیه شدیداً ممن کان باعه الیه مدید ارای الخادم الداعی محمد الطوسی التوسل بهما الی جناب العالی الفاضل المحقق المدقق شمس الملة والدین برهان الاسلام والمسلمین سیدالملوك والسلاطین قدوة العلماء المتأخر بن سلطان الحکماء المحققین ادام‌الله میامن ایامه وسهل سبیل مرامه و الذق علیه صوت انعامه ووفق فی افتتاح کل امره واختتامه سیما الادراك مبتغاه ووصله الی مایتمناه فهذا مبلغ التحیة والخدمة والدعاء بدوام العزومزید النعمة ثم جعل مفتاح الباسطة مسائل علمیة ومصباح المفارقة مباحث حکمیة للشیخ حرس الله علوه وقرن بالسعادة عشیه وغدوه باقاضة مالدیه فیها و بنعم بافادة مایقر رایه علیه منها فان من حق العلم ان لایحرم طلابه و من کرامة الفضل ان یتفضل به اربابه ورابه الشریف اعلی و بالاضافة فیما یحاوله اولی والاسئولة هذه :

درآخر مینویسد:

والمتوقع من کرمه العمیم ولطفه الجسیم ان یعذر الخادم الداعی علی هذا التجاسر فیخدمه فیما یستاهله فانه ممتثل لما یأمره والله تعالی یمدنی الایام العالیة و یقربها بنعمه المتوالیة انه علی کل شیئی قدیر وباجابة الدعاء جدیر والسلام.

جواب ملاصدرای شیرازی درحاشیه مبدء و معاد چاپ شده است وجواب زین‌العابدین عاملی درچزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه موجود است ودرصفحهٔ ۱۸۹ فهرست آن کتب نگارش دانشمند گرامی آقای محمدتقی دانش پژوه معرفی شده است .

رسالهٔ سؤالیهٔ خواجهٔ طوسی از عین الزمان جیلی (۱)

این رساله جزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه موجود است ودراینجا نقل میشود:

آغاز: سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته تحیة مشاهد بالقلب معاین بالبصیرة مشاکل بالذات مناج بالسریرة راغب فی مباحثتکم(۲) ومنافثتکم لما سمع من طیب اخبارکم جاهد فی محاذاة ضمیره ضمیرکم اقتباساً لانوارکم متعلل بایرادالسئوال متمسک باذیال المقال(۳) سالک سبیل(٤) الذی قال.

سالتها ومرادی من اجابتها ان اسمع الصوت لاان افهم الکلمات

---

(۱) عین الزمان شیخ جمال الدین جیلی از اصحاب شیخ نجم الدین و در علوم عقلی ونقلی مبرز بود. علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلی باو احترام زیادی قائل شده و بخاطر وی باهالی قزوین مزاحمت نمینمود و هر سال پانصدهزاردینار زرسرخ بدو فرستادی و او بمأکول و بمشروب خود صرف نمودی . اهل قزوین باین عمل شیخ سرزنش میکردند ومیگفتند چگونه بخشش ملاحده را میپذیری. وشیخ بدین گونه جواب میداد که فقها خون ومال ایشان را حلال میدارند هروقت که ایشان بامیل خود دهند دوباره حلال باشد.

شیخ جمال الدین درسال ٦٥١ درقزوین فوت کرد وبعضی ازفضلاء این قطعه را درتاریخ وفاتش سروده‌اند.

جمال ملت و دین قطب اولیاء خدا — که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصدوپنجاه‌ویک بحضرت رفت — شب دوشنبه روز چهارم شوال

(۲) مبانیکم ومناقبکم لماینفع (۳) المثال (٤) مسلک

و بعد فهذه اسئولة قدتد اولتها النظار وتسابقت فى ميادينها جياد الافكار جعلت وسيلة الى مفاتحة الجوار واتخذت ذريعة الى المباسطة مع الاحرار بلغكم الله منتهى مقامات الابرار بحق المصطفين الاخيار

السئوال الاول لما ثبت عند المحققين من اهل النظر ان كل مالا حامل لامكان وجوده وعدمه غير ذاته فانه بالضرورة اما ان يوجد دائماً اولا يوجد دائماً و كل موجود بعد العدم و كل معدوم بعد الوجود يجب ان يكون له حامل امكان وجود اوعدم غير ذاته ، فما بالهم يجوزون فيما له حامل امكان وجود وعدم غير ذاته تخلل وجود بين عدمين ولا يجوزون تخلل عدم بين وجودين فالنفس الانسانية ان لم يكن ذات حامل امكان فكيف حكموا بوجوب وجودها بعد العدم .وان كانت فكيف حكموا بامتناع عدمها بعد الوجود .

السئوال الثانى قد طولوا المتقدمون والمتأخرون فى تحقيق حقيقة الادراك ولم يرجع اثر بياناتهم اياها بطائل و ذلك لانهم مع تشعب مسالكهم انتظموا فى ثلث فرق . فرقة تزعم ان حقيقة الادراك هى وصول المدرك الى عين المدرك ويناقضون بادراك مالا عين له خارج ذات المدرك وفرقة تزعم ان حقيقة الادراك هى حصول اثر من المدرك فى ذات المدرك وهو اما صورة مطابقة له او علاقة اضافية بينهما ، و يناقضون ايضا بمثل مامر .وايضاً يتوقف العلم ،بالمطابقة او المضايقة المستلزم لكون الادراك تعيناً على ادراك المتطابقين اوالمتضايفين اولا . وفرقة تعترف بالقصور عن ادراك الادراك اوعن العبارة عنه . متعللة بكونه اسافى اعلى مدارج الوضوح اوفى ادنى مراتب الخفا جاعلة ذلك القصور ادراكاً . فما الفتوى عندكم فيه وعلى اى شيئى استقر رايكم

السئوال الثالث، ما المراد من قول القائل التوحيد اسقاط الاضافات من الذات و ما تلك الاضافات و من ابن حصلت ان لم يقتضيها الذات

و لم احتيج الى اسقاطها ان اقتضاها و هل يسقط باسقاطها اياها ام لا و هل يلزم من قولنا التوحيد اسقاط الاضافات على وجه التصاريف ان نقول الاتحاد سقوطها ام لا وهذا ميدان لاهل الذوق والكشف فيه جولان فجل وقل وعين وافدوافق. امدالله انفاسك واوفى كاسك والمتوقع من المكارم العميمة والطائف الجسمية ان لا يحملوا هذه الانبساط على سوء الادب فان السئوال رأس مال من طلب لقوله جل ذكره « واسئلوالله من فضله» حث فى ان يسأله تعالى تصريحاً و بعث على ان يسأل المتخلقين باخلاقه تبارك تلويحاً . باركالله لكم ولنا وفتح ابواب الخير عليكم و علينا فقد جمع شمل طلاب الفضل ولسنا من ان يتم اجتماع الشمل بنيل حلاوة الوصل بآئسين وهو حسبنا ونعم المعين . سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمدلله رب العالمين .

نامهٔ شمس الدین کیشی بخواجهٔ طوسی

نسخة کتاب کتبه الاستاد الفاضل والحبر الکامل شمس الملة و الدین بدر الاسلام والمسلمین محمد بن احمد بن عبداللطیف الکیشی[1] رحمه الله حین کان باصفهان الی المولی المعظم علامة علماء العالم مکمل علوم الاولین و الاخرین نصیر الحق والملة و الدین محمد بن محمد الطوسی جول الله ثراه اطیب من نسیم الاسحار وروائح الریاض غب القطار .

پرتو خورشید ضمیر منیر مخدوم ولی الانعام صاحب آلایات العظام زبدة ممخضة الشهور والاعوام خلاصة علماء الانام قبلة المحصلین و

---

۱ ـ شمس الدین محمد بن احمد بن عبداللطیف کیشی . از علماء شافعی مذهب واز حکماء و از عرفا وشعراء باذوق معاصر خواجهٔ طوسی است . ابن الفوطی گوید وی درسال ۶۶۰ ببغداد آمد ودرمدرسهٔ نظامیه بتدریس پرداخت حکام و علما درمجلس درس اوحاضر میشدند . سپس باصفهان رفته وبخدمت بهاء الدین محمد بن شمس الدین جوینی پیوست ودرسال ۶۹۴ فوت کرد .

علامهٔ حلی وقطب الدین شیرازی از شاگردان این بزرگوار محسوب میشوند .

علامهٔ حلی در اجازهٔ کبیرهٔ خود به بنی زهره در منقبت شمس الدین چنین میفرماید :

« . . . ومن ذلک جمیع ماصنفه الشیخ المعظم شمس الدین محمد بن احمد الکیشی فی العلوم العقلیة و النقلیة وما قراه ورواه و اجیزله روایته عنی عنه و هذا الشیخ کان من افضل علماء الشافعیة و کان من انصف الناس فی البحث کنت اقراء علیه واورد علیه اعتراضات فی بعض الاوقات فیفکر ثم یجیب تارة

بقیه در صفحهٔ بعد

بقیه از صفحهٔ قبل

و تارة اخری یقول حتی نفکر فی هذاعاودنی هذا السئوال فاعاوده فیالبحث یوماو یومین و ثلثة فتارة یجیب و تارة یقول هذا عجزت من جوابه ..»

مولا ناشیخ کمال عبد الرزاق کاشی (متوفی ۷۳۶) بصحبت شمس الدین نائل آمده ودر نامهایکه بعلاء الدین سمنانی نوشته گوید « پس از آن بصحبت مولا نا شمس الدین کیشی رسیدم چون از مولانا نورالدین شنیده بودم که در این عصر مثل اودر طریقت کسی نیست . »

مجدالدین همگر متولد (۶۰۷) شاعر شیرازی که درکنف حمایت بهاء الدین محمد جوینی بوده و خط زیبائی داشته وبرای بزرگان کتابت میکرده درسال ۶۷۳ کتاب کلیله ودمنه را برای امام شمس‌الدین محمد کیشی کتابت نموده و این شعر را سروده است :

بحکم و خواهش شمس الانام و الملة که دارد امرش بر سائق قدر پیشی
امام مفتی دوران محمد ادریس خدا یگان شریعت محمد کیشی
نوشت چاکرو داعیش مجد پارسی آن که‌چون‌سعادت‌کرده‌است‌بردرش‌خویشی
کتاب حکمت و پند کلیله را بخطی که در ثمن برداز لؤلؤ وسمن بیشی
بسال ششصد و هفتاد و سه بخطهٔ جی که شد تهی زبداندیشی وجفا کیشی
بعهد صاحب دیوان‌بهاء دولت و دین که شیر در گلهٔ بخت او کند میشی
زنوك کلکش چشم مخالف آن بنیاد که این نماید ریشی و آن کند نیشی

شمس الدین رسالهٔ نفس اللامر خواجهٔ طوسی را شرح کرده است واز مصنفات او یکی کتاب هادی درنحو و نیز رسالهٔ درشرح کلام علی‌علیه السلام‌الناس نیام‌فاذا ماتوا انتبهوا میباشد. شمس‌الدین‌بدوزبان عربی‌وفارسی شعر میگفته واین رباعی از اوست .

هر نقش که برتخته‌هستی بیداست آن صورت‌آن‌کس است‌کان نقش‌آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست

حقیقت است چندانکه مقتضای رای ظلمت زدای او باشد بواسطهٔ دریچهای حواس بر محبوسان چهار دیوارطبائع فائض باد ونفس قدسی او که حائز کمالات نوع انسی است در انتهاج مدارج حکمت وابتهاج بطوالع حدس، مغبوط جمیع مفارقات و مفخر کل مقارنات و هردمش ازعالم حقائق گشایشی تازه واز تجلی حقیقة الحقائق بخشایشی بی اندازه بحق محمدو آله خادم آرزومند وچاکرنیازمند دعائی که کودك مسترشد مرید مرشد را موظف داردتبلیغ میکند واشتیاقی که طبیعت نقصانرا بجمال کمال است عرضه میدارد وهرچه زودتراز این‌مراد بحصول موصول باد. نحیتی از شائبهٔ ریا معراواز سمت تعسف مبرا اصغا فرمایند مطلوب یتمین است که مشاهدهٔ عالم ازلیست و وعورت‌طریق وصعوبت تحقیقش چنان است که مخدوم‌قرن الله ظله مشاهد آنست وحکابت جواذب‌قوای جسمانی بخلاف صوب عقلی بعینه آنست که شاعر فرماید .

هوی ناقتی خلفی وقدامی الهوی و انی و ایا ها لمختلفان

و همنشینان ظاهر جمله مدد اعدا الامن‌عصمه‌اله وقلیل ماهم پس اگر طالبی از رفیقی‌نشانی‌یابد نواع وتحنن‌او بادراك ملاقات میمون‌ومواصلت همایون وی حاجت بشرح نباشد بحکم آنکه مراد طلبهٔ یقین از حضرت کاملان برهان مبین‌ایشانست برتبیین‌مطالبی که برذهن‌طالبان‌نائل نماید و حل‌شکوکی که بر پای فکر ایشان مشکل نبود سه مسئله‌القاء می‌افتد تا ابتداء مواصلت از استفادهٔ علمی عاطل نماند .

مسئلهٔ نخستین . شیخ رئیس‌روح اله رمسه وجزاه‌عن طلبة‌الحقائق خیرا فرق میان موجبهٔ معدوله وسالبهٔ بسیطه بدان بیان کرده است که موجبه برموضوع موجود صادق باشد فحسب چه ایجاب حکم برمحکوم علیه وجود موضوع نخواهد برآن وجه که معلوم است وسالبهٔ معدولةبر

موضوع معدوم صادق باشد با آنکه تفسیر موضوع ومحمول بدآن کرده است که « الشی الذی یقال انه موضوع فهو بعینه یقال انه محمول . » و از این لازم آید که آن شیئی که موضوع است البتة مقول علیه باشد بصفتی ایجابی که ظاهر موضوعست پس بر مقتضای تقریر وی آن شیی که موضوع است دائما موجود باشد مادام که موضوع است چه درحال ایجاب محمول بروی وچه درحالت سلب محمول ازوی و چون موضوع معدوم متصور نیست فرق مذکور نامعقول باشد .

مسئلهٔ دوم — شیخ رئیس ببرهان ثابت کرده است که صورنوعی بسائط نزد امتزاج باقی اند پس لازم آید که مراد ایشان همچنانکه در حالت انفراد متحصل الوجود بوده اند بصورت نوعی در حالت امتزاج متقوم الوجود باشند و بعد از آنکه جسم در خارج متقوم الوجود گشت هرصورت که در وی حال شود صورت جوهری نباشدبل که عرض بوده چه صورت جوهری [1] مقوم وجود محل باشدوتقویم وجود متقوم محال است پس نفس نباتی یاحیوانی که عارض جسم مرکب میشود صورتی جوهری نباشد بلکه چنانکه هیأت ترکیبی و کیفیت مزاجی دوعرض‌اند در آن جسم آن نیز عرض باشد چه‌حالیست که مقوم وجود محل نیست‌و شیخ اثبات جوهریت وی بدآن کرده است که حافظ مزاج میخواهی‌چون او علت مزاج باشد پس علت جز[2] آن باشد بس بوجهی علت آن مجموع باشد بدین قدر اثبات جوهریت وی لازم نیاید چه هرعرضی که مستتبع عرض دیگر باشد درمحل چون مزاج که مستتبع بعضی ازاعراض است باید که بدین دلیل جوهر باشد .

---

۱ متقوم الوجود محالت بس نفس نباتی . .

۲- جز آن مجموع بود .

چه اجسام بااین اعراض که بواسطهٔ مزاج موجود شده اند این مجموع معلول مزاج باشد پس مزاج مقوم محل قریب خود باشدوبدین تقدیرجوهر بودو باتفاق عرض است باآنکه ظاهر است که مزاج جزء محل نیست چه شرط حلول نفس است اعنی معد محل مرحلول اورا و اگر بمحل قریب جسم مرکب میخواهد او متقوم الوجود است بمجموع صورنوعی بسائط نه بنفس پس ظاهر گشت که قول ببقاء صور نوعی در بسائط ممتزجه با اثبات جوهریت نفس نباتی یاحیوانی متناقض باشد .

مسئله سوم وجود خاص که حاصل است مر وجود(۱) مفارق را که بدان وجود موجود است در عین خود همانست که او بدان معقول است ومعقولیت او مر وجود خودرا مستفاد از غیر اونیست و از این دومقدمه با آنکه عقل صریح که اندك تمیزی در نظریات حاصل کرده باشد محقق است شیخ رئیس و ائمهٔ دیگر مصدق این اند. پس لازم آید که وجود او مستفاد ازغیراو نباشد. پس امکان وجود چگونه تصورتوان کرد واین شك رابزیادهٔ ملاحظه مخصوص فرمایند چه در تعیینش صفاتی که مخصوص است بحقیقت خود عندالتجرد سانح شده است ومانع تجاوزنظر گشته و اگر بعضی از مسائل که مشهور و مذکور نیست و نظرصائب و فکر ثاقب مخدومی بدان فائز شده است خصوصاً در تعریف(۲) احوال مفارقات خادم طالب را با هداء آن مشرف فرمایداز کمال فضل وتمام افضال مخدومی بدیع نباشد توقع آنست که این تصدیع راتحمل فرمایدو خادم داعی را از جملهٔ مستفیدان شمرد و مجامع خاطر را ملازم حضرت علیازاده الله علاء داند. حق تعالی از همه مکاره حارس و درهمه مطالب معین باد بمنه وسعة لطفه وجوده

جواب هذه المسائل لنصیر الملة والدین طاب ثراه

تا ذکر مناقب وفضائل ذات شریف و نفس نفیس خداوند ملك

---

(۱) جوهر، نسخهٔ مشکوة (۲) معرفت، نسخهٔ دانشگاه

الحکماء و العلماء سیدالاکابر و الفضلاء قدوة المبرزین و المحصلین کاشف اسرار المتقدمین و المتاخرین شمس الملة والدین افضل و مفخر ایران ادام‌الله میامن‌ایامه وحصل‌جوامع‌مرامه بمسامع دعاگوی‌مخلص‌او محمدالطوسی رسیده است مرید صادق بل‌محب و عاشق‌شده‌است و شوق بنیل سعادت خدمت روح افزای‌و مشاهدهٔ طلعت گشای او ادام‌الله‌افضاله بحدی بوده که هیچ وهم‌بکنه او نرسد و همیشه برطلب فرصتی مؤدی بنوعی‌اتصال با آن منبع فضل و افضال مواظبت می‌نموده تـا اکنون بمقتضای عادت پسندیدهٔ خود در سبق خیرات و تقدم در حسنات افتتاح کتابت فرموده بخطابی که فاتحهٔ سعادت و فاتح ابواب کرامات است از استفادهٔ آن آثار حکم و از استفاضهٔ آن فنون نعم چندان ابتهاج و مسرت بدل و جان رسید که‌شرح آن‌مؤدی بتطویل باشد خدای تعالی‌آن‌خصائل حمیده و خلال مرضیه را باینده‌داراد ودست‌صروف روزگار از آن شخص نامداروحریم‌بزرگوارمصروف گرداناددعاگوی‌مخلص‌را پیش از اجل آسایش دریافت خدمت اوبروفق اراده کرامت کنادبمنه ولطفه. بعد از تبلیغ دعا وخدمت واقامت رسوم محبت و مخالصت چون خطاب همایون موشح بالقاء سئوالی‌چندعلمی که از روی‌حسن ظنی که بدعاگوی مخلص داردو التماس‌ایراد جواب‌آن‌فرموده هرچندخویشتن‌را قوت‌آن‌نمیداند که بضاعت محدود کم‌مایهٔ خودرا درچنان‌جنابی‌عرضه کند اما چون ازانقیاد چاره نیست اولی اشتغال تواند بود بآنچه اشارت رفته اگر صورت ضمیر دعاگوی مخلص‌در آن مسئله موافق حق باشد اثر همت عالی تواند بود و الا باری رقم تقصیر بر خود نکشیده باشد و در امتثال اشارت عالی توقف و تأخیر را مجال نداده و آن اسئوله واجوبه بروجه ایجاز اینست.

سئوال اول فرموده است که شیخ رئیس رحمه‌الله‌فرق‌میان موجبهٔ معدوله و سالبهٔ بسیطه بآن کرده‌است که موجبه برموضوع موجود صادق

باشد فحسب و سالبهٔ بسیطه برموضوع معدوم نیز صادق‌باشدبا آنکه هم شیخ تفسیر موضوع و محمول را بدین وجه کرده است که «الشی‌الذی یقال انه‌الموضوع فهوبعینه الذی‌یقال انه‌المحمول» و از این‌لازم آید که آن شیی که موضوع است البته مقول‌علیه باشد بصفتی ایجابی که ظاهر موضوع است پس برظاهر مقتضای تقریروی آن شیی که موضوع است دائماً موجود باشد مادام که موضوع است، چه در حال ایجاب محمول بروی وچه در حال‌سلب محمول ازووچون موضوع معدوم متصور نیست فرق مذکور نامعقول باشد .

جواب . آنچه شیخ در موضوع مذکور گفته است در فرق میان موجبهٔ معدوله وسالبهٔ بسیطه باعتبار عموم و خصوص متناولات این دو قضیه باشد والا فرق میان این دو قضیه در عبارت بایجاب و سلب است که کیفیت ربط اجزای قضیه اند و بعدول و تحصیل که در نفس امر است یعنی بصورت و هم بماده و اما در متناول مفهوم شبهه نیست که موجبه بر موضوع موجوده بیش نیفتد و سالبه بر موضوع موجودومعدوم افتد الا آنست که‌از این عبارت دومعنی در خاطر آید . یکی آنکه موجبه برموجود مقید بوجود افتد . و دوم آنکه موجبه بر موضوع مطلق افتد و لازم آیداز ایجاب که آنموضوع مقید بوجود باشد یا اتصاف بوجود . در اول پیش‌از ثبوت حکم باشد ، و در دوم بعداز آن . وبر تقدیر اول‌لازم آید که موجبهٔ کلی و سالبهٔ جزئی متناقض نباشند . چه اگر گوئیم هر چه انسانست ضاحکست و بعضی از انسان ضاحك نیست . هر دو قضیه برصدق جمع آیند . چه حکم‌در اول بر همهٔ انسانهای‌موجود باشد . و در دوم بر انسانی‌معدوم . و این خلل از عدم اتحاد در موضوع باشد . و اما بر تقریر دوم‌خللی لازم نیابد چه موضوع متحدباشد الاآنکه‌ایجاب اقتضای وجود موضوع کند بروجهی که‌شامل‌خارجی‌وذهنی‌باشد .وسلب

نکند. ووجود موضوع غیر کون موضوع باشد بالفعل که هر دو قضیه یعنی ایجابی و سلبی معتبر باشد چنانکه هم شیخ گفته است «اذاقلنا کل ج ب‌فانانعنی به‌ما هوج بالفعل ولانعنی به‌ما یصح ان یکون ج کماذهب الیه بعض‌الافاضل یعنی به ابانصرالفارابی» چه در اول معتبر وجود موضوع است بالفعل و در دوم مهیة موضوع بالفعل و اما آنچه گفته است که تفسیرموضوع بدین‌وجه کرده است که «الشیئ‌الذی یقال‌انه الموضوع» گوئیم‌مراد ازاین‌سخن نه‌حکم‌ایجابی‌است برآن شیی‌بل اتصاف‌آن‌شیی‌است باین معنی چه ترکب خبری که اقتضای ایجاب کند و آن تقیید شیی باین صفت که الذی یقال انه‌الموضوع وجودش لازم نیاید چه توان گفت الشیی الذی یقال انه الموضوع هولیس بموجود، و آنچه‌بعد ازاین گفته است فهو بعینه یقال له انه‌المحمول حکم است و خاص است بقضیهٔ موجبه چه در سالبه فهو بعینه لایقال انه المحمول حق باشد و حمل بحقیقت اطلاق‌بر حمل ایجابی کنند و از روی مجاز برحمل سلبی‌وتقابل میان این دو حمل از باب عدم‌و ملکه باشد پس معلوم شد که واجب نیست که‌موضوع قضیه‌دائماً موجودباشد و صحت فرق‌مذکور ظاهرشد.

و در سؤال دوم فرموده که شیخ به برهان‌ثابت کرده است که صور نوعی نزدیک امتزاج‌باقی‌اند پس مواد ایشان چنانکه درحال‌انفراد متحصل‌الوجود بوده اند بصور نوعی در حال امتزاج نیز متقوم باشند و بعد از تقویم جسم در خارج هر صورت که در وی حال شود، صورت جوهری‌نبود بل عرض‌بود. چه این‌صورت مقوم وجود محل نبودوتقوم متقوم محال باشد. پس نفوس نباتی و حیوانی اعراض‌باشند وشیخ‌اثبات جوهریت آن نفوس بآن کرده است که حافظ مزاج اند پس محل قریب بایشان‌متقوم‌باشدتا آنجا که گفته‌است پس‌ظاهرشد که‌قول‌ببقاء صورنوعی دربسائط ممتزج‌با قول‌باثبات جوهریت‌نفوس نباتی‌وحیوانی‌متناقض‌باشد.

جواب. اما مقدمهٔ اول که حکم است ببقاء صور نوعی در حال امتزاج حق است. چه اگر باقی نبودندی مزاج که معلول ایشانست باقی نبودی. و اما مقدمهٔ دوم که گفته است بعد از تقوم جسم در خارج هر صورت که در وی حال شود عرض بود موضع نظر است. اگر گفتی که دروی حال شود عرض بود در عبارت لائقتر بودی. چه صورت الاجوهر نبود. اما حال شاید که عرض باشد و اگر چنانچه گفته است تقوم بصورت اقتضاء آن کردی که حال در متقوم بصورت عرض بودی، صور نوعی همه اعراض بودندی چه هیولی در عقل اول بصورت جسمی متقوم شده است و بعد از آن مجموع را بصور نوعی، نوعی دیگر آن تقوم حاصل آمده و همچنین تقوم بصورت جسمی مانع تقوم بصورت نوعی وموجب آنکه صور اعراض باشند نیست. تقوم نیز بصورت نوعی مانع تقوم ممتزج بصور نباتی و حیوانی که نفوس اند، و موجب آنکه آن نفوس منوعات اعراض باشند نباشند. و برهان بر آنکه آن نفوس جوهر اند آنست که آن نفوس منوعات ممتزجات اند یعنی ممتزج را نوعی غیر از انواع عناصر گردانیده‌اند از انواع نباتات و حیوانات و آن انواع جواهر اند و جزء جوهر جوهر بود پس آنصورت که ممتزج مرکب از آن وازعناصر ممتزجه باشد جوهر باشد و تقوم آن صور ممتزجه را بآن معنی کرده‌است که آن ممتزج را بدن نباتی خاص یا حیوانی گردانیده است چه ممتزج پیش از حلول آن صورت یا تخمی یا نطفهٔ بود و بعد از زوال آن صورت از وی چوبی یا جیفهٔ باشد. اما در حال حلول آن صورت دروی بدن درختی یا حیوانی باشد وچنین صوررا صور کمالی خوانند و باین سبب درحدیکه نفس را گویند، چنین گویند که نفس کمال اول است اجسام راوبکمال ثانی افعال خوانند که از دونفس صادر شود چون تغذیه‌و تمنیه و تولید مثل و حرکت ارادی و احساس و غیر آن پس در این موضع آنکه ممتزج را

بدن نباتی یا حیوانی گرداند باعتباری‌صورت خوانند چه تقوم ممتزج که بآن تقوم آن بدن شده است او است و باعتباری کمال خوانند چه آنچه در عناصر بقوه بوده باین بفعل آمده و باعتباری نفس خوانند چه‌مبدء افاعیل نفسانی هم‌اواست. آنچه گفته است که شیخ اثبات‌جوهریت‌نفوس بآن کرده است که حافظ مزاج محل‌اند هم موضع نظر است. وحق آنست که چون‌جمعی‌ازمتقدمان گفته اند که نفس‌نفس‌مزاج است.شیخ برایشان رد کرده است که نفس حافظ مزاج است و مبقی شیی نفس شیی نتواند بود. و از مزاج که شرط وجود نفس است. اثبات وجود مشروط متعذر باشد چه شرط شاید که عامتر ازوجود مشروط باشد فکیف اثبات‌جوهریت مشروط. و اگر بوجهی که‌نفس مبقی‌و حافظ مزاج است مزاج را معلول نفس نهند از اثبات بر وجود معلول اثبات وجود علت نفس نتوان کرد اثبات جوهریت علت بهیچوجه ممکن نباشد پس معلوم شد که‌قول ببقاء صور نوعی در ممتزج باقول بجوهریت نفس‌متناقض نیست.

ودرسؤال‌سوم گفته است وجود خاص جوهر مفارق اینست که او بدان معقول است و معقولیت‌اوخودرا مستفاد ازغیرنیست پس وجود او مستفاد از غیر نباشد .

جواب. وجود مطلق میان موجودات مشترك و معقولیت مطلق مشترك نیست پس وجود معقولیت نباشد. و نیز مفهوم از وجود غیر مفهوم از معقولیت است چه‌اول اضافی نیست و دوم اضافی است. از بهر آنکه‌معقولیت بقیاس باعاقلی تصورتوان کرد.و چون وجود ومعقولیت‌را مقید گردانیم و گوئیم وجود خاص جوهر مفارق و معقولیت او جوهر مفارق خود رااین تخصیص‌افادهٔ ایجاد این دوام‌نکند. پس شاید که‌هر یکی‌راعلتی دیگر بودو علت وجودخاص او موجد اوست وعلت‌معقولیت او خود را قیام او بانفراد و برائت او از مادیات و آنچه گفته اند وجود

او معقولیت او است معنی آنست که این دو امر دوذات نیست بلکه یک ذات است اما مأخوذ بدواعتبار. باعتبار اول که وجود آن ذات محتاج است بموجدی غیر او. و باعتبار دوم که معقولیت اوست محتاج نیست بغیر او چه قیام او بذات و برائت از مادت او را از غیر مستفاد نیست. و این همچنانست که موجود ممکن بغیر موجود است و بخود ممکن و در ذات نیست و همچنین گویند عاقل و معقول و عقل یکی است یعنی بذات یکی است و باعتبار سه و امثال این در سخن حکما بسیار باشد چون قواعد معین گردد تفصی از آن آسان باشد. اینست آنچه بر این سؤالها بخاطر آمده است انشاءالله تعالی پسندیده باشد و اگر بعضی بمعاودت نظر محتاج باشد توقع است که فرمایند و اما استطلاب خواطر و فوائدی که از احوال مفارقات سانح شده باشد و در کتب اهل این علم مذکور نباشد و نسخت مجسطی و غیر آنهم که طلب فرموده است فرستادن آن در این وقت متعذر بود چه شواغل ظاهر و باطن متراکم بود و نکایت مفارقت بعضی از یاران قدیم و بودن بر جناح سفری اضطراری و اشتغال ماهیت آن از مهمات ضروری عائق مینماید فیما بعد اگر خدای تعالی فراغی کرامت کند این خدمت بجای آورده آید انشاءالله تعالی و هو ولی التوفیق و ملهم التحقیق. کامرانی و شادمانی و حصول امانی میسر باد بابقاء جاودانی، بمحمد و آله اجمعین.

نسخ این نامه در کتابخانه های مجلس شورایملی و دانشگاه و ملک موجود است.

اجوبة المسائل نجم الدين کاتبی

خواجهٔ طوسی بنجم الدین دبیران احترام زیادی قائل بوده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است خواجه در وقتی که در ملازمت هولاکو بقزوین رسید بخانهٔ کاتبی نزول کرد و هنگام حرکت از قزوین قطب الدین شیرازی را که از شاگردان کاتبی بود با اجازهٔ استادش بهمراه خود برد.

و برای رصدخانه هم از نجم الدین دبیران درخواست یاری کرد وآن بزرگوار هم در امر رصد شرکت نمود و خواجهٔ طوسی هم در دیباچهٔ زیج ایلخانی نام ایشان را ذکر کرده است.

کاتبی رسالهٔ مختصری دراثبات واجب تألیف نموده و اشکالاتی بر دلیل حکما وارد ساخته بخدمت خواجه فرستاده است ابتداء رسالهٔ کاتبی باین عبارت شروع میشود:

اما بعد حمدالله والثناء علیه بما هو اهله ومستحقه والصلاة علی نبیه محمد وآله فهذه رسالة حررتها بالتماس من شارکتهم فی البحث من العلماء ادام الله فضائلهم فی مباحث یتعلق بالبرهان الذی ذکره الاوائل فی اثبات موجود واجب لذاته.

خواجهٔ طوسی اشکالات کاتبی را وارد ندانسته وجواب نوشته است.

اولش اینست: ... طالعت الرساله التی عملها مولانا الامام الکبیر نجم الملة والدین عز الاسلام والمسلمین علامة العصر افضل العالم علی الکاتبی القزوینی ادام اله ایامه فی المباحث المتعلقة باثبات واجب الوجود لذاته جلت اسمائه فوجدتها مشحونة بغرر الدرر مشتملة علی فرائد الفوائد فاثبتها واوردت ماسنح لی فی کل موضع مما یتعلق به ایراد المستفیدین لا رد المعترضین لیتحقق لی حقیقة الحق فی ذلک والله الموفق والمعین قال اما بعد حمدالله و الثناء علیه بما هو اهله ومستحقه والصلوة علی نبیه محمد وآله فهذه رسالة... والخارج عن جملة الممکنات لا یکون ممکنا لذاته ...

کاتبی با ملاحظهٔ جواب خواجه مجدداً اعتراضات خود را بادلهٔ حکما وارد دانسته و توضیحاتی داده است که ابتدایش اینست :

بعد حمد موجدالکل والثناء علیه و الصلوة علی نبیه محمد و آلـه فاعلم انه قداتفق منی ان اکتب کلمات علی البراهین التی ذکرها الحکماء لاثبات واجب الوجودلذاته . . .

محقق طوسی جواب دوم نجم الـدین را وارد نـدانسته باین شرح پاسخ داده است :

. . . وقفت علی ماافاده مولانا الامام المعظمُ العالم المحقق المدقق نجم الملة والدین عزالاسلام والمسلمین ادام اله علوه بعدمااوردت ماسنح لـی من الاسئلة والاجوبة المتعلقة برسالـة فی مباحث اثبات واجب الوجود لذاته لاستفید من ابکارافکاره مزیدالفوائد فعدت الی ایرادمافی خاطری . . .

برای بار سوم کاتبی چنین نوشته است :

اعلم افاض اله علی روحک انوارالحکمة و طهر نفسک عن ادناس الطبیعة . . .

این نامه را خواجهٔ طوسی چنین پاسخ داده است :

واجاب الامام المحقق نصیر الملةوالدین رحمه الله بهذا المخاطب العالیة الواردةمن حضرت مولانا الامام المعظم العالم الکامل المحقق المدقق نجم الملةوالدین . . .

نسخهٔ اجوبةالمسائل در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجوداست .

جواب محقق طوسی ازپرسش کاتبی در بارهٔ قول شیخ الرئیس راجع بحرارةو برودة آغاز: قال مولانا الامام افضل حکماء الاسلام نصیر الحق والدین الطوسی رحمه الله سال مولانا علامة العصر نجم الدین مدظله العالی داعیه المخلص عن قول الشیخ الرئیس ان الحرارة تفعل فی الرطب سواداً و فی ضده بیاضاً و البروده تفعل فی الرطب بیاضا و فی ضده سوادا و کـان

هو المفيد لدقائق العلوم و المبين لحقائق المسائل ومن شان الداعي ان يستفيض من فيض فضله لكن الداعي لماصار مأمورا باشارته الشريفة و عرض عليه ما كان عنده في هذا الموضع حتي اذا نظر فيه و اصلح ماعثر عليه من الخلل افاد ماهو الصواب في هذه المسئلة انشاءاله تعالى. فاقول يجب علينا ان نبين اولا افعال الحرارة والبرودة وخواصها وثانيا كيفية تولد البياض والسواد و سائر الالوان بالجملة حتى يمكن بيان هذه المسئلة اما افعال الحرارة هي التخلخل ... آخر آن: فهذا ماعندي في هذه المسئلة و التوقع من كرمه ان يرشد داعيه المستفيد على مافيه من الخلل و النقصان والله الموفق.

رسالهٔ دیگر در جواب کاتبی در خصوص اینکه نقیض عام اخص از نقیض خاص است.

اولش: اینست اجاب عنه العلامة نصير الدين الطوسي بان قال الممكن العام ينقسم الى قسمين هما مانعة الخلو دون الجمع ... ونسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است.[۱]

دیگر از پرسشهای کاتبی راجع بقول حکما که گفته‌اند موضوع السالبة اعم من موضوع الموجبة، میباشد که خواجه جواب داده‌است ونسخهٔ آن بطوریکه استاد محترم آقای مدرس رضوی در شرح حال خواجهٔ طوسی نوشته‌اند متعلق است بآقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانهٔ ملی فرهنگ.

جواب اسئلهٔ رکن الدین ابو الفضائل؛ سید رکن الدین استرابادی که از شاگردان خواجه است بیست مسئله از مسائل منطق و حکمت راازاستاد خودسئوال کرده و خواجه بدانها پاسخ داده است این رساله بعربی و بسیار مختصر است.

آغاز قال السيد ركن الملة و الدين كتبت الى حضرت المولى سلطان

۱- این نسخه درصفحهٔ ٤۲ فهرست کتب اهدایی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه نگارش دانشمند گرامی آقای دانش پژوه معرفی شده است.

المحققین نصیر الملة و الدین الطوسی قدس سره عدة مسائل لامرین احدهما للحل والکشف والثانی لیکون خطه الشریف عندالعبد المخلص

و در آخر رساله خواجه فرماید:

وهذه اجوبة المسائل التی اوردتها بحسب ماسنح لی علی سبیل الاستعجال مع اشتغال الخواطر بالشواغل المختلفة المتراکمة فان کان فی بعضها سهو فلیذکره حتی اصلحه ان قدرت علی ذلک و اذا یسر الله لی فراغا یمکن ان اخوض معه فی هذه المسائل و فیما هو من قبیلها او اهم منها بکلام یشتمل علی حل الشکوك الواردة علیها اشتغلت و عرضته علیه و کتبه محرره فی منتصف محرم سنة احدی و سبعین و ستمائه حامدالله تعالی و مصلیا علی نبیه و آله

نسخهٔ این پرسش و پاسخ در کتابخانهٔ ملی ملک موجود است.

جواب درخیریت وجود

از خواجهٔ طوسی کسی پرسیده است که حکما گویند که وجود خیر و عدم شر است. پس چرا مردم گاهی آرزوی مرگ میکنند خواجه در جواب گفتهٔ حکما را تایید کرده است.

آغاز آن: الحکماء اعطونا ان الوجود خیریة و کمال الوجود خیر الوجود و ان الشر لاذات له... الجواب عنه اقول «ما نقله عن الحکما فهو کما قاله ...»

آخر: اذلولا ذلک لما اقتضت الحکمة الالهیة وجوده کذلک فهذا ما حضرنی فی هذه المسئلة والله تعالی ولی التوفیق

نسخهٔ این رساله در دانشگاه موجود است و درصفحه ۱۷۶ فهرست کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه نگارش دانشمند گرامی آقای دانش پژوه معرفی شده است.

پاسخ طوسی بپرسش رومیان

شرف‌الدین محمود رازی ۲۳ پرسش در مسائل الهی و ریاضی و

طبیعی از روم آورده است و خواجهٔ طوسی آنها را جواب داده است.

آغاز : اسئولة وردت من الروم علی یدشرف الدین محمود الرازی علی المولی نصیر الدین الطوسی رحمه‌الله؛ اثر العلة فی وجود المعلول او ماهیته

انجام : اما کرات متناهیة بینها خلاء فذلک محال تمت المسائل و اجوبتها بحمداله تعالی.

نسخهٔ این اسئله در جزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه تهران موجود است و در صفحهٔ ۱۸۶ فهرست آن کتب نگارش آقای دانش پژوه معرفی گردیده است.

رساله در جواب اسئلهٔ محی الدین؛ علامه محی الدبن عباسی از معاصرین و شاگردان خواجه ضمن نامه‌ای از مباحث حکمت سه سئوال از خواجه کرده و خواجه بدانها جواب داده است.

ابتداء نامهٔ محی الدین اینست: کتب الامام العلامة محی الدین محمدبن المحیا العباسی فی تاریخ احدی وسبعین وستمائة الی المولی الاعظم نصیر الحق والدین محمدبن محمدبن الحسن الطوسی رحمه اله تعالی قد کنت ایها العظیم ادام‌الله نصر العلوم ببیانک و رفعه شانها . . .

و سه سئوال بترتیب زیر کرده است:

۱- ان کان الجوهر جنسالماتحته . . .

۲- لم لا یجوزان یکون الفاعل قابلا

۳- ماماهیة الحرکة

و اما صورة خط مولانا نصیر الحق والدین برد الله مضجعه فی هذه :

اطال الله بقاءك و ادام عزك و علاك و انجح مآربك و مطالبك ووفقك لتحصیل سعادة الدارین و رزقك الخیر و الکمال فی المنزلین طالعت ما کتبته فی المطالب الثلاثة العلمیة و اوردت فی اجوبتها ما کان عندی فان کان وافیا بمایطلبه شافیا مماتعرض له والافلیعا ودنی فیماسنح له . . .»

نسخهٔ این رساله رااستاد محترم آقای مدرس رضوی ضمن مجموعهٔ نفیسی نزد آقای دکتر بیانی دیده‌اند.

مسائل هفتگانهٔ عزالدولة[1] ابو الرضا سعد بن منصور بن کمونه ؛ وی از حکماء مشهور و همزمان باخواجهٔ طوسی وشارح کتاب تلویحات سهروردی میباشد. این دانشمند هفت مسئله از مسائل حکمت را از محقق طوسی سئوال کرده و او جواب داده است.

ابتدای رساله اینست «هذه مسائل سبع سال عنها عزالدوله ابوالرضا سعد بن کمونه مولانا الاعظم افضل المتقدمین استاد الدنیا نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی برد الله مضجعه. المسئلة الاولی ان الحوادث ینتهی الی حرکة متصلة سرمدیة به»

آخر آن: فهذا ما قدرت علی تحریره فی اثناء هذه العوائق والشواغل التی لیس تحتها طائل والله الموفق و المعین.

جواب عزالدولة سعد بن منصور کمونه . ابن کمونه از خواجهٔ طوسی جواب مغالطهٔ کاتبی را راجع بحدوث عالم خواسته است

---

۱ ـ عزالدولة ابو الرضا سعد بن منصور بن سعد بن الحسن بن هبة الله بن کمونه الاسرائیلی البغدادی ، الحکیم الادیب ، کان عالما بالقواعد الحکمیة و القوانین المنطقیة مبرزا فی فنون الآداب و عیون النکت الریاضیة و الحساب شرح کتاب الاشارات لابی علی سینا و قصده الناس للاقتباس من فوائده ولم یتفق لی الاجتماع بخدمته للمرض الذی عرض لی وکتبت الی خدمته التمس شیأ من فوائده لاطرز به کتابی فکتب لی مع صاحبنا و صدیقنا شمس الدین محمد بن ابی الربیع الحاسب المعروف بالحشف سنة ثلث و ثمانین و ستمائه

صن العلم عن اهل الجهالة دائماً — و لاتوله من لایکون له اهلا
فیورثه کبرا و مقتاوشرة — و تغلبه النقصان من عقله جهلا
فکن ابدا من صونه عنه جاهدا — ولاتطلبن العلم من ناقص اصلا

وتوفی بالحلة سنة ثلث و ثمانین و ستمائة (مجمع الآداب ابن الفوطی)

اولش اینست کتب المولی العالم المحقق عزالدوله سعدبن منصور بن کمونه عن مغالطة الحکیم الفاضل نجم الملة والدین الکاتبی القزوینی رحمه الله. حدوث العالم لا یستلزم ارتفاع الواقع و کل مالا یستلزم ارتفاع الواقع فهو واقع ینتج ان حدوث العالم واقع ...)

جواب خواجه بدین عبارت شروع میشود.

خطر ببال الداعی المخلص علی الحجة المذکورة علی اثبات الجواز فی صورة النزاع هو هذا ...

ابن کمونه مجدداً جوابی داده که اولش اینست:

هذه النکات صنفها مولانا ملک الحکماء افضل المتاخرین سلطان المحققین نصیر الملة والدین ...»

نسخهٔ این مسائل ضمن مجموعهٔ نفیسی که تعلق بآقای دکتر بیانی دارد موجود است.

نامهٔ عزالدین نحوی مراغی بخواجهٔ طوسی

نسخهٔ این نامهٔ درجزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه دیده شد و درصفحهٔ ۷۰۶ فهرست آن کتب نگارش دانشمند گرامی آقای محمد تقی دانش پژوه معروفی گردیده است. آغاز:

البحر و ان لم نره فقد سمعنا خبره و لیس لله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

---

۱ ـ عزالدین ابوقرشت الحسن یعرف بسعفص بن عبدالمجید بن الحسن نزیل بغداد، المراغی النحوی، قدم بغداد واستوطنها و تادب بها وقراء علم النحو و التصریف علی سعید بن سعدبن احمد البیانی وصنف شرح الدرة الالفیة وخرج عن بغداد وفارق العراق واستوطن شیراز وله رسائل واشعار وناولنی مولینا نصیر الدین رسالة کتبها الیه سنة سبعین وستمائه اولها: البحر وان لم نره. و هی رسالة طویله ... (مجمع الاداب ابن الفوطی)

ومن عجب انی اسأل عن اخبارهم و هم معی و یشتاقهم عینی و هم سوادها و یطلبهم قلبی و هم من اضلعی سلام علیک ایها العالم الکبیر و العالم الخبیر الحبر النحریر یامن هوالناصر النصیر نعم المولی و نعم النصیر .

انجام : روساء ذاکرة دروسا دافقة طموساً بلغه الله الی درجات اولیائه المقربین .

مکاتبات علم الدین قیصر با خواجهٔ طوسی

علم الدین ابوالفضل قیصر بن ابی القاسم بن عبد الغنی مکنی بابوالمعالی و معروف بتعاسیف (متولد ٥٦٤—متوفی ٦٤٩) ابن الفوطی در مجمع الآداب از کتاب عقود الجمان فی شعراء الزمان تألیف کمال الدین مبارك بن ابی بکر حمدان بن الشعار نقل میکند : وی درعلوم حکمت و هندسه ید طولائی داشت و من اورا درحلب دیدم وندانستم شعر انشاد میکند یانه ؟ سپس گوید « واز کمال الدین ابوالقاسم عمر بن احمد شنیدم که علم الدین بوی گفته بود حکیم نصیر الدین طوسی نامه‌ای از بلاد اسمعیلیه فرستاد حاوی چند سئوال فلسفی و درسرلوحهٔ آن اشعاری درج کرده بود که بیت اولش اینست .

سلام علی العلامة المتبحر علی علم الدین الحنیفی قیصر

و من در جواب او اشعاری در اول نامه نگاشتم که اولش این بود .

سلامٌ علی المهدی السلام تحیة تضوع من الفاظها عرف عنبر

علم الدین علوم ریاضی را در مصر وشام وحلب آموخت و پس از تکمیل فنون ریاضی بموصل رفته و نزد کمال الدین یونس علم موسیقی را فرا گرفته ودرمدت یکسال اقامت خود چهل کتاب از آن دانشمند استفاده کرده است بعد بحماة رفته ودرخدمت امیر آنجا معززمی زیسته

وکرهٔ بزرگی برای وی ساخته‌است . سپس مدتی درقاهره بشغل دیوانی اشتغال ورزیده است و درآخر خودش برمسند افاده نشسته جماعتی در مصر وشام ازوی اخذ حدیث کرده‌اند .

دو نامه ازعلم الدین قیصر وجواب آنها ازخواجهٔ طوسی در آخر کتاب الشافیة عن الشک فی الخطوط المتوازیة تألیف خواجهٔ طوسی نسخهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار که در سال ۶۷۱ نوشته شده است موجود است که تمام آنها را استاد محترم آقای مدرس رضوی در شرح حال خواجهٔ طوسی درج نموده اند. علم‌الدین درنامهٔ اول‌قول سنیلیقیوس را ذکر کرده و مشکل خود رادرشرح مصادرهٔاقلیدس بیان نموده‌است

خواجهٔ طوسی در جواب‌وی‌تألیف خود را دراین باب که کتاب الشافیه باشد برای او فرستاده است علم‌الدین قیصر مجدداً نامه‌ای‌نوشته وتوضیحاتی خواسته‌است که محقق طوسی آنرا نیز جواب داده است .

نامهٔ بحرانی بخواجهٔ طوسی

شیخ جمال الدین یا کمال الدین علی بن سلیمان بحرانی ضمن نامه‌ایکه نقل میشود تقاضای شرح رسالة العلم استاد خود شیخ کمال الدین ابوجعفر احمد بن علی بن سعید بن سعادهٔ بحرانی را نموده است .

---

۱ ـ جمال الدین یا کمال الدین علی بن سلیمان بحرانی . فاضل جلیل صمدانی وعالم حکیم ربانی‌استاد ابن میثم بحرانی از معاصران خواجهٔ طوسی میباشد . علامهٔ حلی درکتاب خلاصة الاقول گوید «کان عالما بالعلوم العقلیة و النقلیهٔ عارفا بقواعذ الحکما » صاحب معالم گوید دو کتاب از او دیدم یکی مفتاح الخیر در شرح دیباچهٔ رسالة الطیر ابوعلی سینا ودیگرشرح قصیدهٔ ابن سینا در نفس و ازاینهاثابت میگردد آنچه راکه علامهٔ حلی درحق

بقیه درصفحهٔ بعد

و محقق طوسی هم بر حسب در خواست وی آن رساله راشرح نموده و برای وی فرستاده است . دونسخهٔ ازاین کتاب جزء کتب اهدائی‌استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه تهران دیده شد و در صفحه ۱۸۰ و ۱۸۱ فهرست آن کتب نگارش دانشمند گرامی آقای محمد تقی دانش پژوه معرفی شده‌است .قدیمترین نسخه بخط عالم شهیر سید حیدر آملی‌میباشد که درسال ۷٦۱ نوشته شده است متن نامهٔ بحرانی چنین است :

الحمدلله علی ماأولانا من ملاسح مناهج التوفیق وهدانا من‌مطارح مدارج‌التحقیق ودلنا من مسارح معارج سواءالطریق‌والصلوة علی افضل الاولین والآخرین و اکمل‌النبیین والمرسلین محمد المصطفی و عترته الطاهرین . امابعدفان‌الله سبحانه‌و تعالی لماوفقنی‌فیما مضی‌من‌الایام‌والقی

بقیه از صفحهٔ قبل

او توصیف نموده است بلکه مقام او بالاتر از آن نیز هست . صاحب ریاض العلماء گوید درکتابخانهٔ موقوفهٔ قسطنطنیه من شرح قصیدهٔ نفس ابن سینا را دیدم ونام آن شرح ، نهج المستقیم علی طریقة الحکیم میباشد و اول این قصیده: هبطت الیک من‌المحل الارفع الی آخره میباشد . ونیز گوید ابن‌شیخ همانست که‌رسالهٔ‌علم‌استادش شیخ کمال الدین‌احمد بن سعید بن سعادهٔ‌بحرانی را بخدمت خواجه نصیر الدین فرستاد و در خواست شرح آنرا نمود . محقق طوسی‌هم شرح کرد ودر بعضی موارد متعرض شیخ کمال الدین شد وبخوبی از عهدهٔ شرح برآمد . رسالة العلم شامل ۲٤ مسئله است که خواجهٔ طوسی یک بیک آنرا شرح نموده است . دیگراز تألیفات جمال الدین بحرانی‌داستان سلامان وابسال میباشد . که یکنسخه ازآن درجزءکتب اهدائی استادمحترم آقای مشکوة بدانشگاه که در زمان خواجهٔ طوسی نوشته شده است و در ذیل شرح اشارات خود او میباشد موجود است ودر صفحهٔ ۲٦۰ فهرست آن کتب نگارش دانشمند گرامی آقای دانش‌پژوه‌مراجع‌بآن‌تحقیق وافی‌شده است.

زمامی بید المولی الامام الهمام سیف الاسلام علامة الانام لسان الحکما و المتکلمین جمال المحققین و المتحققین کمال الملة و الدین ابی جعفر احمد بن علی بن سعید بن سعادة تلقاه الله باکمل الوفادة و تولاه بافضل الزیادة و بلغه من منازل علیین اعلی مراتب المقربین اساد من جملة المباحث الشریفة الالهیة و المسائل اللطیفة القدسیة الی ایراد هذه المسئلة اعنی مسئلة العلم علی الاطلاق و ذکر فیها مایتعلق بالخلاف و الوفاق بین المتقدمین و المتأخرین من الحکما و المتکلمین فانشعبت منها کما تری تفاریع(١) جلیلة و مسائل نبیلة یطلع المتامل فیها علی جواهر مکنونة و یصل المتفکر فیها الی لطائف مخزونة لا یکشف عنها الحجاب الا الافراد من اولی الالباب و لا یرفع عنها الجلباب الا من اید بروح الصواب و کان قدس الله روحه و نور ضریحه قد اشار الی تلک التفاریع(٢) مجملة و عدها اربعاً و عشرین مسئلة یجری فی نسق الحساب مجری الفهرست من الکتاب فعاقه عن کشف قناعها عوائق الحدثان حتی درج الی راحة الرحمان و عرج الی ساحة الرضوان فرفعتها معتمداً فی الوصول الی اغوارها و النزول علی سرائرها و اسرارها علی وحد انی الزمان و ربانی البیان قطب ارباب العرفان و البرهان الناهض الی اعالی افق علیین السارح فی مسارح المتالهین الناطق عن مشکوة الحق المبین سلطان الحکما و المتکلمین نصیر الحق و الملة و الدین محمد بن محمد الطوسی ایده الله بروح القدسیین و بلغه اعالی مناصب العلویین فاشفقنی فی سئوالی بارفع مراتب الارادة و اسعدنی علی منای باوسع مواهب السعادة فاقمر لیلی بلوامع انظاره الظاهرة و اسفر نهاری بسواطع اسرار افکاره الباهرة نعمة منه و تفضلا و تکرمة من لدنه و تطولا فجزاه الله عن طوائف العلماء افضل الجزاء و حباه من وظائف الفضلاء اجزی العطاء انه سمیع الدعاء و فعال لما یشاء و هو المستعان و علیه التکلان و من ههنا ابتداء الامام کمال الدین احمد بن مسعدة البحرانی

(١) تعاریج (٢) التعاریج

ایده‌الله فی المقال وقال بسم الله الرحمن الرحیم . اعلم ادام الله هدایتک ان المتکلمین اطلقوا القول بان العلم تابع للمعلوم واطلقوا علی صحة هذا الحکم . .

جواب خواجهٔ طوسی بنامهٔ بحرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

اتانی کتاب فی البلاغة منته   الی غایة لیست تقارب بالوصف
فمنظومه کالدرجاد نظامه   و منثوره مثل الدراری فی اللطف
دقیق المعانی فی جزالة لفظه   تحسر (١) فی نظم الغموض الی الکشف
کتابته حار العقول لحسنها   تمرض عیناها و ملثمها یشفی
اتی عن کبیر ذی فضائل جمة   علیهم بما یبدی الحکیم و ما یخفی
فاصبحت مشتاقاً الیه مشاهداً   بقلبی محیاه و ان غاب عن طرفی
رجا الطرف ایضا کالفواد لقاءه   وان لا یوافی (٢) قبل ادراکه حتفی
قرأت من العنوان حین فتحته   و قبلت تقبیلا یزید علی الف
ولما بدا الی ذکرکم فی مسامعی   تعشقکم قلبی ولم یرکم طرفی
فصادفت هذا البیت فی شرح قصتی   و ایضاح ماعاینت جملة یکفی

وردت رسالة شریفة ومقالة لطیفة مشحونة بفرائد الفوائد مشتملة علی صحائف اللطائف مستجمعة لعرائس النفائس مملوة من زواهر الجواهر والجناب الکریم السیدی السندی العالمی العاملی الفاضلی المفضلی المحققی المدققی الجمالی الکمالی ادام الله جماله و حرس کماله الی الداعی الضعیف المحروم اللهیف محمد الطوسی فاقتبس من شرار ناره نکت الزبور وآنس من جانب طوره اثر النور فوجدها بکراً حملت حرة کریمة وصادفها صدفا تضمنت درة یتیمة هی اوراق مشتملة علی رسائل فی ضمنها مسائل ارسلها وسال عنها من کان افضل زمانه واوحد اقرانه الذی نطق الحق

---

(١) تحیر فی ضمم   ٢- لا یلاقی ،

علی لسانه ولوح الحقیقة من بیانه ورأیت المورد ادام‌الله افضاله سالنی الکلام فیها و کشف القناع عن مطاویها وابن انا من‌المبارزة مع فرسان الکلام والمعارضة مع‌البدر التمام و کیف یصل‌الاعرج الی‌قلةالجبل‌المنیع وانی یدرك‌الطالع مشاء الضلیع لکنی لحرصی علی‌طلب‌التوصل‌الروحانی الیه باجابة سئواله وشغفی بنیل‌التوسل الحقیقی لدیه بایرادالجواب عن مقاله ، اجترأت فامتثلت امره واشتغلت بمرسومه فان‌کان موافقاً لما اراد فقد ادرکت طلبتی والا فلیعذرنی اذقدمت معذرتی والله المستعان و علیه التکلان‌ولآخذ فی‌تصفح کلام صاحب الرسالة فصلا فصلاوتقریرمایتقرر عندی‌منه اویرده‌علیه‌مستعیناً‌بالله‌متوکلا‌علیه‌انه‌الموفق‌والمعین

اجوبةالمسائل یامفاوضات

شیخ عـارف صدرالدین قونوی(۱) مسائلی‌را ضمن نامه ورساله‌ای

۱- ابوالمعالی صدرالدین محمدبن اسحق قونوی. وی ازبزرگان علماء صوفیه ومشاهیر سالکان طریقت وازاصحاب حروف است. درفنون علم حدیث ورموزکنوز حقائق، اعجوبهٔ زمان بوده است ودرزهد وتقوی بی‌نظیر. نسب او بپادشاهان میرسیده است. او ازکودکی تحت تربیت محی‌الدین عربی‌قرار گرفته وبین‌اوبامولاناجلال‌الدین‌رومی‌سابقهٔ‌دوستی‌وصمیمیت برقراربوده‌است . روزی درمجلسی‌که بزرگان قونیه جمع بودند وشیخ‌صدرالدین درصدرمجلس بالای سجادهٔ نشسته بود، مولانا جلال‌الدین رومی وارد میشود. شیخ سجادهٔ خودرا باو برگزار مینماید. مولانا رومی نمی‌نشیند ومیگوید در قیامت چه جواب‌گویم که برسجادهٔ شیخ نشسته‌ام. شیخ میفرماید با هم بنشینیم باز مولانا امتناع میورزد شیخ هم میفرماید حال که سجاده نشستن ترا نشاید ما را نیز نشاید وآنرا بدور میاندازد

علامه قطب‌الدین شیرازی هنگامیکه قاضی سیواس بود بقونیه رفت و باصدرالدین ومولاناجلال‌الدین بلخی ملاقات‌کرد ودرزی اهل‌تصوف درآمد. درریاض‌العارفین، روضهٔ دوم مذکوراست:

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

ازخواجهٔ طوسی پرسیده است . وخواجه یک بیک آن مسائل را جواب داده است. نسخ این مکاتبات در کتابخانه های آستان قدس رضوی، مجلس شورای ملی کتابخانهٔ مدرسهٔ سروی و کتابخانهٔ دانشگاه موجود است . قدیمترین نسخه بخط سیدحیدرآملی دانشمند قرن هشتم میباشد وجزء کتب اهدائی استاد محترم آقای مشکوة بدانشگاه دیده شد که از کتابت آن در غرهٔ ربیع الاول سال ۷۶۲ درمدرسهٔ امامیهٔ غرویهٔ بغداد فارغ شده‌است.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

«گویند خواجهٔ طوسی باصدرالدین قونوی معاصر ودر بدو حال او را منکر ومیان ایشان مکاتیب ومنازعهٔ علمی بوده بالاخره خواجه بعلم اواقرار آورده است.»

بین قونوی ومحقق طوسی مکاتبات چندیست ؛ صاحب ریاض العلماء گوید «خواجهٔ طوسی ضمن نامه‌ای بگفتار صوفیه که معتقدند «التوحید اسقاط الاضافات» ایراد نمود وفرمود مراد از این سخن چیست ؟ اگر اضافه درواقع ونفس الامر هست نمیتوان ساقطش نمود واگرنیست چگونه میتوان آنرا ساقط کرد؟ قونوی جواب داد باینکه‌درحقیقت ونفس الامر اضافه دربین نیست ولی موقعیکه حقیقت توحید واسماء وصفات آن متصور میشود در مرتبهٔ ظهور و جلوات، اضافه و نسبت برحسب ادراکات بشری درك میشود. ودر این هنگام نیازمند میشویم برحسب ادراکات بشری آنرا بیفکنیم. بعد افندی اظهار نظر میکند ومیگوید ما معنی سئوال را فهمیدیم واعتراض را وارد دانستیم ولیکن ازجواب چیزی‌عائدمانگردید.» گویا این یکی ازمسائل غامض در نظر محقق طوسی بوده است چنانکه از عین الزمان جیلی هم همین سئوال را نموده است وقبلا دراینجا درج شد. قونوی تألیفات زیادی دارد از آنجمله : مفتاح الغیب وشرح الاسماء و تفسیر سورهٔ فاتحة الکتاب وشرح فصوص محی‌الدین عربی و وشرح چهل حدیث ونفحات الهیه وغیره.

ولادت این‌عارف بزرگوار درسال ۶۰۵ بوده وفاتش درسال ۶۷۲ اتفاق افتاده ودرقونیه دفن شده است.

نسخه‌ای ازاین رساله نیز نزد نگارنده موجوداست که درسال ۱۰۹۰ نوشته شده‌است. اینک ازروی آن نسخه که بانسخهٔ علامه فقیدمرحوم شیخ الاسلام زنجانی طاب ثراه تطبیق وتصحیح شده است متن نامها درج میشود.

مازال سمعی من طیب ذکرك (۱) مایزری
علی الروض غب العارض الهتن (۲)
حتی حللت حمی قلبی ولا عجب
فرب (۳) ساع الی قلب من الاذن

گوش ایام ولیالی باستماع مآثر ومعالی مجلس عالی خواجهٔ معظم وصدر اعظم مالك ازمة الفضائل افتخار الاوائل والاواخر ملك حکماء العصر حسنة الدهر نصیر الملة والدین اطال الله فیما برضیه بقائه وادام فی درج المعالی ارتقائه ولازالت مهجته الشریفة بعین الله مکلیة وتالی حمده مقدما لانتاج کل قضیة، همیشه مشنف و حالی باد. خدمت ودعا از منبع صفا ومشرع ولا رسانیده میآید. تشوق وتعطش بجانب آن جناب همایون هرچه بیشتر است لکن چون امکان (٤) مقادیر از نیل چنین بغیتی مانع آید (٥) بر دعائی که فی ظهر الغیب موظفست وازشوائب ملق وریا مخلص ومطهر اقتصار کرده میآید انه ولی الاجابه والاحسان.

بررای غیب نمای آن جناب معظم پوشیده نیست که طلب مواصلت وتأسیس قواعد مودت بااهل فضل پیوسته سنتی معهود و مالوف بوده است سیما که چون حق سبحانه وتعالی بعضی بندگان خودرا بمرتبهٔ (٦) اجتباء ومکرمت مخصوص گردانیده وبراهل روزگار در اجناس وانواع علوم وفضائل رجحان داده وبصفات جمیلهٔ نامحصور نفس شریف او را تحلیه بخشیده که هرصفتی ازآن موجب انجذاب دل‌ها وطلب تودد تواند بود فکیف بالمجموع بل کیف بالذات الجامعة لتلك الصفات. لاجرم داعی

۱- لذکرك — ۲- المنن — ۳- من غرب
٤- احکام — ٥- آمد — ٦- بمزبت

مخلص بنابراین مقدمات خواهان فتح باب مواصلت باآنجناب گشته وچون التقاء من حیث الصورة والحالة هذه تعذری داشت. طلب مواصلت بطریق مکاتیب که آنرا احدی اللقائین نام نهاده‌اند متعین بود ونخواست که از فوائد علمی که شریفترین صور ترقیات نفوسست (۱) این مفاتحه خالی باشد وازفوائد نتائج افکارآن ذات شریف بی‌نصیب ماند ولهذا رسالۀ که پیش ازاین مدتی مدید دربیان حاصل (۲) نتائج افکار و مزید وضوح و تحقیقی که حاصل اهل استبصار است ساخته بود ومسئلۀ چند ازمشکلات مسائل درج کرده وبصورت مفاوضه بابعضی ازا کابر فضلاء دوستان دربحث آورده در صحبت ابن مکاتیب(۳) بخدمت فرستاد تا ازمقام افاده و حسن معاونت درراه تحقیق آنچه درون مبارك رادرآن باب سانح گشته باشدوصحت وفسادآن ببرهان واضح شده بحکم کرم اعلام فرمایند چه ابن نوع تفضل موجب ثناء عاجل ومنمی ثواب آجل خواهد بود والله خیر معین بیوسته آنجناب عالی مقصد ارباب حاجات ومصدر اجناس فضائل وانواع خیرات باد (آمین والسلام علیکم)

۱- نفسی است ۲- علل ۳- مکاتبه

جواب مولانا نصیرالدین

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. رب زدنی علما

اتانی کتاب ما اراه مشابها بغیر کتاب الله من‌سائر الکتب
اتی من امام نور الله قلبه وصیرمرفوعا لدی سره‌الحجب

خطاب عـالی. مولی معظم هادی الامم کاشف الظلم، صدرالملة والدین فخرالاسلام والمسلمین لسان الحقیقة و بـرهان الطریقـة قـدوة السالکین الواجدین ومقتدی الواصلین المحققین ملک الحکماء والعلماءفی الارضین، ترجمان الرحمن، افضل و اکمل جهان ادام الله ظله و حرس وبله وطله بخادم دعا وناشر ثنا مرید صادق ومستفید عاشق محمد طوسی رسیده بوسیده برسر وچشم نهاد و گفت:

ازنامهٔ تو ملک جهان یافت دلم
وزلفظ تو عمر جاودان یافت دلم
دل‌سرده بدم چو نامه شد بر خوانده
از هر حرفی هزار جان یافت دلم

هرچند در ما تقدم صیت فضائل و آوازهٔ مناقب آن ذات بیهمال استماع کرده بود وبمشاهدهٔ جمال مبارك ومطالعهٔ شمائل آن وجود بی نظیر مشتاق شده. وبوصول بخدمت او نیازمند گشته. وروزگار در نیل آن مامول مساعدت مبذول نمیکرد و همیشـه همت برآن میگماشت کـه بکتابت راه استفادت گشاده گرداند وبمراسلت بآن حضرت بزرگوارتوسل جوید. ناگاه‌بخت‌خفته بیدار(۱) گشت ومطلوب حقیقی‌روی نمودوبایراد خطاب جان افزای ومفاوضهٔ دلگشای‌این بیچارهٔ مشتاق راامشرف گردانید

۱- از خواب درآمد

وچون درهمهٔ فضائل بر همگنان مقدم است و الفضل للمتقدم گفته‌اند در اینمعنی هم تقدم نمود واین مرید محروم را رهین منت و شاکر نعمت گردانید وجان تشنهٔ شوق اورا بزلال ینبوع کمال آبی برلب زد. خدای تبارك وتعالی آن ظل ظلیل بربندگان خویش گسترده داراد وآن پرتونور تجلی درمیان اهل کمال پاینده وتابنده بحق حقه.

از آن جناب بزرگوار دو کتاب نفیس رسانیدند که هریک درباب خویش بی نظیر بود. یکی کتاب حاصل نتایج افکار که متضمن سئوالی چند بود وازمعظمات اسئوله واشارت باین مرید مستفید رفته که ازبضاعت مزجاة خود بر آن مسائل کلمهٔ چند نویسد وبموقف عرض فرستد هرچند که این ضعیف خود را درمحل آن نمیدانست که زیره بکرمان فرستد و خرما بهجر. اما انقیاد اشارت واجب بود. بطریق استعجال آنچه درخاطر بود نوشت و بخدمت فرستاد و چشم انتظار براه دارد که رد وقبول آنرا نقد چه حکم رود.

ودیگر رسالهٔ شیخ الخیال(۱) بود، مشتمل برشرح سوانح غیبی که دروقت سلوك روی نموده وذکرواردات ذوقی که درهرحال ازاحوال حرکت باطن متجدد شده وآنرا درلباس دعا ومناجات و استعارات ابما و استدعا بیان فرموده. مرید مستفید چون از آن بحر بی پایان مغترف شد و ازآن نوال بی زوال محتظی گشت. دانست که غرض ارشادمریدان وتحریص مبتدیان بوده تا بر متجددات احوال باطن واقف شوند. ودراثناء سلوك از ترغیبات وترهیبات « وانماهذه نفثةمصدور ، وتحفة مشکور احسنك (۲) بها علی عبادك وانشر فضلك فی ارضك وبلادك . واسلی نفسی بمااقاسیه طلباً للخلاص مما انافیه»

مرید مستفید هرچند نه حداوست گستاخی میکند ومیگوید

درجتك(۳) اعلی من ان بشتغل بالمناجات والدعاء فان کل من کان

۱- رشح البال ۲- اجبتك(اجیبك) ۳- رحبك

فی هذه المرتبة كانت قبلته فی صلوته هی نفسه والهه بالحقیقة هو هواه و انما یعبدالله ویدعوه تقربا الی ذاته ویفعل كل ذلك وسیلة الی نیل مراده وهو بعد اسیر الهوی ، معتكف علی طلب الراحة و دفع الاذی تارة یعتریه الخوف وتارة یسلبه الرجاء. فی بعض اوقاته من المحن یلتجی الی الصبر وفی بعضها للنعم فیستزید بالشكر. ثم اذا ارتقی من هذه المنزلة الی درجة الرضاء والتسلیم. استراح من جمیع ذلك فلم یحتج الی جذب مطلوب له او دفع مهروب عنه فلا یبقی له دعاء اذ لا یطلب شیئا ولا مناجات اذ لا یغیب عنه ما یناجیه. بل ینظر الی جمیع المخلوقات بعین الرضا ویجد من نفسه فی جمیع المتجددات الارتضا وذلك باب الله الاعظم مع ان تلك المرتبة ایضا قاصرة من مراتب الواصلین الی ادنی حد من حدود الكمال فان الراضی یدعی ان له وجودا مقابلا لوجود المرضی عنه. وله مجال تصرف تركه باختیاره وذلك دعوی الشركة فی الوجود دون التصرف. تعالی الله عن ان یكون له شریك. اویكون معه متصرف. فان ارتقی من هذه الدرجات ووصل الی مقام الفناء المحض و محو الاثر الذی هو منزل اهل الوحدة المطلقة لا اقول التوحید فانه طلب وحدة قسریة ولا الاتحاد. فانه و ان كان بالطبع لا بالقسر لكن تفوح منه رائحة الكثرة و لا یلتفت الی الرضا والتسلیم. بل من ان یكون له ثبوت حتی یمكن اتصافه بالكمال اویكون له ذات حتی یصیر منعوتاً بنعوت الجلال و هناك ینقطع السلوك والسالك و ینعدم الوصول والواصل فان الی الله المنتهی و الیه الرجعی. و خادم الداعی متیقن بان المولی ادام الله ظله لا یجد فی نفسه القناعة بالدرجات المذكورة بل ارتقی الی درجة لا درجة فوقها لكنه مادام فی قید هذا العالم بحسب الصورة یجری علیه امثال هذه المعانی والبیانات علی لسانه ویفیض منه علی متابعیه من غیر قصد منه الی شیی. ویتبع ذلك ارشاد الطالبین واكمال الناقصین فهذا ما عندی فی هذا الموضع ورایه اعلی واجل من ان

یحیط به ناقص مثلی. او یقدرعلی اتصافه من ان یکون فی مرتبتی والسلام علی من اتبع الهدی.

هرچند ترك ادبست این کلمات بخدمت عرض کردن . اما چون حاضر وقت بود درحال مطالعهٔ این کتاب شریف ورسالهٔ لطیف که بحقیقت درهدایت طالبان و کمال ناقصان عدیم المثل والنظیر است آنرا ازخدمت پوشیدن وجهی ندانست انشاءالله تعالی بر ترك ادب معاتب وملوم نگردد اطناب ازحد گذشت وزحمت بسیار شد. انتظار ورود مخاطبات واعلام سوانح وارادات خصوصا بعد ازاین کلمات مقرون بانعام استخدام درخدمات خواهد رفت ایزد سبحانه وتعالی و تقدس آن کمالرا مقتضی در اکمال اینچنین ناقصان داراد همیشه بحق حقه والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

پایان

غلطنامه

متمنی است پیش از خواندن کتاب اغلاط آنرا تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۱	جرجی زایدان	جرجی زیدان
۲	۱۰	جله	جملهٔ
۷	۲۱	اساهمه	امامیه
۱۵	۲	یمتردوا	یتمردوا
۱۶	۱	حفیقینیة	حقیقیة
۱۷	۱۶	ابی العباس	ابوالعباس
۱۷	۲۰	او و	و او
۲۲	۸	باعت	باعث
۲۲	۱۲	نهایةالتقه	نهایةالفقه
۲٤	۱۷	بندرسس	بتدریس
۲٦	۲	بجموئی	بحموئی
۲٦	۱۵	**فریدالدین**	**نورالدین**
۳٤	۱۲	خودطوسی	خواجهٔ طوسی
۳۹	٤	المعتصم بالله	المستعصم بالله
٦۹	۲۱	ایام	امام
۷۰	۱٦	ابرخسن	ابرخس
۷۲	۱۵	واغی	داغی
۷۷	۱٤	نسغی	نسفی
۷۸	۱۱	ابواین للیث	ابوالیث

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۸	۱۹	فجر الدین	فخر الدین
۷۹	۹	حمید بمغربی	حمید معروف بمغربی
۸۰	۷	ابن قوطی	ابن فوطی
۸۸	۱۲	فپائید	نپائید
۹۷	۵	الرحیمی	الرحیم
۹۷	۱۳	میانها	میانیها
۹۷	۱۳	واسقنج	واستنتج
۹۹	۱۲	الوضوج	الوضوح
۱۰۰	۴	اتبتها ها	ابتنا ها
۱۰۳	۲۴	کسر دم	کسر کردم
۱۱۴	۴	بسله	بسمله
۱۲۱	۲۲	اصطلاجاب	اصطلاحات
۱۲۷	۲۱	غداه	غذاه
۱۲۷	۲۲	فصل	فضل
۱۲۸	۱۶	مغفرفت	مغفرت
۱۲۹	۱	کناب	کتاب
۱۲۹	۳	العلمیة	العملیة
۱۳۷	۱۲	هریمت	هزیمت
۱۳۷	۱۴	هریمت	هزیمت
۱۴۴	۲۱	نسوز	نسوزد
۱۵۲	۱۲	الزوح	الزوج
۲۰۶	۸	ممخضته	ممحضة
۲۱۲	۱۶	موجود	موضوع

انتشارات دانشگاه تهران

۱	وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ ـ	A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ ـ	آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ ـ	کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ ـ	تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ ـ	بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ ـ	بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ ـ	حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ ـ	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰ـ	نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱ـ	گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲ـ	اساس‌الاقتباس خواجه نصیرطوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳ـ	تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤ـ	روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥ـ	تاریخ افضل ـ بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦ـ	حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷ـ	فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸ـ	راهنمای دانشگاه	—
۱۹ـ	مقررات دانشگاه	—
۲۰ـ	درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱ـ	راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲ـ	راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳ـ	Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤ـ	موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥ـ	حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦ـ	زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خسروی
۲۷ـ	هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸	اصول گدازو استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر کاظم جابری
۲۹ـ	اصول گدازو استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰ـ	اصول گدازو استخراج فلزات » سوم	» » »

ـیاضیات در شیمی	نگارش دکتر هو فر
جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
صول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
یزیولژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی
جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
لزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
حقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
اریخ صنایع ایران ـ ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
اژه نامه طبری	» » صادق کیا
اریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
اریخ اسلام	» دکتر فیاض
جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
Les Connexions Normale	» » هشترودی
کالبد شناسی توصیفی (۱) ـ استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس ـ دکتر نائینی
روانشناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
صول شیمی پزشکی	» » آ . وارتانی
رجمه و شرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین العابدین ذوالمجدین
کوستیك « صوت » (۱) ارتعاشات ـ سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
نگل شناسی	» » ناصر انصاری
ظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی پور
ندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
رس اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
انور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
شکی عملی	» » نجم آبادی
وش تهیه موادآلی	» » صفوی گلپایگانی
مالی	» » آهی
زیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
سفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
یمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
یمی عمومی	» مهندس سعیدی
یل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك‌زاده
صول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
اومت مصالح	» مهندس گوهریان
شت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
سیب شناسی	» دکتر آرمین

٦٦- مکانیك فیزیك	تألیف دکتر کمال جناب
٦٧- کالبدشناسی توصیفی(۲) ـ مفصل شناسی	» » امیراعلم- دکترحکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
٦٨- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکترعطائی
٦٩- درمانشناسی »دوم	» » »
٧٠- گیاه شناسی ـ تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
٧١- شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
٧٢- اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون
٧٣- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
٧٤- راهنمای دانشگاه	—
٧٥- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکترشیدفر
٧٦- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
٧٧- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
٧٨- تئوری سنتیك گازها	» دکتر روشن
٧٩- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
٨٠- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
٨١- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
٨٢- استقلال آمریکا	» دکترمجیر شیبانی
٨٣- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
٨٤- ادوار فقه	» محمود شهابی
٨٥- دینامیك گازها	» دکتر غفاری
٨٦- آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
٨٧- ادبیات فرانسه	» دکترسپهبدی
٨٨- از سربن تا یونسکو ـ دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبرسیاسی
٨٩- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
٩٠- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکترسهراب-دکترمیردامادی
٩١- میزراه‌جلد اول	» » حسین گلژی
٩٢- » » دوم	» » » »
٩٣- کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » نعمت‌الله کیهانی
٩٤- ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٩٥- کالبد شناسی توصیفی (۳) ـ عضله شناسی	» دکترامیراعلم-دکترحکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نف ـ
٩٦- » » (۴) ـ رگ شناسی	» » » »
٩٧- بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	تألیف دکترجمشیداعلم
٩٨- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
٩٩- جبر و آنالیز	» » » »
١٠٠- تفوق وبرتری اسپانیا (١٥٥٩-١٦٦٠)	» » بیانی

کالبدشناسی توصیفی ـ استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	» » شیخ
حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشهٔ
امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
فیزیك پزشکی	» دکتر فرهاد
آکوستیك « صوت » (۲) مشخصات صوت ـ لوله ـ تار	» » اسمعیل بیگی
جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
شیمی فیزیك	» » بازرگان
بیماریهای گیاه	» » خبیری
بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
امراض واگیر دام	» » رستگار
درس اللغة و الادب (۲)	» » محمدی
واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
بافت‌شناسی [partly cut off: "ك یاخته شناسی"]	» » عزیز رفیعی
تشریح اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
عضله و زیبائی پلاستیك	» » کیهانی
طیف جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی

مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
روان‌شناسی (ازلحاظ تربیت)	« « علی‌اکبر سیاسی
ترمودینامیک (۱)	« مهندس بازرگان
بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
زمین شناسی	« « یدالله سحابی
مکانیک عمومی	« « مجتبی ریاضی
فیزیولوژی جلداول	« « کاتوزیان
کالبدشناسی و فیزیولوژی	« « نصرالله نیک‌نفس
تاریخ تمدن ساسانی جلداول	« سعیدنفیسی
کالبدشناسی توصیفی(۵) قسمت اول	« دکترامیراعلم-دکترحکیم
سلسله اعصاب محیطی	دکتر کیهانی-دکترنجم‌آبادی-دکتر نیک‌نفس
کالبدشناسی توصیفی(۵) قسمت دوم	« « « «
سلسله اعصاب مرکزی	
کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای‌حواس پنجگانه	« « « «
هندسه‌عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
اندام‌شناسی گیاهان	« « پارسا
چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
بهداشت شهری	« « اعتمادیان
انشاء انگلیسی	« پازارگادی
شیمی آلی (ارگانیک) (۲)	« دکتر شیخ
آسیب شناسی (گانگلیون استلر)	« « آرمین
تاریخ علوم‌عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله‌صفا
تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
نشانه‌شناسی (علم‌العلامات) جلد اول	« دکتر محمدحسین‌میمندی‌نژاد
نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
الکتریسته‌صنعتی	« « محمد مظفری زنگنه
آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
اقتصاد سال اول (چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	« « علی‌اصغر پورهمایون
فیزیک (تابش)	« « روشن
فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	« علینقی منزوی
« « « « « (جلدسوم-قسمت‌اول)	« محمدتقی دانش‌پژوه
رساله بود و نمود	« محمودشهابی
زندگانی شاه‌عباس اول	« نصرالله فلسفی
تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
فهرست نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	« « «

۱۷ـ تاریخ مصر (جلداول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷ـ آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷ـ نهضت‌ادبیات‌فرانسه دردوره رومانتیك	« مرحوم‌زیرك‌زاده
۱۷ـ فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش‌دکتر مصباح
۱۷ـ خطوط لبه‌های جذبی (اشعه‌ایکس)	« « زندی
۱۷ـ تاریخ مصر (جلددوم)	« احمد بهمنش
۱۸ـ سیر فرهنك‌در ایران‌و مغرب‌زمین	« دکتر صدیق‌اعلم
۱۸ـ فهرست کتب‌اهدائی آقای‌مشکوة (جلدسوم-قسمت‌دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸ـ اصول‌فن کتابداری	« دکترمحسن صبا
۱۸ـ رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸ـ پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸ـ چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸ـ آسیب‌شناسی (جلددوم)	« دکتر آرمین
۱۸ـ یادداشت‌های‌مرحوم قزوینی	فراهم‌آورره‌آقای ایرج افشار
۱۸ـ استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلددوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸ـ جغرافیای‌عمومی (جلداول)	« « مستوفی
۱۹ـ بیماریهای واگیر (جلداول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹ـ بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹ـ حساب‌جامع وفاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹ـ ترجمهٔ‌مبدء ومعاد	ترجمه آقای محمودشهابی
۱۹ـ تاریخ‌ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹ـ تاریخ‌تمدن ایران ساسانی (جلددوم)	« « « «
۱۹ـ درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹ـ شیمی وفیزیك (جلداول)	« « توسلی
۱۹ـ فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹ـ داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰ـ علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰ـ استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰ـ پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰ـ علم‌النفس ابن‌سینا وتطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰ـ قواعدفقه	« آقای محمودشهابی
۲۰ـ تاریخ‌سیاسی ودیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰ـ فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰ـ مخارج‌الحروف	تصحیح‌وترجمهٔ‌دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۲۰ـ عیون الحکمه	ازابن‌سینا ـ چاپ عکسی

٢٠٩- شیمی بیولوژی	تالیف دکتر مافی
٢١٠- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
٢١١- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
٢١٢- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
٢١٣- حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
٢١٤- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
٢١٥- مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
٢١٦- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
٢١٧- گروه بندی و انتقال خون	« دکتر یحیی پویا
٢١٨- فیزیك، ترمودینامیك (جلداول)	« « روشن
٢١٩- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
٢٢٠- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
٢٢١- حالات عصبانی یا نوروز	ترجمه « چهرازی
٢٢٢- کالبدشناسی توصیفی (٧) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك‌نفس
٢٢٣- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
٢٢٤- الهیات	« فاضل تونی
٢٢٥- هیدرولیك عمومی	« مهندس ریاضی
٢٢٦- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
٢٢٧- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
٢٢٨- اصول الصرف	« علی‌اکبر شهابی
٢٢٩- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی
٢٣٠- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
٢٣١- راهنمای دانشگاه	—
٢٣٢- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
٢٣٣- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
٢٣٤- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
٢٣٥- ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (١)	« آقای سیدمحمد سبزواری
٢٣٦- احتمالات و آمار ریاضی (٢)	« دکتر مهدوی اردبیلی
٢٣٧- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
٢٣٨- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
٢٣٩- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
٢٤٠- شیمی تجزیه	« « شیروانی
٢٤١- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« ضیاءالدین اسمعیل بیگی
٢٤٢- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
٢٤٣- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

۲۴۴ـ اقتصاد کشاورزی — نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵ـ علم العلامات (جلدسوم) — « « میمندی نژاد
۲۴۶ـ بتن آرمه (۲) — « آقای مهندس خلیلی
۲۴۷ـ هندسهٔ دیفرانسیل — « دکتر بهفروز
۲۴۸ـ فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه ایها — « « زاهدی
۲۴۹ـ تاریخ زندیه — « « هادی هدایتی
۲۵۰ـ ترجمه النهایه با تصحیح ومقدمه (۲) — « آقای سبزواری
۲۵۱ـ حقوق مدنی (۲) — « « دکتر امامی
۲۵۲ـ دفتر دانش وادب (جزء دوم) — ـــ
۲۵۳ـ یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب ، ت ، ث ، ج) — « ایرج افشار
۲۵۴ـ تفوق وبرتری اسپانیا — « دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵ـ تیره شناسی (جلد اول) — « « احمد پارسا
۲۵۶ـ کالبد شناسی توصیفی (۸) — تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی
دستگاه ادرار وتناسل - پردهٔ صفاق — دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۵۷ـ حل مسائل هندسه تحلیلی — نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸ـ کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه ای) « « میربابائی
۲۵۹ـ اصول ساختمان ومحاسبه ماشینهای برق « مهندس احمد رضوی
۲۶۰ـ بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی) « دکتر رحمتیان
۲۶۱ـ سرطان شناسی (جلد اول) — « « آرمین
۲۶۲ـ شکسته بندی (جلد سوم) — « « امیرکیا
۲۶۳ـ بیماریهای واگیر (جلددوم) — « « بینش ور
۲۶۴ـ انگل شناسی (بندپائیان) — « « عزیز رفیعی
۲۶۵ـ بیماریهای درونی (جلددوم) — « « میمندی نژاد
۲۶۶ـ دامپروری عمومی (جلداول) — « « بهرامی
۲۶۷ـ فیزیولوژی (جلددوم) — « « علی کاتوزیان
۲۶۸ـ شعر فارسی (درعهدشاهرخ) — « « یارشاطر
۲۶۹ـ فن انگشت نگاری (جلداول و دوم) — نگارش ناصرقلی وادسر
۲۷۰ـ منطق التلویحات — « دکتر فیاض
۲۷۱ـ حقوق جنائی — « « عبدالحسین علی آبادی
۲۷۲ـ سمیولوژی اعصاب — « « چهرازی
۲۷۳ـ کالبد شناسی توصیفی (۹) — تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی
(دستگاه تولید صوت وتنفس) — دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۷۴ـ اصول آمار وکلیات آمار اقتصادی — نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵ـ گزارش کنفرانس اتمی ژنو — « « جناب دکتر بازرگان
۲۷۶ـ امکان آلوده کردن آبهای مشروب — نگارش دکتر حسین سهراب ـ دکتر میمندی نژاد

۲۷۷ـ مدخل منطق صورت — نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸ـ ویروسها — « « فرج‌الله شفا
۲۷۹ـ تالفیتها (آلکها) — « « عزت‌الله خبیری
۲۸۰ـ گیاه‌شناسی سیستماتیك — « « محمد درویش
۲۸۱ـ تیره‌شناسی (جلددوم) — « « پارسا
۲۸۲ـ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی — « مدرس رضوی
۲۸۳ـ احادیث مثنوی — « آقای فروزانفر
۲۸٤ـ قواعد النحو — « قاسم تویسرکانی
۲۸۵ـ آزمایشهای فیزیك — « دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸٦ـ پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی — « « محمود نجم‌آبادی
۲۸۷ـ بیماریهای خون (جلدسوم) — « « یحیی پویا
۲۸۸ـ جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول — « « احمد شفائی
۲۸۹ـ مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ‌دوم) — « « کمال‌الدین جناب
۲۹۰ـ بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه) — « « محمدتقی قوامیان
۲۹۱ـ اکوستیك (صوت) چاپ دوم — « « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲ـ چهار مقاله — بتصحیح « محمد معین
۲۹۳ـ داریوش یکم (پادشاه پارسها) — نگارش « منشی‌زاده
۲۹٤ـ کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی — « « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵ ـ درس اللغة و الادب (۱) چاپ‌دوم — « « محمد محمدی
۲۹٦ـ سه گفتار خواجه طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷ - Sur les espaces de Riement — نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸ ـ فصول خواجه طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش‌سوم — نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰ ـ الرسالة المعینیة — « « «
۳۰۱ ـ آغاز و انجام — « ایرج افشار
۳۰۲ـ رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلدسوم) بخش چهارم — « « «
۳۰٤ ـ حل مشکلات معینه خواجه نصیر — « « «
۳۰۵ ـ مقدمه قدیم اخلاق ناصری — « جلال‌الدین همائی
۳۰٦ـ بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه) — نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷ـ رساله بیست‌باب درمعرفت اسطرلاب — « مدرس رضوی
۳۰۸ـ مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین — « « «

۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش	دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	«	« فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها)	«	« عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك	«	« محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)	«	« پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	«	مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	«	آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	«	قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك	«	دکتر محمدباقر محمودبان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	«	« محمود نجم‌آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)	«	« یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	«	« احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم)	«	« کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	«	« محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	«	« ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح	« محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها) ..	نگارش	« منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سرو گردن-سلسلهٔ اعصاب مرکزی	«	« نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	«	« محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش	محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riement	نگارش	دکتر هشترودی
۲۹۸- فصول خواجه طوسی	بکوشش	محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم	نگارش	محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰- الرسالة المعینیة	«	« «
۳۰۱- آغاز و انجام	«	ایرج افشار
۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش	محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم	«	« «
۳۰۴- حل مشکلات معینیه خواجه نصیر	«	« «
۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری	«	جلال‌الدین همائی
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش	دکتر امشه‌ای
۳۰۷- رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب	«	مدرس رضوی
۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	«	« «